کتاب ارمیای نبی

مقدمه

کتاب ارمیای نبی شامل تاریخ، شرح حال قوم اسرائیل و نبوت در بارهٔ آن است.
خداوند با گرانی را به دوش ارمیا گذاشته بود. ارمیا به‌خاطر مشکلاتی که قوم اسرائیل با آن روبرو بود، بسیار رنج می‌کشید.

ارمیا در حوالی ۶۵۰ قبل از میلاد در یک قریهٔ نزدیک اورشلیم به دنیا آمد. در حالی‌که او هنوز بسیار جوان بود، خداوند او را به نبوت در بین قوم برگزیدهٔ خود دعوت کرد. با وجودی که ارمیا به‌خاطر جوانی و بی‌تجربه بودنش از این مأموریت خودداری ورزید، اما خداوند به او اطمینان داد که با او خواهد بود. با این امید،

ارمیا مأموریت مشکل خود را آغاز کرد. نوشتن این کتاب حدود چهل سال را در بر گرفت. قسمت زیاد این کتاب توسط یک منشی به نام باروک، روی چندین طومار نوشته شد. طرز ترتیب نوشتن این کتاب بر اساس موضوعات مهم و مرتبط است، نه بر اساس تاریخ وقوع آن.

ارمیا در دوران مأموریت

طولانی که داشت، به قوم خود، بنی‌اسرائیل، از روبرو شدن با مصیبت‌هایی که به‌خاطر بُت‌پرستی و گناهان دیگرشان بر آنها خواهد آمد، اخطار داد. او در طول زندگی خود، عملی شدن پیشگوییِ‌های سقوط اورشلیم و ویرانی خانهٔ‌خدا به‌دست نِبوکدنصر، پادشاه بابل را تجربه کرد. ارمیا همچنان شاهد تبعید شدن پادشاهِ یهودا

و مردم آن به بابل بود.

با وجودی که قسمت بزرگ کتاب ارمیا به شرح مجازات مردم نافرمان یهودا و سایر قومها اختصاص داده شده است، اما در آن می‌توان آثاری از آیندهٔ امیدبخش را نیز مشاهده کرد. ارمیا بازگشت قوم خود از تبعید و بازسازی کشور آنها را نیز پیشگویی نموده است.

ارمیا از یک عهد جدید خدا نیز پیشگویی می‌کند که در آینده به وقوع خواهد پیوست. خداوند فرموده است: «روزی فرامی‌رسد که با مردم اسرائیل و یهودا عهد و پیمان جدید می‌بندم.» (ارمیا ۳۱:۳۱)

فهرست موضوعات

دعوت خدا از ارمیا: فصل ۱

پیشگوییها در دوران سلطنت‌های مختلف: فصل ۲ ـ ۲۰

وقایع دوران زندگی ارمیا: فصل ۲۱ ـ ۴۵

پیشگوییهایی در مورد قومهای مختلف: فصل ۴۶ ـ ۵۱

سقوط اورشلیم: فصل ۵۲

۱ این کتاب شامل پیامهایی
است که خدا به ارمیا پسر حِلقیا
داد. حِلقیا یکی از کاهنان شهر
عناتوت، واقع در سرزمین
بنیامین بود. ۲ کلام خداوند
در سیزدهمین سال سلطنت
یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا
به ارمیا نازل شد. ۳ پیامهای
دیگری هم در زمان پادشاهی
یهویاقیم، پسر یوشیا تا اواخر
سال یازدهم سلطنت صِدِقیا،

پسر یوشیا از جانب خداوند برای ارمیا فرستاده شد. در ماه پنجم همان سال بود که مردم اورشلیم به تبعید بُرده شدند.

مأموریت ارمیای نبی

۴ خداوند به من فرمود: ۵
«قبل از آن که در رَحِم مادر شکل بگیری، من تو را برگزیدم و قبل از آن که به دنیا بیایی، تو را انتخاب کردم تا پیغمبر من

برای ملتهای جهان باشی.» ۶
اما من گفتم: «آه، ای خداوند،
خدای من، من نمی‌دانم که
چگونه حرف بزنم، زیرا من
بسیار جوان هستم.»

۷ اما خداوند مرا گفت:
«مگو که من بسیار جوان
هستم. چون به هر جایی که تو
را بفرستم، می‌روی و آنچه را
که به تو امر کنم، به مردم
می‌گویی. ۸ تو نباید از آنها

بترسی زیرا من، خداوند،
می‌گویم که با تو می‌باشم و تو را
رهایی می‌دهم.»

۹ آنگاه خداوند دست بر
لبهایم گذاشت و به من گفت:
«اینک کلام خود را در دهانت
قرار دادم! ۱۰ بدان که امروز
اختیار ملتها و سلطنت‌ها را
به‌دست تو دادم تا آنها را
ریشه‌کن کنی و با خاک یکسان
سازی، ویران نموده و نابود

سازی، بنا نمایی و کِشت کنی.»

ارمیای نبی دو رؤیا می‌بیند

۱۱ پس خداوند به من
فرمود: «ارمیا، چه می‌بینی؟»
من گفتم: «شاخه‌ای از درخت
بادام را می‌بینم.» ۱۲ خداوند
فرمود: «تو درست دیدی، زیرا
من نگهبان کلام خود هستم تا
آنچه را که می‌گویم، به حقیقت
برسد.»

۱۳ خداوند بار دیگر به من
فرمود: «حالا چه می‌بینی؟» من
جواب دادم: «یک دیگ آب
جوش را در شمال می‌بینم که بر
این سرزمین سرازیر می‌شود.»

۱۴ خداوند فرمود: «بلی،
بلایی از سمت شمال بر تمام
ساکنان این سرزمین نازل
می‌شود. ۱۵ من همه قبایل
کشورهای شمالی را
فرامی‌خوانم. آنها همه می‌آیند و

تختهای خود را به دَم دروازه‌ها
و به چهار طرف دیوارهای
اورشلیم و سایر شهرهای یهودا
قرار می‌دهند. ۱۶ من قوم
برگزیدهٔ خود را به‌خاطر
شرارت‌شان و به سبب این که
مرا ترک کردند، داوری می‌کنم.
آنها برای خدایان دیگر هدیه
دادند و بُتهایی را که به دست
خود ساخته بودند، پرستش
کردند. ۱۷ اما حالا تو آماده شو

و همه چیزهایی را که به تو
گفتم، به آنها بگو. از آنها
نترس، ورنه کاری می‌کنم که تو
بیشتر از آنه دچار ترس شوی.
۱۸ ولی من تو را مانند یک شهر
مستحکم و یک ستون آهنین و
یک دیوار برنجی، سخت و
پایدار می‌سازم تا در برابر
پادشاهان یهودا، بزرگان،
کاهنان و مردم آن مقاومت
کنی. ۱۹ آنها بر ضد تو

می‌جنگند اما بر تو غالب نمی‌شوند، زیرا خداوند می‌فرماید: من با تو هستم و تو را رهایی می‌دهم.»

وفاداری قوم اسرائیل در گذشته

۱-۲ خداوند به من فرمود که بروم و به اهالی اورشلیم اعلام کنم:

«ای قوم اسرائیل، دوران
جوانی‌ات را به‌یاد

می‌آورم که با هم نامزد
بودیم

و تو چقدر مشتاق
من بودی.

حتی در بیابان خشک و
بی‌علف هم به دنبال
من می‌رفتی.

۳ ای اسرائیل، تو فقط به
من تعلق داشتی

و اولین حاصل من
بودی.

هر کسی که به تو آسیبی
می‌رساند،

بلا و مصیبت را بر
سرش می‌آوردم.

من، خداوند، چنین
گفته‌ام.»

گناه اجداد اسرائیل

۴ ای اولادهٔ یعقوب! ای
قوم اسرائیل، به کلام خداوند
گوش بدهید! ۵ خداوند
می‌فرماید:

«پدران شما چه
بی‌عدالتی در من
دیدند؟

چه چیزی باعث
شد که آنها از
من روی‌گردان

شدند

و از روی نادانی و
حماقت به
بُت‌پرستی شروع
نمودند؟

۶ مرا به‌خاطر نیاوردند

و فراموش کردند
که من آنها را از
مصر بیرون

آوردم

و در بیابانهای
خشک و
سرزمینهای
ویران

و پُر از گودالهای
خطرناک و
جاهای تاریک

که کسی از آن گذر

نمی‌کرد، هدایت
کردم.

۷ من آنها را به یک
سرزمین حاصلخیز آوردم

تا از محصول و
نعمتهای آن
برخوردار شوند.

اما وقتی آنها به آن
سرزمین وارد شدند،

در آنجا با فساد و
گناه آلوده
شدند.

۸ کاهنان قوم اسرائیل به
من توجه نکردند.

حتی آنها مرا
نشناختند.

حاکمان‌شان از احکام
من سرپیچی کردند

و انبیای آنها به نام
بُتِ بعل نبوت
کردند

و به دنبال بُتهای
بیهوده رفتند.

شکایت خداوند بر ضد قوم اسرائیل

۹ بنابران من، خداوند، شما
را با فرزندان و اولادهٔتان
بار دیگر متهم می‌کنم.

۱۰ به جزیرهٔ قبرس بروید
و به اطراف آن
نگاه کنید.
کسانی را به سرزمین
قیدار بفرستید
و آنجا را به دقت
بررسی نمایید
و ببینید که آیا
گاهی چنین

واقعه‌ای در آنجا
رُخ داده است؟

۱۱ آیا قومی را دیده‌اید که
خدایان خود را با خدایان
دیگر تبدیل کرده باشد؟

با وجودی که
خدایان‌شان،
خدایان واقعی
نیستند!

اما قوم برگزیدهٔ من خدای
خود را ترک گفته

و جلال او را با
چیزهای بیهوده
تبدیل نمودند.»

۱۲ خداوند می‌فرماید:

«ای آسمانها از این کار
آنها تعجب کنید،
بلرزید و وحشت کنید!

۱۳ زیرا قوم برگزیدهٔ من
مرتکب دو گناه شده‌اند:

آنها مرا که چشمهٔ
آب حیات
هستم، ترک
نموده‌اند

و برای خود
مخزن‌هایی
کنده‌اند که
نمی‌توانند آب را

در خود
نگهدارند.

نتیجهٔ سرپیچی قوم اسرائیل از خداوند

۱۴ اسرائیل غلام کسی نیست

و در غلامی به دنیا
نیامده است.

پس چرا دشمنان
در پی غارت او
هستند؟

۱۵ دشمنانش مانند شیر
غُران به‌سویش هجوم
آوردند.

سرزمینش را ویران
کردند

و شهرهایش را با
خاک یکسان
ساختند.

۱۶ مردان مصری از شهرهای

مِمفیس و تَحفَنحیس
آمدند

و عظمت و قدرت
اسرائیل را از
بین بُردند.

۱۷ ای اسرائیل، تو این‌همه
بلاها را با دست خود بر
سرت آوردی،

زیرا خداوند،

خدای خود را
که رهنمای تو
بود، ترک
کردی.»

۱۸ خداوند، خدای قادر
مطلق می‌فرماید:

«از رفتن به مصر و
نوشیدن از آب دریای
نیل چه سودی
می‌بری؟

و یا از رفتن به آشور و
استفاده از آب دریای
فرات چه نفعی به تو
می‌رسد؟

۱۹ شرارت و گناهت تو را
مجازات می‌کند

و بی‌ایمانی‌ات تو
را محکوم
می‌سازد.

آنگاه می‌دانی و می‌بینی
که سرپیچی از
خداوند، خدایت گناه
است

و عاقبت تلخ و
ناگواری دارد.

چون تو مرا ترک کردی،

معلوم است که از
من نمی‌ترسی.»

خداوند قادر مطلق چنین فرموده است.

قوم اسرائیل از پرستش خداوند سرپیچی می‌کند

خداوند می‌فرماید:

۲۰ «مدتها قبل من یوغ غلامی شما را شکستم

و زنجیرهای
اسارت شما را
باز کردم

اما شما گفتید: «ما دیگر
از تو اطاعت نمی‌کنیم

و تو را
نمی‌پرستیم.»

بالای هر تپهٔ بلند و زیر
هر درخت سبز
خوابیدی

و زنا کردی.

٢١ با اینهم من تو را از بین

زیباترین تاکها انتخاب
کردم و کاشتم،

پس چرا به یک
نهال فاسد و
بی‌ثمر تبدیل
شدی؟

۲۲ تو هر قدر که خود را با
بهترین صابون بشویی،

باز هم پاک

نمی‌شوی

و لکهٔ گناه تو از
نظر من دور
نمی‌شود.

۲۳ پس چطور می‌توانی
بگویی: «من با گناه آلوده
نیستم

و پیرو بُتِ بعل
نبوده‌ام؟»

ای ماده شتر جوان که
برای ارضای شهوت
خود به هر طرف روان
هستی،

به کارهایی که در
دشتها و وادیها
کردی، نگاه
کن.

۲۴ تو مانند یک ماده خر
وحشی هستی

که در بیابان می‌رود
تا ارضای
شهوت کند.

کسی نمی‌تواند مانع او
شود

و هر خرِ نر به
آسانی می‌تواند
جفت او گردد،

و او را به طرف

خود بکشد.

۲۵ پس پاهایت را از این‌همه
دویدن خسته نکن

و گلویت را خشک
نساز.

تو می‌گویی: «این سخنان
برای من فایده‌ای
ندارند،

زیرا من به بُتهای

بیگانه علاقه
دارم

و به دنبال آنها
می‌روم.»

اسرائیل سزاوار مجازات است

۲۶ قوم اسرائیل مانند دزدی
که گرفتار می‌شود، با پادشاهان،
بزرگان، کاهنان و انبیای خود
خجل و رسوا می‌گردند. ۲۷ شما
به یک درخت می‌گویید: «تو

پدر من هستی» و به یک سنگ می‌گویید: «تو مادر من هستی»، بنابران، همه خوار و رسوا می‌شوید. چون شما به عوض این که به‌سوی من برگردید، مرا ترک کردید اما در زمان سختی و مصیبت بازهم زاری می‌کنید که شما را نجات بدهم. ۲۸ بتهایی را که با دست خود ساخته‌اید، کجا هستند؟ شما که به تعداد شهرهای یهودا بُت

دارید، آن بُتها باید در وقت سختی به یاری شما بیایند و شما را نجات بدهند.»

۲۹ خداوند می‌فرماید: «چه شکایتی بر ضد من دارید؟ شما از فرمان من سرکشی کردید. ۳۰ من شما را مجازات کردم، ولی فایده‌ای نداشت. شما قابل اصلاح نبودید. مانند شیر غُرانی که شکار خود را می‌دَرَد، شما هم انبیای‌تان را با شمشیر

هلاک کردید. ﴿۳۱﴾ ای قوم
اسرائیل، به آنچه می‌گویم گوش
بدهید! آیا من برای شما مانند
بیابان و یا یک زمین تاریک
بوده‌ام؟ پس چرا قوم برگزیدهٔ
من می‌گویند: «ما از دست تو
آزاد شدیم و دیگر نمی‌خواهیم
نزد تو برگردیم.» ﴿۳۲﴾ آیا یک
دختر می‌تواند زیورات خود را
فراموش کند و یا یک عروس
لباس عروسی خود را؟ اما قوم

برگزیدهٔ من سالهاست که مرا از یاد بُرده‌اند. ۳۳ شما به خوبی می‌توانید عاشقان را به‌سوی خود جلب کنید و حتی به بدترین زنان هم می‌توانید راه‌های غلط خود را تعلیم بدهید. ۳۴ لباسهای‌تان نه از خون دزدان، بلکه از خون مردم بیچاره و بیگناه آلوده شده است. ۳۵ با اینهم شما می‌گویید: «ما بیگناه هستیم و

کار بدی نکرده‌ایم که خدا بر ما
خشمگین باشد.» اما من شما
را به‌خاطر این که می‌گویید ما
گناهی نداریم، مجازات می‌کنم.
۳۶ چرا این‌قدر می‌شتابید تا راه
و روش خود را تغییر دهید؟
همان‌طوری که آشوریان شما را
خجل و رسوا کردند، مصریان
هم می‌کنند. ۳۷ از آنجا هم
سرافگنده برمی‌گردید، زیرا
خداوند کسانی را که شما به

آنها توکل داشتید، رد کرده است و شما فایده‌ای از آنها نمی‌برید.»

بی‌وفایی اسرائیل

1 خداوند می‌فرماید: «اگر مردی زن خود را طلاق دهد و زن برود و با شخص دیگری ازدواج کند، آن مرد نمی‌تواند دوباره با او ازدواج کند، زیرا این کار، زمین را آلوده می‌سازد.

اما تو ای اسرائیل، اگرچه با عاشقان زیادی زنا کردی، با اینهم می‌خواهی به‌سوی من برگردی. ۲ به تپه‌های بلند نگاه کن و ببین! آیا جایی پیدا می‌شود که تو با زنا نمودن خود آن را آلوده نکرده باشی؟ تو مانند راهزنی که در کمین نشسته است، بر سر راه به انتظار عاشقانت می‌نشینی. تو زمین را با اعمال زشت خود

آلوده کرده‌ای. ۳ چون تو مانند یک زنِ فاسد، شرم و حیا نداری، بنابران بارش باران را از تو باز می‌دارم و از باران بهاری محرومت می‌سازم. ۴ حالا تو به من می‌گویی: «ای پدر، تو از دوران طفولیت دوست من بوده‌ای، ۵ پس برای همیشه بر من خشمگین نخواهی بود و قهرت تا ابد دوام نمی‌کند.» تو این را می‌گویی و اما بازهم به

هر کار زشتی که دلت بخواهد، دست می‌زنی.»

اسرائیل و یهودا باید توبه کنند

۶ در دوران سلطنت یوشیای پادشاه، خداوند به من فرمود: «آیا دیدی که اسرائیل خیانتکار چه کرد؟ او بر هر تپهٔ بلند و در زیر هر درخت سبز رفت و بُت‌پرستی کرد. ۷ من به این فکر بودم که او بعد از

این‌همه کارهایی که کرد، دوباره
به‌سوی من برمی‌گردد اما او
برنگشت و خواهر خائن او،
یهودا هم کارهای او را دید. ۸
هر چند من اسرائیل بی‌وفا را
طلاق دادم ولی یهودا عبرت
نگرفت، از من نترسید و مانند
اسرائیل به بُت‌پرستی پرداخت.
۹ با اینهم او شرمی نداشت و
با پرستش بُتهای سنگی و
چوبی که حکم زنا را دارد،

زمین را آلوده کرد. ۱۰ علاوه بر
آن، یهودا کارهای بد خواهر
خود اسرائیل را نادیده گرفت و
با قلب صاف نزد من برنگشت
بلکه توبه‌اش از روی ریا و
تظاهر بود.»

۱۱ بعد خداوند به من فرمود:
«اگرچه اسرائیل بی‌وفا مرا
ترک گفت اما بازهم بهتر از
یهودای خائن است.

۱۲ حالا به طرف شمال برو
و بگو که خداوند می‌فرماید:
ای اسرائیل بی‌وفا، به‌سوی من
برگرد زیرا من خدای رحیم و
مهربان هستم و تا ابد بر تو
خشمگین نمی‌مانم. ۱۳ حالا به
گناهت اقرار کن، زیرا تو بر
ضد من که خداوند، خدای تو
هستم سرکشی نموده و در زیر
هر درخت سبز بُتها را پرستش
کرده‌ای و نخواستی که از کلام

من پیروی کنی. من، خداوند
چنین گفته‌ام.»

۱۴ خداوند همچنان
می‌فرماید: «ای فرزندان بی‌وفا،
به‌سوی من که صاحب و
خداوند شما هستم برگردید. من
از بین شما از هر شهر یک نفر
و از هر قبیله دو نفر را گرفته با
خود به کوه صهیون در اورشلیم
می‌آورم.» ۱۵ خداوند
می‌فرماید: «من برای شما

رهبران مورد پسند خود را انتخاب می‌کنم تا شما را بر اساس حکمت و دانش هدایت کنند. ۱۶ وقتی جمعیت شما در آن سرزمین زیاد شود، دیگر کسی آن روزها را که صندوق پیمان خداوند در اختیارشان بود، یاد نمی‌کند. آنها دیگر در فکر آن نمی‌باشند و حتی نمی‌خواهند که صندوق پیمان بار دیگر ساخته شود. ۱۷ در آن

زمان، اورشلیم به عنوان تخت
پادشاهی خداوند بوده همه
قومهای جهان در آنجا در
حضور او جمع می‌شوند، از
سرکشی دست می‌کشند و دیگر
دنبال هوس و میل نفسانی خود
نمی‌روند. ۱۸ مردم یهودا و
اسرائیل که در شمال در حال
تبعید به سر می‌بُردند، با هم به
سرزمینی که به اجدادشان به
ارث داده بودم، برمی‌گردند.»

بُت‌پرستی قوم برگزیدهٔ خدا

۱۹ خداوند می‌فرماید:

«ای قوم اسرائیل، من
می‌خواستم شما را به
حیث فرزندان خود
بپذیرم

و آن سرزمین
سرسبز را که
زیباترین
سرزمین جهان

است، به شما
ببخشم.

انتظار داشتم که شما مرا
پدر خطاب کنید

و از من روی
برنگردانید.

۲۰ اما شما برعکس، مانند
یک زن بی‌وفا

که شوهر خود را

ترک می‌کند،

به من خیانت
کردید و بی‌وفا
شدید.»

۲۱ صدایی از کوه‌ها به‌گوش
می‌رسد

و آن صدای گریه و
نالهٔ قوم اسرائیل
است،

زیرا آنها از راه راست
منحرف شده

و مرا که خداوند،
خدای‌شان هستم
فراموش
کرده‌اند.

۲۲ «ای فرزندان بی‌وفا،
به‌سوی من برگردید

تا شما را از

بی‌وفایی‌تان شِفا
بدهم!»

آنها جواب می‌دهند: «ما
حاضریم که به حضور تو بیاییم،
زیرا تو خداوند، خدای ما
هستی. ۲۳ ما به‌یقین از
بُت‌پرستی در بالای تپه‌ها
فایده‌ای ندیدیم. نجات قوم
اسرائیل تنها به‌دست خداوند،
خدای ماست. ۲۴ پرستش
شرم‌آور بُتِ بعل سبب شد تا ما

گله و رمه، پسران و دختران و همه چیزهای دیگری را که اجداد ما از زمانهای قدیم برای آن زحمت کشیده بودند، از دست بدهیم. ۲۵ ما باید خجالت بکشیم و رسوایی را قبول کنیم، زیرا ما و همچنان پدران ما از کودکی تا به امروز در برابر خداوند، خدای خود گناه کرده‌ایم و از فرمان او اطاعت ننموده‌ایم.»

۱ خداوند می‌فرماید: «ای اسرائیل، اگر به‌سوی من بازگردی و به من روآوری، اگر از بُت‌پرستی دست‌برداری و به من وفادار بمانی ۲ و از روی راستی، عدالت و انصاف به نام من قسم بخوری. آنگاه، قومهای دیگر به‌خاطر تو از من برکت می‌بینند و به من افتخار می‌کنند.»

۳ خداوند به مردم یهودا و
اهالی اورشلیم چنین می‌فرماید:
«زمین سخت دل‌تان را قلبه
کنید و دانهٔ خوب را در بین
خارها کِشت نکنید. ۴ ای
مردم یهودا و اهالی اورشلیم،
خود را وقف من نموده، به من
وفادار بمانید و دل‌تان را از
هرگونه آلوده‌گی پاک سازید،
ورنه، آتش خشم من شما را
به‌خاطر اعمال زشت‌تان

می‌سوزاند و کسی نمی‌تواند آن
را خاموش کند.»

پیشگویی حمله به یهودا و اورشلیم

۵ شیپورها را در سراسر
سرزمین یهودا و اورشلیم
به صدا درآورید

و با فریاد بلند به
مردم بگویید:

«همه یکجا شوید و به

شهرهای مستحکم پناه
ببرید!»

۶ راه صهیون را با علامتی
مشخص سازید

و بدون تأخیر به
آنجا فرار کنید،

زیرا من یک بلا و ویرانی
بزرگ را از سمت
شمال بر شما می‌آورم.

۷ ویرانگر ملتها مانند شیری
از لانهٔ خود بیرون آمده،

به‌سوی سرزمین
شما می‌آید تا
کشورتان را
ویران

و شهرهای‌تان را خراب و
خالی از باشنده‌گان
سازد.

۸ بنابران لباس ماتم بپوشید
و گریه و ماتم کنید،

زیرا شدت خشم
خداوند بر ما کم
نشده است.

۹ خداوند می‌فرماید: «در
آن روز پادشاهان و بزرگان
جرأت خود را از دست می‌دهند
و کاهنان ترسیده و انبیا حیران
می‌شوند.» ۱۰ ارمیا شکایت

کرده، گفت: «ای خداوند،
خدای من، تو مردم اورشلیم را
فریب دادی، زیرا تو به آنها
گفتی که صلح و آرامش
می‌بینند، در حالی‌که اکنون
شمشیر بر گلوی‌شان قرار گرفته
است!»

۱۱ در آن زمان به مردم
اورشلیم گفته خواهد شد که باد
سوزانی از تپه‌های خشک
بیابان بر قوم برگزیدهٔ خداوند

خواهد وزید، اما نه برای باد
کردن خِرمن و یا پاک کردن
آن. ۱۲ خداوند با فرستادن این
باد شدید محکومیت آنها را
اعلام می‌کند.

۱۳ ببین، دشمن مانند ابر به
این طرف می‌آید. گادی‌های
جنگی‌اش مانند گِردباد و
اسپهایش سریعتر از عقاب
هستند. وای به‌حال ما که برباد
شدیم. ۱۴ ای اورشلیم، دلت را

از آلوده‌گی گناه پاک ساز تا
نجات یابی. تا چه وقت افکار
فاسد را در دلت نگاه می‌داری؟
۱۵ قاصدان از شهر دان و از
کوه‌های اِفرایم خبرهای بدی را
اعلام می‌کنند. ۱۶ به قومهای
جهان هُشدار بدهید و به مردم
اورشلیم بگویید که دشمنان از
سرزمین دور می‌آیند و بر ضد
شهرهای یهودا اعلان جنگ
می‌کنند. ۱۷ مانند دیده‌بانان که

از یک مزرعه مراقبت می‌کنند،
دشمنان هم اورشلیم را محاصره
می‌نمایند، زیرا اهالی آن شهر بر
ضد من قیام کرده‌اند. خداوند
چنین فرموده است. ۱۸ ای
یهودا، اعمال و رفتارت این
بلاها را بر سرت می‌آورد.
عاقبت تو نابودی است.
مجازات تو بسیار تلخ بوده و
مانند یک شمشیر به قلبت فرو
رفته است.

اندوه ارمیای نبی به‌خاطر قومش

۱۹ غم و غصهٔ زیاد دارم! از
درد به خود می‌پیچم

و قلبم آشفته و
پریشان است.

دیگر نمی‌توانم خاموش
بمانم، زیرا صدای
شیپور

و زنگ خطرِ

جنگ به گوشم
می‌رسد.

۲۰ مصیبت‌ها یکی پس از
دیگری می‌آیند

تا سرزمین ما را
کاملاً ویران
کند.

خیمه‌ها ناگهان تاراج
می‌گردند

و پرده‌های‌شان در
یک چشم به هم
زدن پاره‌پاره
می‌شوند.

۲۱ تا چه وقت باید ناظر این
وقایع باشم

و آواز و نعرهٔ جنگ
را بشنوم؟

۲۲ خداوند می‌فرماید: «قوم

برگزیدهٔ من احمق‌اند

و مرا نمی‌شناسند.

آنها مانند کودکان نادان،

فهم ندارند.

در شرارت ورزیدن ماهر

هستند

اما نمی‌دانند که

چطور خوبی

کنند.»

رؤیای ارمیای نبی در مورد ویرانی آینده

۲۳ به زمین نظر انداختم و
دیدم که همه جا خالی و
بدون شکل است.

به آسمانها نگاه
کردم و نور و
روشنی را در آنها
ندیدم.

۲۴ به کوه‌ها نظر انداختم،

آنها می‌لرزیدند

و تپه‌ها همه از جا
بیجا می‌شدند.

۲۵ به هر طرف نگاه کردم،
هیچ‌کسی را ندیدم.

حتی تمام پرنده‌گان
هم فرار کرده
بودند.

۲۶ زمین حاصلخیز را دیدم

که به بیابان تبدیل گردیده

و همه شهرها از
شدت خشم
خداوند با خاک
یکسان شده
بودند.

۲۷ خداوند می‌فرماید: «این
سرزمین ویران می‌شود اما آن را
کاملاً نابود نخواهم کرد.»

۲۸ به سبب امر من زمین
ماتم‌دار می‌شود

و آسمان سیاه و
تاریک می‌گردد.

من ارادهٔ خود را اعلام
کرده

و آن را تغییر
نمی‌دهم

و از این تصمیم

برنخواهم گشت.

۲۹ با شنیدن صدای نزدیک
شدن سواران و کمانداران

مردم شهر فرار
می‌کنند

و به جنگلها و کوه‌ها پناه
می‌برند.

شهرها از باشنده‌گان خالی
شده

و کسی در آنها
زندگی نمی‌کند.

۳۰ ای اورشلیم، تو محکوم
به نابودی هستی!

چرا جامهٔ سرخ
می‌پوشی؟

چرا خود را با
زیورات طلا
می‌آرایی

و چشمانت را سُرمه
می‌کنی؟

تو خودت را بیهوده زیبا
می‌سازی،

زیرا عاشقانت تو را
طرد کرده و
قصد کُشتن تو
را دارند.

۳۱ ناله‌ای به‌گوشم رسید

مانند نالهٔ زنی در حال
زایمان،

زنی که برای اولین بار
طفلی به دنیا
می‌آورد.

این گریه و نالهٔ شهر اورشلیم
است که نَفَس کشیده
نمی‌تواند

و دست زاری را دراز

کرده می‌گوید:

«وای به‌حال من که در زیر پای قاتلان خود از حال رفته‌ام.»

گناه اورشلیم

خداوند می‌فرماید:

۱ «ای مردم اورشلیم، در کوچه‌های شهر بگردید!

به اطراف خود

نگاه کنید!

بر سر چهارراهی‌ها
ایستاده شوید

و همه جا را
جستجو نمایید.

حتی اگر یک نفر را
بتوانید پیدا کنید که با
انصاف و راستکار
باشد،

آنگاه من این شهر
را می‌بخشم.

۲ اگرچه به نام من قسم
می‌خورند

اما قسم‌شان دروغ
است.»

۳ ای خداوند، چشمان تو
جویای صداقت و
راستی‌اند.

تو مردم اورشلیم را
زدی اما آنها
دردی را
احساس نکردند.

اگرچه آنها را مجازات
کردی، ولی اصلاح
نشدند.

آنها دلهای خود را
از سنگ هم
سخت‌تر ساختند

و توبه نکردند.

۴ آنگاه به خود گفتم: «آنها مردم بیچاره و نادان هستند.

راه خداوند را نمی‌شناسند و از احکام او خبر ندارند.

۵ پس نزد رهبران‌شان

می‌روم و با آنها صحبت
می‌کنم،

زیرا آنها طریق
خداوند را
می‌دانند و از
اوامر او
باخبراند.»

اما دیدم که آنها هم یوغ
اطاعت خدا را شکسته

و هم خود را از
بنده‌گی او رها
ساخته‌اند.

۶ بنابران، شیر درنده‌ای آنها
را طعمهٔ خود می‌سازد

و گرگ بیابان آنها
را هلاک می‌کند

و پلنگی نزد
شهرهای‌شان در

کمین است

تا هرکسی را که بیرون
برود، پاره‌پاره کند،

زیرا نافرمانی و
سرپیچی ایشان
زیاد است

و دیگر پیرو خدا
نیستند.

۷ خداوند می‌فرماید: «پس

چطور می‌توانم گناهان
شما را ببخشم؟

شما و فرزندان‌تان مرا
ترک کرده

و به آنچه که خدا
نیست، قسم
خورده‌اید.

من قوم برگزیدهٔ خود را
چنان تغذیه کردم که

همیشه سیر بودند،

مگر آنها مرتکب
زنا شدند

و وقت خود را با
فاحشه‌ها تلف
کردند.

۸ آنها مانند اسپهای نری
هستند که خوب تغذیه
شده‌اند

و شهوت شدیدی بر
آنها غلبه کرده
است.

هر کدام‌شان صدا
می‌کشند

تا توجهٔ زن همسایه
را جلب کنند.

٩ خداوند می‌فرماید:

آیا به‌خاطر کارهای

شرم‌آورشان آنها را جزا
ندهم؟

آیا از این قوم
انتقام نگیرم؟

۱۰ من به دشمنان شما
می‌گویم که مردم یهودا و
اسرائیل مانند یک تاکستان
هستند.

پس در میان این تاکستان

بروید

اکثر آنها را از بین

ببرید

اما آنها را کاملاً

نابود نسازید.

شاخه‌های تاکستان را

ببُرید

زیرا این شاخه‌ها به

من تعلق ندارند.

۱۱ مردم اسرائیل و مردم
یهودا

به من خیانت
بزرگی
کرده‌اند.»

خداوند چنین فرموده است.

خداوند اسرائیل را رد می‌کند

۱۲ آنها خداوند را انکار
کرده و گفته‌اند: «خداوند با ما

کاری ندارد. هیچ آسیبی به ما
نمی‌رسد و روی قحطی و جنگ
را نمی‌بینیم. ۱۳ انبیا حرفهای
بیهوده می‌زنند. آنها از جانب
خدا پیامی ندارند. مصیبتی که
از آن ما را می‌ترسانند، بر سر
خودشان می‌آید.»

۱۴ بنابران، خداوند، خدای
قادر مطلق چنین می‌فرماید:
«چون آنها چنین چیزهایی را
می‌گویند، پس ای ارمیا، من

کلام خود را مانند آتش در
دهان تو می‌گذارم. این قوم را
مانند هیزم می‌سازم تا آتش همهٔ
آنها را بسوزاند.»

۱۵ خداوند می‌فرماید: «ای
اسرائیل، من یک قوم نیرومند و
باستانی را که تو زبان‌شان را
نمی‌دانی و گفتارشان را
نمی‌فهمی، از سرزمینی دوردست
بر ضد تو می‌آورم. ۱۶
جنگجویان آنها بسیار نیرومند

هستند و بی‌رحمانه با تیر و
کمان می‌کُشند. ۱۷ خِرمن و
آذوقهٔ تو را تاراج می‌کنند،
پسران و دختران تو را به قتل
می‌رسانند، گله و رمه‌ات را با
خود می‌برند، تاکها و درختهای
انجیر تو را از بین می‌برند و
شهرهای مستحکمت را که
پناهگاه تو هستند، ویران
می‌کنند.»

۱۸ خداوند می‌فرماید: «اما

در آن زمان هم شما را کاملاً نابود نمی‌سازم. ۱۹ وقتی قوم تو بپرسند: خداوند، خدای ما چرا این بدبختی‌ها را بر سر ما آورد؟ تو به آنها بگو: شما خداوند را ترک کردید و در کشور خود خدایان بیگانه را پرستیدید. بنابران، شما نیز بیگانه‌گان را در سرزمینی که متعلق به شما نیست، خدمت خواهید کرد.»

خداوند به مردم هُشدار می‌دهد

۲۰ خداوند می‌فرماید: «به
خاندان اسرائیل و مردم یهودا
اعلام کنید ۲۱ و بگویید که ای
قوم نادان و بی‌شعور، حال به
من گوش بدهید. شما چشم
دارید اما نمی‌بینید، گوش
دارید، ولی نمی‌شنوید. ۲۲ من
خداوند هستم، آیا به من احترام
ندارید و در حضور من از ترس
نمی‌لرزید؟ من ریگ را به

عنوان یک سرحد دایمی برای بحر قرار می‌دهم که اگر بحرها بخروشند و امواج آن متلاطم گردند، از آن سرحد نتوانند بگذرند. ۲۳ اما قوم برگزیدهٔ من سرکش و نافرمان هستند. شما گمراه شده و مرا ترک کرده‌اید.
۲۴ هر چند من باران را در بهار و خزان می‌فرستم و موسم کِشت و فصل درو را برای شما تعیین کرده‌ام، ولی شما هیچگاهی در

این فکر نبوده‌اید که به من
احترام کنید. ۲۵ خطاهای شما
مانع بخششهای من شد و
گناهانتان شما را از نعمتهای
من محروم کرد.

۲۶ در میان قوم برگزیدهٔ من
اشخاص شریر پیدا می‌شوند.
آنها مانند صیادان برای شکار
در کمین هستند و دامهای خود
را برای شکار مردم پهن
می‌کنند. ۲۷ مانند قفس

شکارچی که پُر از پرنده‌گان است، خانه‌های آنها هم از اموال غارت پُر است. به همین دلیل است که آنها قوی و دولتمند شده‌اند. ۲۸ خوب می‌خورند و چاق می‌شوند و کارهای زشت آنها حد و اندازه ندارد. از حق یتیمان دفاع نمی‌کنند و به داد فقیران نمی‌رسند.

۲۹ آیا من، خداوند، آنها را

به‌خاطر این کارهای‌شان جزا ندهم؟ آیا از چنین قومی انتقام نگیرم؟ ۳۰ حادثهٔ عجیب و وحشتناکی در این سرزمین روی داده است. ۳۱ انبیا پیامهای دروغ می‌دهند، کاهنان طبق هدایت انبیا رفتار می‌کنند و قوم برگزیدهٔ من این وضع را می‌پسندد. اما در روز داوری آنها چه خواهند کرد؟»

محاصرهٔ اورشلیم

۱ ای مردم بنیامین، برای
حفاظت جان‌تان از اورشلیم
فرار کنید. در شهر تِقوع زنگ
خطر را بنوازید و در
بیت‌هکاریم علامه‌های خطر را
قرار دهید، زیرا بلا و ویرانی
عظیمی از سمت شمال به این
طرف می‌آید. ۲ شهر اورشلیم
مانند یک دختر زیبا است، ولی
نابود می‌شود. ۳ پادشاهان با
لشکر خود می‌آیند و به هر

جایی که بخواهند خیمه
می‌زنند. (۴) برای حمله به
اورشلیم آماده می‌شوند و
می‌خواهند هنگام ظهر جنگ را
شروع کنند. اما می‌گویند:
«حالا ناوقت شده است، زیرا
روز به زودی به پایان می‌رسد و
تاریکی دنیا را فرامی‌گیرد. (۵)
بیایید در تاریکی شب حمله
کنیم و همه قلعه‌هایش را ویران
نماییم.»

۶ خداوند قادر مطلق
می‌فرماید: «درختها را قطع
کنید و با آنها برای حمله به
اورشلیم تپه‌هایی به عنوان سنگر
بسازید. این شهر باید به جزا
برسد، زیرا در آنجا به غیر از
ظلم و فساد چیز دیگری دیده
نمی‌شود. ۷ همان‌طوری که آب
از چشمه فوران می‌کند، از این
شهر هم شرارت برمی‌خیزد.
فریاد ظلم و ستم از هر گوشه و

کنار آن شنیده می‌شود و مرض و زخمهای آن همیشه در مقابل چشمانم می‌باشد.
۸ ای مردم اورشلیم، از این حوادث درس عبرت بگیرید، ورنه من از شما بیزار شده شهرتان را ویران می‌سازم تا کسی نتواند در آن ساکن شود.»

سرکشی قوم اسرائیل

۹ خداوند قادر مطلق به من

چنین فرمود: «مانند تاک که خوشه‌هایش چیده می‌شوند، مردم اسرائیل نیز چیده خواهند شد. پس تا زمانی که فُرصت داری، آنهایی را که باقی مانده‌اند، نجات بده.»

۱۰ من جواب دادم: «چه کسی به سخنان و اخطارهای من گوش می‌دهد؟ گوشهای‌شان بسته‌اند و نمی‌توانند بشنوند. کلام تو را مسخره می‌کنند و به

آن علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. ۱۱
ای خداوند، از خشم تو دلم جوش می‌زند و دیگر نمی‌توانم تحمل کنم.»

خداوند به من فرمود: «خشم خود را در کوچه‌ها بر سر کودکان، بر مجلس جوانان، بر زن و شوهر و بر بزرگان می‌ریزم. ۱۲ خانه‌ها، مزرعه‌ها و زنان‌شان به دیگران تعلق می‌گیرند، زیرا من مردم این

سرزمین را جزا می‌دهم. ۱۳ همه
از خورد تا بزرگ، حریص
هستند. حتی انبیا و کاهنان هم
مردم را فریب می‌دهند. ۱۴
زخمهای قوم مرا سطحی فکر
کرده، آنها را به درستی مداوا
نمی‌کنند و وعدهٔ سلامتی
می‌دهند، در حالی‌که سلامتی
وجود ندارد. ۱۵ آنها با بی‌شرمی
مرتکب کارهای زشت شدند اما
خجالت نکشیدند و حیا

نکردند. بنابران، آنها به سرنوشت کُشته‌شده‌گان دچار می‌شوند و جزای آنها مرگ است.»

اسرائیل راه خدا را قبول نمی‌کند

۱۶ خداوند چنین می‌فرماید: «بر سر راه ایستاده شوید و بپرسید که راه راست، یعنی راه درستی که گذشته‌گان در آن قدم می‌زدند، کدام است تا شما هم

در آن راه بروید و جان سالم بدر
بریید. اما شما می‌گویید: «نه، ما
آن راه را دنبال نمی‌کنیم.» ۱۷
من بر شما نگهبانانی را مقرر
کردم و شما را متوجه زنگ
خطر ساختم، ولی شما اعتنا
نکردید. ۱۸ پس ای ملتها
بشنوید و ای جماعتها ببینید که
بر سر قوم برگزیدهٔ من چه بلایی
می‌آید. ۱۹ ای زمین گوش بده،
من بلایی را بر سر این مردم

می‌آورم که ثمرهٔ خیالهای خودشان است. آنها به کلام من توجه نکردند و تعالیم مرا رد نمودند. ۲۰ پس چه فایده دارد که از سرزمین سبا برای من مواد خوشبویی بیاورید و یا از کشورهای دور عطرهای قیمتی. هدیه‌های سوختنی شما را نمی‌پذیرم و قربانی‌های‌تان را قبول نمی‌کنم.» ۲۱ بنابران، خداوند می‌فرماید: «من بر سر

راه این مردم سنگهای لغزنده قرار می‌دهم تا والدین با فرزندان و همسایه‌گان و دوستان‌شان یکجا بلغزند و هلاک شوند.»

حمله از سمت شمال

۲۲ خداوند چنین می‌فرماید: «ببینید، لشکری از سمت شمال می‌آید و قوم نیرومندی از دورترین نقطهٔ دنیا برای جنگ

با شما برخاسته است. ۲۳ آنها با
کمان و نیزه مسلح بوده و
آدمهای ظالم و بی‌رحمی
هستند. همه جنگجویانِ
اسپ‌سوار هستند و صدای‌شان
مانند غُرش امواج بحر است و
برای جنگ با شهر اورشلیم
آماده می‌باشند.»

۲۴ مردم اورشلیم می‌گویند:
«ما آوازهٔ آنها را شنیده‌ایم و از
ترس، دستهای ما لرزد. مانند

زنی که در حال زایمان باشد،
درد و وحشت ما را فراگرفت.
٢۵ ما جرأت نکردیم که به
صحرا برویم و یا در سرکها قدم
بزنیم، زیرا دشمن شمشیر
به‌دست دارد و ترس و وحشت
همه جا را فراگرفته است.»

٢۶ خداوند می‌فرماید: «ای
قوم برگزیدهٔ من، لباس ماتم
بپوشید و بر خاکستر بنشینید،
مانند کسی که در مرگ یگانه

پسر خود ماتم می‌گیرد، گریه و
نوحه را سر بدهید، زیرا
تاراجگران ناگهان بر سرتان
هجوم می‌آورند. ۲۷ ای ارمیا،
همان‌طوری که فلز را
می‌آزمایند، تو هم قوم برگزیدهٔ
مرا امتحان کن تا رفتار و کردار
آنها برایت معلوم شود. ۲۸ آنها
همه سرسخت و سرکش شده،
بدگویی می‌کنند و دلهای‌شان
مانند آهن و برنج سخت گردیده

و اعمال‌شان گناه‌آلود است. ۲۹
آهن با آتش آهنگر در کوره
ذوب و تصفیه می‌شود اما قوم
برگزیده و سرسخت من تصفیه
شدنی نیست و مردم شریر از
آنها جدایی ندارند. ۳۰ آنها به
نام نقرهٔ ناخالص یاد می‌شوند،
زیرا من آنها را ترک کرده‌ام.»

موعظهٔ ارمیای نبی در عبادتگاه

۱ خداوند به ارمیا فرمود:

۲ «در کنار دروازهٔ عبادتگاه ایستاده شده و این پیام را به مردم اعلام کن: ای مردم یهودا که در خانهٔ خداوند برای عبادت وارد می‌شوید، ۳ به کلام خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل گوش بدهید که می‌فرماید: روش و کردارتان را اصلاح کنید، آنگاه من به شما موقع می‌دهم تا در اینجا ساکن باشید. ۴ فریب سخنان دروغ

آنها را نخورید که می‌گویند موجودیت خانهٔ خداوند در اینجا باعث امنیت شماست. آنها فریاد می‌زنند: «این است عبادتگاه خداوند، این است عبادتگاه خداوند!» ۵ اگر واقعاً اعمال و کردارتان را تغییر بدهید، از روی انصاف با یکدیگر رفتار کنید، ۶ به بیگانه‌گان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمایید، خون بیگناهان را

نریزید و از پیروی خدایان دیگر که به‌جز ضرر و زیان، فایدهٔ دیگری برای‌تان ندارد، دست بردارید، ۷ آن وقت من به شما اجازه می‌دهم در این سرزمینی که به اجداد شما برای همیشه بخشیده‌ام، زندگی کنید.

۸ اما شما به سخنان فریبنده که فایده‌ای برای‌تان ندارد، اعتماد می‌کنید. ۹ دست به دزدی می‌زنید، مرتکب قتل و

زنا می‌شوید، قسم دروغ
می‌خورید، به بُتِ بعل هدیه
تقدیم می‌کنید و خدایان بیگانه
را که نمی‌شناسید، می‌پرستید.
۱۰ بعد به این خانه که به نام من
یاد می‌شود، می‌آیید و در حضور
من می‌ایستید و می‌گویید: «ما
محفوظ و در امان هستیم!»
بازهم می‌روید و دوباره به همان
اعمال زشت دست می‌زنید. ۱۱
آیا این خانه‌ای که به نام من

یاد می‌شود در نظر شما لانهٔ دزدان است؟ بدانید که من ناظر همه اعمال شما هستم.

۱۲ به شهر شیلُوه که در آنجا اولین مکان عبادت من واقع بود بروید و ببینید که به‌خاطر شرارت مردم اسرائیل با آن شهر چه کردم. ۱۳ حالا با وجودی که دائماً با شما سخن گفتم و هُشدار دادم، شما نشنیدید. شما را فراخواندم اما جواب ندادید

و همچنان به کارهای زشت‌تان
ادامه دادید. ۱۴ بنابران، من بر
سر این عبادتگاه که به نام من
یاد می‌شود، یعنی همین جایی
که به پدران‌تان دادم و شما به
آن دل بسته‌اید، همان بلایی را
مآورم که بر سر شیلُوه آوردم.
۱۵ همان‌طوری که برادران شما
از قبیلهٔ افرایم و قبیله های
دیگر را از حضور خود راندم،
شما را هم می‌رانم.»

۱۶ خداوند می‌فرماید: «پس
تو ای ارمیا، دیگر برای این
مردم دعا نکن، به‌خاطر آنها
گریه و زاری مکن و نزد من از
آنها شفاعت منما، زیرا من قبول
نمی‌کنم. ۱۷ مگر نمی‌بینی که
آنها در شهرهای یهودا و
کوچه‌های اورشلیم به چه
کارهایی دست می‌زنند؟ ۱۸
کودکان هیزم جمع می‌کنند،

پدران‌شان آتش می‌افروزند، زنان خمیر می‌کنند و برای ملکهٔ آسمان نان می‌پزند و برای خدایان دیگر هدیه‌های نوشیدنی تقدیم می‌کنند و مرا خشمگین می‌سازند. ۱۹ آیا این کارهای‌شان ضرری به من می‌رساند؟ نه، آنها فقط به خود آسیب می‌رسانند و خود را رسوا می‌سازند. ۲۰ بنابران من، خداوند متعال، با آتش خشم و

غضب خود این محل را با
انسان، حیوان، درختها،
کِشتزارها و محصولات زمین
می‌سوزانم و هیچ‌کسی نمی‌تواند
آن را خاموش سازد.»

۲۱ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل چنین می‌فرماید:
«هدیه‌های سوختنی را با
قربانی‌های‌تان یکجا کرده همه
را خودتان بخورید، زیرا آنها
برا من قابل قبول نمی‌باشند.

۲۲ وقتی که من اجداد شما را از
مصر بیرون آوردم و با آنها
سخن گفتم و احکام خود را به
آنها دادم، از آنها نخواستم که
برای من هدیه و قربانی بیاورند،
۲۳ اما امر کردم که از احکام
من پیروی کنند تا من
خدای‌شان باشم و آنها قوم
برگزیدهٔ من. به آنها گفتم فقط
راهی را که من نشان می‌دهم
دنبال نمایند تا برکت ببینند. ۲۴

اما آنها از امر من اطاعت نکردند و به کلام من گوش ندادند بلکه با سرسختی به راه خود رفتند و وضع‌شان بدتر از قبل شد. (۲۵) از همان روزی که اجدادتان از مصر خارج شدند تا به امروز بنده‌گان خود، یعنی انبیا را نزد شما فرستادم، (۲۶) ولی کسی به سخنان‌شان گوش نداد و به پیام آنها توجهی نکرد بلکه زیادتر سخت‌دل شدند و به

کارهای بدتر از آن که
پدران‌شان کردند، دست زدند.

۲۷ پس ای ارمیا، آنچه را که
به تو می‌گویم برای آنها بیان کن
اما آنها به تو گوش نمی‌دهند.
تو آنها را صدا کن، ولی توقع
نداشته باش که آنها جواب
بدهند. ۲۸ بگو اینها قومی
هستند که از امر خداوند،
خدای خود اطاعت نمی‌کنند و
نمی‌خواهند اصلاح شوند.

راستی و صداقت از بین رفته
است و کسی هم حرفی از
راستی نمی‌زند.

۲۹ ای مردم اورشلیم، ماتم
بگیرید،

موهای‌تان را
بتراشید و دور
بیندازید.

بر فراز تپه‌ها گریه و نوحه

کنید،

زیرا شما آتش
خشم مرا
برافروختید

و من خداوند، شما
را طرد کرده‌ام.»

اعمال گناه‌آلود مردم در درهٔ هِنوم

۳۰ خداوند می‌فرماید: «مردم
یهودا کارهای زشتی در برابر

چشمان من کرده‌اند و در این
عبادتگاهی که به نام من یاد
می‌شود، بُت‌پرستی کردند و آن
را نجس ساختند. ۳۱ آنها در
درهٔ بن‌هِنوم رفتند و در آنجا
قربانگاهی به نام توفِت ساختند
تا پسران و دختران خود را در
آتش بسوزانند و قربانی کنند.
من به آنها چنین حکمی نداده
بودم، چنین چیزی حتی به
فکرم نیز نیامده بود. ۳۲

بنابران، روزی می‌رسد که آنجا را قربانگاه توفِت یا درهٔ بنی‌هِنوم نمی‌گویند بلکه به نام درهٔ کُشتارگاه خواهند شناخت. اجساد مردم را در آنجا دفن خواهند کرد، زیرا جای دیگری برای دفن آنها وجود نخواهد داشت. خداوند چنین فرموده است. ۳۳ اجساد این قوم خوراک پرنده‌گان هوا و حیوانات زمین می‌شود و

هیچ‌کسی زنده نمی‌ماند که آنها
را بِراند. ۳۴ من به آواز خوشی و
صدای شادمانی عروس و داماد
در شهرهای یهودا و کوچه‌های
اورشلیم خاتمه می‌دهم و این
سرزمین را به ویرانه‌ای تبدیل
می‌کنم.»

۱ خداوند می‌فرماید: «در
آن وقت دشمنان استخوانهای
پادشاهان یهودا را با
استخوانهای بزرگان، کاهنان،

انبیا و اهالی اورشلیم از قبرهای‌شان بیرون می‌آورند، ۲ و بر روی زمین در مقابل آفتاب، مهتاب و ستاره‌گان که معبود و معشوق‌شان بودند و از آنها پیروی می‌نمودند، پهن می‌کنند. به عوض این که آن استخوانها جمع شده و دفن شوند، مانند پارو بر روی زمین باقی می‌مانند. ۳ کسانی که از این قوم فاسد زنده بمانند به هر

جایی که آنها را پراگنده سازم، مرگ را بر زندگی ترجیح خواهند داد.» خداوند قادر مطلق چنین فرموده است.

گناه و مجازات

۴ به آنها بگو که خداوند چنین می‌فرماید: «کسی که می‌افتد، آیا دوباره برنمی‌خیزد؟ کسی که به راه غلط می‌رود، آیا دوباره به راه راست

برنمی‌گردد؟ ۵ پس چرا این مردم گمراه شده‌اند، از پرستش بُتها دست نمی‌کشند و به‌سوی من برنمی‌گردند؟ ۶ من به دقت به سخنان آنها گوش دادم اما از آنها یک حرف راست هم نشنیدم. هیچ‌کسی از گناه خود توبه نمی‌کند بلکه می‌گوید: «من چه گناه کرده‌ام؟» مانند اسپی که به میدان جنگ می‌رود، همه به راه غلط خودشان روان

هستند. ۷ حتی لک‌لک هم زمان بازگشت خود را می‌داند. فاخته و غُچی و کلنگ هم می‌دانند که در کدام موسم سال کوچ کنند اما قوم برگزیدۀ من از قوانین من خبر ندارند.

۸ چطور می‌گویید: «ما همه مردم فهمیده هستیم و احکام خداوند را می‌دانیم؟» در حالی‌که علمای مذهبی شما احکام مرا به غلط تعبیر

کرده‌اند. ۹ کسانی که می‌گویند حکمت دارند، شرمنده و حیران شده، به اسارت می‌روند زیرا کلام مرا رد کرده‌اند. این چه حکمتی است که آنها دارند؟ ۱۰ بنابران، زنان‌شان را به دیگران می‌دهم و مزرعه‌های آنها را به بیگانه‌گان می‌بخشم، زیرا همهٔ آنها، از خورد تا بزرگ کوشش می‌کنند که با تقلب و بی‌انصافی، سود نامشروع به

دست آورند. حتی کار انبیا و
کاهنان هم دروغ و فریب است.
۱۱ زخمهای قوم برگزیدهٔ مرا
سطحی دانسته و مداوا نکردند.
به آنها وعدهٔ سلامتی می‌دهند،
در حالی‌که سلامتی وجود
ندارد.
۱۲ آنها به کارهای
شرم‌آور دست زدند و بُتها را
پرستیدند اما خجالت نکشیدند
و حیا نکردند. بنابران، من آنها
را جزا می‌دهم تا بمیرند و در

بین کُشته‌شده‌گان بیفتند.»

۱۳ خداوند می‌فرماید: «من
آنها را با تمام محصول
زمین‌شان کاملاً نابود می‌کنم که
دیگر نه انگور در تاک و نه
انجیر در درخت دیده شود.
حتی برگها هم خشک می‌گردند
و هر چیزی را که به آنها
داده‌ام، پس می‌گیرم.»

۱۴ آنگاه مردم می‌گویند:

«چرا اینجا برای مرگ انتظار بکشیم؟ بیایید به شهرهایی که دیوارهای بلند و قوی دارند برویم و در آنجا بمیریم، چونکه خداوند، خدای ما، ما را محکوم به مرگ کرده است و جام زهر را به ما داده است تا بنوشیم. زیرا ما در برابر خداوند گناه کرده‌ایم.
۱۵ در انتظار صلح بودیم اما آرامش ندیدیم. چشم به راه شِفا و سلامتی

بودیم اما وحشت و اضطراب نصیب ما شد. ۱۶ صدای اسپهای دشمن از شهر دان شنیده می‌شود و آواز اسپهای قوی آنها تمام زمین را به لرزه آورده‌اند. آنها می‌آیند تا این سرزمین را با هر چیزی که در آن است از بین ببرند و شهر آن را با تمام ساکنان‌شان نابود کنند.»

۱۷ خداوند می‌فرماید: «من

مارهای زهردار را که نمی‌توانید جادو و افسون کنید، به جان‌تان می‌فرستم تا شما را بگزند.»

اندوه ارمیای نبی برای قوم خود

۱۸ خوشی از دل من فرار کرده

و جای آن را غم و اندوه گرفته است.

۱۹ بشنوید! صدای نالهٔ قوم
بیچارهٔ من بلند شده
است،

فریادشان از دور و
نزدیک به‌گوش
همه می‌رسد.

آنها می‌پرسند: «آیا
خداوند در صهیون
نیست؟

آیا پادشاه صهیون
آنجا را ترک
کرده است؟»

اما خداوند می‌فرماید:

«چرا با پرستش
بُتهای مردم
بیگانه خشم مرا
برانگیختید؟»

۲۰ مردم با گریه و ناله

می‌گویند:

«موسم درو گذشت و
تابستان به آخر رسید،

ولی ما دیگر امیدی
برای نجات
یافتن نداریم.»

۲۱ به‌خاطری‌که قوم بیچارهٔ
من شکسته شده،

دل من هم از غم

شکسته است.

ماتم گرفته‌ام و

حیران مانده‌ام.

۲۲ آیا مرهمی در جِلعاد

وجود ندارد؟

آیا طبیبی در آنجا

نیست؟

پس چرا قوم من

درمان نمی‌شوند و

شِفا نمی‌یابند؟

ارمیای نبی به اندوه خود ادامه می‌دهد

۱ ای کاش سر من چشمهٔ
آب،

و چشمانم فوارهٔ
اشک بود،

تا می‌توانستم شب و روز

برای کُشته‌گان قوم

بیچارهٔ خود
گریه کنم.

۲ ای کاش، در بیابان
خانه‌ای می‌داشتم

تا قوم خود را ترک
کرده به آنجا
پناه می‌بُردم،

زیرا آنها همه
زناکار و

خیانتکار
هستند.

۳ زبان‌شان همیشه برای
دروغ آماده است.

در این سرزمین
به‌جای راستی،
دروغ حاکم
است.

خداوند می‌فرماید:

«این مردم هر روز به
شرارت خود می‌افزایند

و دیگر مرا به
عنوان خدای
خود قبول
ندارند.

۴ همه باید متوجه
دوستان‌تان باشید

و به برادران‌تان

اعتماد نکنید،

زیرا برادران‌تان همه
فریبکار هستند

و دوستان‌تان غیبت
و بدگویی
می‌کنند.

۵ آنها دوستان خود را
فریب می‌دهند

و حرف راستی از

زبان‌شان شنیده
نمی‌شود.

زبان خود را به
دروغگویی آموزش
داده‌اند

و با گناه کردن،
خود را خسته
می‌سازند.

۶ دروغ گفتن و فریبکاری

عادت آنها شده است

و این مردم مرا رد کرده‌اند.»

خداوند چنین فرموده است.

۷ بنابران، خداوند قادر مطلق می‌فرماید:

«آنها را در کورهٔ آتش گذاشته و تصفیه می‌کنم،

به غیر از این، با
این قوم گناهکار
چه کرده
می‌توانم؟

۸ زبان‌شان مانند تیرهای
زهرآلود است

و از دهان‌شان
همیشه دروغ
جاری است.

در ظاهر با همسایهٔ خود
دوستانه صحبت
می‌کنند

اما در باطن بر ضد
آنها دسیسه
می‌سازند.

۹ پس آیا آنها را به‌خاطر
این کارهای‌شان جزا
ندهم؟

آیا نباید از چنین
قومی انتقام
بگیرم؟»

۱۰ من گفتم: «برای کوه‌ها
ماتم نموده

و برای کِشتزارها و
دشتها گریه
می‌کنم،

زیرا آنها همه سوخته و

خشک شده‌اند

و هیچ زنده‌جانی از
آنجا عبور
نمی‌کند.

صدای رمه و گله شنیده
نمی‌شود

و مرغان هوا و
حیوانات همه
فرار کرده‌اند.»

۱۱ خداوند می‌فرماید:

«من اورشلیم را به
خرابه‌ای تبدیل
می‌نمایم

و آن را لانهٔ شغالها
می‌سازم.

شهرهای یهودا را ویران و
خالی از مردم می‌کنم.»

۱۲ من پرسیدم: «ای

خداوند، چرا این سرزمین را به بیابان خشک و ویران تبدیل می‌کنی تا هیچ‌کسی نتواند از آن بگذرد؟ کدام شخص دانایی می‌تواند این نکته را درک کند؟ به چه کسی این موضوع را بیان کرده‌ای تا او بتواند به دیگران توضیح بدهد؟» ۱۳

خداوند جواب داد:

«به‌خاطری‌که احکام مرا که به آنها دادم رد کردند، به کلام من

گوش ندادند و مطابق آن رفتار
ننمودند، ۱۴ بلکه با سرسختی
دنبال هوسهای قلبی خود رفتند
و طوری که اجدادشان به آنها
آموخته بودند، پیرو بُتِ بعل
شدند. ۱۵ بنابران، من، خداوند
قادر مطلق، خدای اسرائیل،
خوراک این قوم را بُته‌های تلخ
می‌سازم و به آنها آب زهرآلود
می‌دهم که بنوشند. ۱۶ آنها را در
میان قومهایی که نه خودشان و

نه اجدادشان می‌شناختند،
پراگنده می‌سازم. در آنجا هم
دشمنان را با شمشیر می‌فرستم
تا همه را هلاک کنند.»

گریه و ماتم مردم اورشلیم

۱۷ خداوند قادر مطلق چنین
می‌فرماید:

«دربارهٔ آنچه که واقع
می‌شود، فکر کنید!

کسانی را دنبال
زنان نوحه‌گر
بفرستید

و از ماهرترین آنها
دعوت کنید که
بیایند.»

۱۸ مردم گفتند:

«بروید آنها را فوراً
بیاورید

و بگویید چنان
نوحه‌گری کنند

که چشمان ما پُر از اشک
گردند

و از مژگان ما آب
جاری شود.

۱۹ به صدای گریه و ناله در
صهیون گوش دهید:

ما از بین رفته‌ایم

و کاملاً رسوا
شده‌ایم!

ما باید سرزمین خود را
ترک کنیم،

زیرا خانه‌های ما
ویران شده‌اند.»

۲۰ من گفتم:

«ای زنان، به کلام
خداوند گوش بدهید

و به سخنان او
توجه کنید.

به دختران‌تان بیاموزید که
چگونه نوحه کنند

و به همسایه‌گان‌تان
تعلیم بدهید که
چطور ماتم
بگیرند.

۲۱ مرگ از راه کلکین به

قصرهای ما داخل شده
است.

کودکان را در
کوچه‌ها و
جوانان را در
چهارراهی‌ها از
بین می‌برد.

۲۲ بگو که خداوند چنین
می‌فرماید:

اجساد انسانها مانند پارو

در صحرا

و مانند خوشه‌های

گندم پشت سر

دروگر، می‌افتند

و کسی پیدا

نمی‌شود که آنها

را جمع نموده و

دفن کند.»

۲۳ خداوند چنین می‌فرماید:

«شخص حکیم نباید به
حکمت خود فخر کند

و نه شخص
نیرومند به نیروی
خود.

همچنان، مرد
ثروتمند نباید به
ثروت خود

افتخار کند.

۲۴ اگر کسی می‌خواهد به
چیزی افتخار کند،

باید به این افتخار
کند که مرا
می‌شناسد،

چون محبت من پایدار
است

و عدالت و راستی را بر

روی زمین برقرار
می‌سازم،

این چیزهایی است
که مرا خوشنود
می‌سازند.

من خداوند چنین
گفته‌ام.»

۲۵-۲۶ خداوند می‌فرماید: «به
یقین زمانی فرامی‌رسد که من

مردم مصر، یهودا، ادوم، عمون، موآب و ساکنان صحرا را که موهای خود را کوتاه می‌کنند، به جزای اعمال‌شان می‌رسانم. این مردم همه ختنه شده‌اند اما ختنهٔ آنها فقط به پیروی از رسم و رواج بوده است و هیچ‌یک از این مردم و همچنان قوم اسرائیل به عهد و پیمان من وفا نکرده است.»

بُت‌پرستی و عبادت واقعی

۱ ای قوم اسرائیل، به پیامی
که خداوند برای شما دارد
گوش دهید ۲ او می‌فرماید:

«از رسم و رواج قومهای
دیگر تقلید نکنید

و مانند آنها از
حرکت ستاره‌گان
و نشانه‌های
آسمان نترسید.

۳ دین و آیین این مردم
پوچ و بی‌ارزش می‌باشند.

درختی را از جنگل
می‌بُرند،

نجار با تیشهٔ خود
از آن مجسمه‌ای
می‌سازد،

۴ بعد زرگران آن را با طلا
و نقره زینت می‌دهند

آنگاه آن را با میخ
بر یک پایه
محکم می‌کنند
تا نیفتد.

۵ بُتهای آنها مانند آدمک
سرِ خِرمن در کُرد
بادرنگ هستند

که حرف زده
نمی‌توانند و باید
آنها را بردارند

و از یکجا به‌جای دیگر
ببرند، زیرا راه رفته
نمی‌توانند.

پس شما نباید از
آن بُتها بترسید،

چونکه به کسی خیر
یا شر رسانده
نمی‌توانند.»

۶ ای خداوند، تو همتا

نداری،

چون تو با عظمت
هستی

و نام تو هم بزرگ
و با قدرت
است.

۷ ای پادشاه قومهای
جهان، کیست که از تو
نترسد؟

تنها تو لایق
ستایش هستی!

مانند تو کسی در بین
تمام حکیمان دنیا

و در میان سایر
پادشاهان یافت
نمی‌شود.

۸ این مردم، نادان و احمق
هستند.

آنها از بُتهای چوبی
چه می‌توانند
بیاموزند؟

۹ از ترشیش نقرهٔ کوبیده و
از اوفاز طلا می‌آورند

و صنعتگران و
زرگران با آنها
بُتها را تزئین
می‌کنند.

بعد آنها را با
لباسهای بنفش
و ارغوانی

که خیاطهای ماهر
تهیه می‌کنند،
می‌پوشانند.

۱۰ لیکن تو ای خداوند،
خدای حقیقی هستی.

تو خدای زنده و

پادشاه ابدی
هستی.

از خشم تو تمام زمین
می‌لرزد

و ملتهای جهان
طاقت تحمل آن
را ندارند.

۱۱ ای قوم من، شما به آن
مردم بگویید: «خدایانی که

زمین و آسمان را نساخته‌اند، از روی زمین و از زیر آسمان نابود می‌شوند.»

سرود ارمیا برای ستایش خداوند

۱۲ خداوند با قدرت خود
زمین را ساخت

و با حکمت خود
جهان را بنا نهاد

و با علم و دانش

خود آسمانها را
برافراشت.

۱۳ به فرمان او آسمان به
غُرش می‌آید.

ابرها را از دورترین
نقاط زمین
آورده،

رعد و برق و باران را
می‌فرستد.

از محل و جایگاه
خود باد را
بیرون می‌آورد.

۱۴ کسانی که بُتها را پرستش
می‌کنند، احمق و نادان
هستند

و آنهایی که بُت
می‌سازند، خجل
و شرمنده
می‌شوند،

زیرا مجسمه‌هایی
را که می‌سازند،
بی‌جان هستند و
اثری از حیات
در آنها نیست.

۱۵ این بُتها بی‌ارزش و
نفرت‌انگیز هستند

که در روز داوری
نابود شده و از
بین می‌روند.

۱۶ اما خداوند، خدای
یعقوب مانند آن بُتها
نیست.

او خدایی است که
همه چیز را
آفریده است.

اسرائیل قوم
برگزیدهٔ اوست

و نام او خداوند،

قادر مطلق
می‌باشد.

تبعید آینده

۱۷ ای مردم اورشلیم که در
محاصره هستید، اموال‌تان را
جمع کنید، ۱۸ زیرا خداوند
چنین می‌فرماید: «ببینید، حالا
من ساکنان این سرزمین را
بیرون می‌افگنم و چنان بلایی
را نازل می‌کنم که همهٔ آنها خشم

مرا احساس کنند.»

۱۹ مردم اورشلیم با فریاد
گفتند:

«چه ضربهٔ سختی بر ما
وارد شده!

زخمهای ما درمان
پذیر نیستند!

ما فکر می‌کردیم که
می‌توانیم آن را

تحمل کنیم!

(۲۰) خیمه‌های ما ویران
شده‌اند

و ریسمان‌های آنها
بریده شده‌اند.

فرزندان ما همه رفته‌اند،

دیگر کسی نیست
که خیمه‌های ما
را دوباره برپا

کند

و کسی نیست که
پرده‌های آنها را
آویزان کند.»

۲۱ در جواب آنها گفتم:
«رهبران ما احمق شده‌اند

و از خداوند
هدایت
نمی‌طلبند.

به همین دلیل آنها
کامیاب نمی‌شوند

و مردم‌شان مانند
رمهٔ بی‌چوپان
پراگنده
می‌گردند.

۲۲ بشنوید! خبری از دور
می‌آید

و غوغای لشکر

بزرگی از سمت
شمال به گوش
می‌رسد

آن لشکر، شهرهای یهودا
را ویران کرده

و آنها را لانهٔ
شغالها
ساخته‌اند.»

۲۳ ای خداوند، می‌دانم که

انسان حاکم بر سرنوشت
خود نیست

و این توانایی را
ندارد که مسیر
زندگی خود را
تعیین کند.

۲۴ پس ای خداوند، با
ملایمت مرا اصلاح کن

نه با خشم و

غضب، ورنه از
بین می‌روم.

۲۵ خشم و غضب خود را بر
ملتهایی فروآور که تو را
نمی‌شناسند

و نام تو را بر زبان
نمی‌آورند.

آنها قوم اسرائیل را از بین
بُرده

و سرزمین‌شان را ویران کرده‌اند.

پیمان‌شکنی اسرائیل و یهودا

۱ خداوند این پیام را به ارمیا فرستاد: ۲ «به شرایط پیمان من گوش بده و به مردم یهودا و اهالی اورشلیم بگو ۳ که خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: لعنت بر آن کسی که به شرایط این پیمان توجه

نکند. ۴ این همان پیمانی است که وقتی اجدادتان را از مصر که برای‌شان مانند کورهٔ سوزان آهن بود، بیرون آوردم. با آنها پیمان بستم و گفتم که طبق کلام من رفتار کنند و احکام مرا بجا آورند تا آنها قوم برگزیدهٔ من باشند و من خدای‌شان. ۵ آنگاه من به وعده‌ای که به اجدادتان داده‌ام وفا می‌کنم و سرزمینی را که شیر

و عسل در آن جاری است و
شما امروز در آن زندگی
می‌کنید، به آنها می‌بخشم.» من
جواب دادم: «آمین، ای
خداوند!»

۶ خداوند به من فرمود:
«این پیام را به شهرهای یهودا
و کوچه‌های اورشلیم اعلام کن
و به مردم بگو که به شرایط
پیمان من توجه نموده و طبق آن
عمل کنند. ۷ زیرا وقتی‌که

اجدادتان را از سرزمین مصر بیرون آوردم، به آنها هُشدار دادم و تا به امروز دائماً تأکید کردم که از کلام من پیروی نمایند، ۸ اما آنها به من گوش ندادند و اطاعت نکردند، بلکه با سرسختی به شرارت خود ادامه دادند. به آنها حکم دادم که مطابق عهد و پیمان من عمل کنند، اما آنها اطاعت نکردند. بنابران، من هم تمام

مجازاتی را که در آن پیمان
ذکر شده بود، در حق‌شان اجرا
کردم.»

۹ خداوند به من فرمود:
«مردم یهودا و ساکنان اورشلیم
بر ضد من دسیسه می‌سازند. ۱۰
آنها به راه‌های گناه‌آلود
پدران‌شان رجوع کرده‌اند.
پدران آنها هم به کلام من گوش
ندادند و به پرستش و خدمت
خدایان بیگانه پرداختند. چون

مردم اسرائیل و یهودا پیمانی را
که با اجدادشان بسته بودم
شکستند، ۱۱ پس اکنون من،
خداوند، چنان بلایی را بر
سرشان می‌آورم که نتوانند از آن
فرار کنند و هرقدر نزد من زاری
و دعا کنند، دعای‌شان را قبول
نمی‌کنم. ۱۲ بعد مردم یهودا و
اهالی اورشلیم نزد خدایان خود
پناه می‌برند و قربانی تقدیم
می‌کنند اما آن خدایان هرگز

نمی‌توانند آنها را از آن بلایی که
دامنگیرشان می‌شود، نجات
بدهند. ۱۳ ای مردم یهودا، شما
به تعداد شهرهای‌تان خدایان
دارید و به تعداد کوچه‌های
اورشلیم قربانگاه‌های شرم‌آور
ساخته‌اید تا برای بُتِ بعل
قربانی تقدیم کنید.

۱۴ اما تو ای ارمیا، نباید
برای این مردم دعا کنی و نه نزد
من زاری و از آنها شفاعت

نمایی، زیرا که من دیگر به
التماس آنها در هنگام سختی
گوش نمی‌دهم. ۱۵ چون قوم
محبوب من به آن‌چنان کارهای
زشت دست زده‌اند که دیگر
حق ندارند به عبادتگاه من
داخل شوند. آیا قربانی
حیوانات می‌تواند شما را از
نابودی نجات بدهد و به شما
خوشی ببخشد؟ ۱۶ یک وقتی
من نام آنها را درخت زیتون

سرسبز، پُر از میوهٔ خوب و زیبا گذاشته بودم، اما حالا با یک غُرش رعد و برق برگهایش را می‌سوزانم و شاخه‌هایش را می‌شکنم.
۱۷ من، خدای قادر مطلق، مردم یهودا و اسرائیل را مانند نهالی نشانده بودم، ولی اکنون می‌خواهم بلایی را بر سرشان نازل کنم، به سبب شرارتی که به ضد خویشتن کردند و برای بُتِ بعل قربانی

تقدیم نموده و خشم مرا به هیجان آوردند.»

دسیسه بر ضد ارمیای نبی

۱۸ خداوند از دسیسه‌هایی که دشمنان بر ضد من چیده
بودند، به من خبر داد، ۱۹ اما
من مانند برهٔ بیگناهی که برای کُشتن بُرده می‌شود، نمی‌دانستم که آنها قصد کُشتنم را دارند و بر ضد من دسیسه کرده‌اند. آنها

می‌گفتند: «بیایید این درخت را با میوه‌هایش از بین ببریم و نامش را از صفحهٔ زندگی پاک کنیم که دیگر هرگز یاد نشود!»

۲۰ آنگاه من در دعا گفتم: «تو ای خداوند قادر مطلق که داور عادل هستی، از افکار و انگیزهٔ دل آنها خبر داری. من مشکل خود را به دست‌های تو می‌سپارم، پس بگذار ببینم که چگونه از آنها انتقام می‌گیری.»

۲۱-۲۲ خداوند در جواب
فرمود: «مردم شهر عناتوت که
قصد کُشتن تو را دارند و
می‌گویند: «به نام خداوند نبوت
نکن، ورنه تو را با دست خود
می‌کُشیم»، همه جزا می‌بینند،
جوانان آنها با شمشیر کُشته
می‌شوند، پسران و دختران‌شان
از قحط و گرسنه‌گی می‌میرند
۲۳ و حتی یک نفر آنها هم زنده
نمی‌ماند، زیرا وقت مجازات

مردم عناتوت فرارسیده است و
مصیبت بزرگی بر سر آنها آمدنی
است.»

شکایت ارمیای نبی به خداوند

۱ ای خداوند، تو عادلتر از
آن هستی

که من با تو بحث
و مجادله کنم!

با این حال، می‌خواهم در

مورد عدالت از تو
بپرسم

که چرا مردم
گناهکار در
زندگی سعادتمند
هستند؟

چرا کسانی که
شریراند، در
آسایش زندگی
می‌کنند؟

۲ تو آنها را مانند یک نهال
می‌کاری

و آنها ریشه
می‌دوانند،

نمو می‌کنند و ثمر
می‌دهند.

آنها با زبان خود تو
را تمجید
می‌کنند

اما در قلب خود از
تو دور هستند.

۳ ولی، ای خداوند، تو مرا
می‌شناسی.

تو مرا می‌بینی و از
افکار دل من
آگاه هستی.

ای خداوند، تو آن مردم
شریر را مانند گوسفند

به کُشتارگاه ببر

و در آنجا تا روز
کُشتن‌شان
نگهدار.

۴ تا چه وقت این سرزمین
ماتم بگیرد

و گیاه‌های آن
خشک باشند؟

به‌خاطر گناهان ساکنان

آن،

حتی حیوانات و

پرنده‌گان تلف

شده‌اند.

با این حال ایشان

می‌گویند:

«خدا در فکر ما

نیست

و اعمال زشت ما

را نمی‌بیند.»

جواب خداوند به ارمیای نبی

5 خداوند جواب داد:

«ای ارمیا، اگر از مسابقهٔ
دویدن با مردم این‌قدر
خسته شدی،

پس چگونه
می‌توانی با اسپها
مسابقه دهی؟

اگر نمی‌توانی در زمین
صاف و هموار روی
پای خود ایستاده
شوی،

پس در جنگلهای
اُردن چه خواهی
کرد؟

۶ حتی برادران و
خانواده‌ات به تو خیانت
کرده

و با هم بر ضد تو
دسیسه چیده‌اند.

پس اگر با تو دوستانه هم
حرف بزنند،

به آنها اعتماد
نکن.»

اندوه خداوند به‌خاطر قوم برگزیده‌اش

۷ خداوند می‌فرماید:

«من اسرائیل را ترک
نموده

و قوم برگزیدهٔ خود
را طرد کرده‌ام.

من قوم محبوب خود را

به‌دست دشمنان‌شان
سپرده‌ام.

۸ قوم برگزیدهٔ من مخالف
من شده

و مانند شیر جنگل
بر من غُریده
است،

بنابران، من از او
بیزار شده‌ام.

۹ قوم برگزیدهٔ من مانند
پرنده‌ای است

که مرغان شکاری
از هر طرف او

را مورد حمله
قرار می‌دهد.

بروید حیوانات
درنده را جمع
کرده بیاورید تا
بخورند.

۱۰ بسیاری از حاکمان
بیگانه، تاکستانهای مرا
خراب کرده،

کِشتزارهای مرا
پایمال نموده‌اند

و سرزمین قشنگ
مرا به بیابان
خشک تبدیل
کرده‌اند.

۱۱ همه را چنان ویران
ساخته‌اند

که صدای ناله و

ماتم‌شان به
گوش من رسیده
است.

تمام آن سرزمین خراب
شده

و هیچ‌کسی به آن
توجه نمی‌کند.

۱۲ از آن سوی بلندی‌های
بیابان

مردم ویرانگر
هجوم آورده‌اند.

من جنگ و شمشیر را
فرستادم

تا سراسر آن
سرزمین را از
بین ببرد

و هیچ‌کسی در امان
نباشد.

۱۳ قوم برگزیدهٔ من گندم
کاشتند اما خار درو
کردند.

زحمت زیاد
کشیدند،

ولی چیزی عایدشان نشد.

به‌خاطر خشم شدید
من،
محصول‌شان

تباه شد

و از این جهت

شرمنده هستند.»

وعدهٔ خداوند به همسایه‌گان اسرائیل

۱۴ خداوند در مورد
همسایه‌گان شریر قوم برگزیدهٔ
خود می‌فرماید: «آنها سرزمینی
را که من به قوم اسرائیل به
عنوان میراث بخشیده بودم،
غارت کرده‌اند، بنابران، طوری

که مردم یهودا را از
سرزمین‌شان راندم آنها را هم از
کشورشان می‌رانم، ۱۵ ولی بعد
از آن که آنها را تبعید کردم،
دوباره بر آنها رحم کرده هر
یک را به کشورشان
برمی‌گردانم. ۱۶ سپس اگر
ملتهای دیگر با تمام دل راه و
طریق قوم برگزیدهٔ مرا بپذیرند و
تنها به نام من قسم بخورند،
همان طوری که قبلاً به قوم

برگزیدهٔ من می‌آموختند که به نام بعل قسم بخورند، آن وقت من آنها را شامل قوم برگزیدهٔ خود می‌سازم. ۱۷ اما اگر ملتی به سخنان من گوش ندهد، من آن ملت را کاملاً ریشه‌کن ساخته از بین می‌برم.» خداوند چنین فرموده است.

مثال لُنگ کتانی شاریده شده

۱ خداوند به من فرمود:

«برو یک لُنگ کتانی بخر و به
دَور کمرت ببند اما آن را در آب
غوطه نکن.» ۲ پس من
مطابق کلام خداوند یک لُنگ
خریدم و به دَور کمرم بستم. ۳
بار دوم خداوند به من فرمود:
۴ «به کنار دریای فرات برو و
آن لُنگ را در سوراخ صخره‌ای
پنهان کن.» ۵ من رفتم و
مطابق هدایت خداوند آن را
پنهان کردم. ۶ بعد از یک

زمان طولانی خداوند به من فرمود: «حالا به کنار دریای فرا برو و آن لُنگ را بیاور.»

۷ من به کنار دریای فرات رفتم و آن لُنگ را از جایی که پنهان کرده بودم، آوردم اما دیدم که لُنگ کاملاً شاریده شده و دیگر قابل استفاده نبود.

۸-۹ آنگاه خداوند فرمود: «من غرور یهودا و اورشلیم را بِ همین شکل از بین می‌برم.

۱۰ وضع این مردم شریر که به کلام من گوش نمی‌دهند و با سرسختی دنبال هوسهای نفسانی خود می‌روند و خدایان دیگر را پیروی و پرستش می‌کنند، مانند همان لُنگ می‌شود و به درد هیچ کاری نمی‌خورند. ۱۱ همان‌طوری که لُنگ به کمر بسته می‌شود، من هم تمام مردم اسرائیل و یهودا را محکم به خود بسته می‌کردم

تا قوم برگزیدهٔ من باشند و باعث عزت و افتخار نام من شوند اما آنها از من اطاعت نکردند.»

مثال خُمره‌های شکسته شده

۱۲ خداوند، خدای اسرائیل چنین فرمود: «به آنها بگو که همه خُمره‌های‌شان از شراب پُر می‌شوند.» آنها به تو می‌گویند: «آیا خود ما نمی‌دانستیم که

خُمره‌های ما از شراب پُر
می‌شوند؟» ۱۳ تو به آنها بگو
که خداوند چنین می‌فرماید:
«تمام ساکنان این سرزمین را،
از پادشاهانی که بر تخت داوود
می‌نشینند تا کاهنان و انبیا و
باشنده‌گان اورشلیم، همه را با
شراب نشئه می‌سازم. ۱۴ آنگاه
من همهٔ آنها یعنی پدران و
پسران را مانند خمره‌هایی که در
برخورد با یکدیگر می‌شکنند،

در هم می‌شکنم. من بدون
دلسوزی، رحم و شفقت آنها را
هلاک می‌کنم.»

هُشدار ارمیای نبی بر ضد غرور

۱۵ ای قوم اسرائیل، خداوند
سخن گفته است!

بشنوید و توجه کنید
و مغرور نباشید.

۱۶ خداوند، خدای‌تان را

احترام کنید،

قبل از آن که
تاریکی را پدید
آورد

و پای‌تان بر
کوه‌های تاریک
بلغزد

و آن نوری را که در
انتظارش بودید

به تاریکی مطلق
تبدیل کند.

۱۷ اگر گوش نکنید،

به‌خاطر غرور شما
در خفا گریه
خواهم کرد.

برای قوم برگزیدهٔ خداوند
که به اسارت بُرده
می‌شود

به تلخی گریه نموده
و اشک خواهم
ریخت.

۱۸ خداوند به من فرمود: «به
پادشاه و مادرش بگو که از
تخت سلطنت پایین شوند، زیرا
تاج با شکوه شاهی از سرشان
برداشته شده است. ۱۹ شهرهای
جنوبی یهودا محاصره و
دروازه‌های آن بسته شده‌اند و
کسی نیست که بتواند آنها را باز

کند. تمام مردم یهودا را به
اسارت بُرده‌اند.

20 ای اورشلیم، نگاه کن!
دشمنانت از جانب شمال
به‌سوی تو می‌آیند. کجا هستند
آن مردمی که سرپرستی آنها به تو
سپرده شده بود، مردمی که مورد
افتخار تو بودند؟ 21 وقتی‌که
یارانت تو را شکست بدهند و
بر تو حکومت کنند، چه
می‌گویی؟ مانند زنی که در حال

زایمان باشد، درد می‌کشی. ۲۲ اگر از خود بپرسی که چرا این مصیبت‌ها بر سرت می‌آیند، چرا لباس‌هایت دریده شده و مورد تجاوز قرار گرفته‌ای؟ بدان که همه به این خاطر است که گناهان زیادی را مرتکب شده‌ای. ۲۳ آیا یک حبشی می‌تواند رنگ سیاهِ پوست خود را تغییر بدهد یا یک پلنگ می‌تواند خالهای خود را پاک

کند؟ تو آنقدر به کارهای بد عادت کرده‌ای که نمی‌توانی کار خوب انجام دهی.»

۲۴-۲۵ خداوند می‌فرماید:

«بنابران، سرنوشتی که من برایت تعیین کرده‌ام این است:
من مردم تو را مانند کاهی که در برابر باد صحرا قرار می‌گیرد، پراگنده می‌سازم، زیرا تو مرا فراموش کرده و به چیزهای دروغ اعتماد نموده‌ای. ۲۶ من

تو را برهنه ساخته و رسوا
می‌کنم. ۲۷ فسق و فساد و
زناکاری و کارهای شرم‌آورت
را دیدم که بر تپه‌ها و در دشتها
می‌کردی. افسوس به‌حال تو ای
اورشلیم تا چه وقت می‌خواهی
ناپاک بمانی؟»

هُشدار در مورد خشکسالی شدید

۱ خداوند در مورد
خشکسالی یهودا به ارمیا

فرمود:

۲ «شهرهای یهودا عزادار

و ساکنان آن در
حال مرگ
هستند.

مردم با غم و اندوه بر
زمین افتاده‌اند

و آواز گریه و
نالۀشان از

اورشلیم شنیده
می‌شود.

۳ ثروتمندان، خادمان خود
را برای آوردن آب
می‌فرستند،

آنها به ذخایر آب
می‌روند،

اما اثری از آب نمی‌یابند،

پس ناامید و

پریشان

با ظرفهای خالی
برمی‌گردند.

۴ زمین خشک و بی‌حاصل
شده است،

زیرا هیچ باران
نباریده است،

بنابران، دهقانان
مأیوس و

غمگین‌اند.

۵ حتی آهو نیز چوچه‌های
خود را در صحرا ترک
می‌کند،

زیرا سبزه و گیاهی
پیدا نمی‌شود.

۶ گوره‌خرها هم بر تپه‌های
خشک می‌ایستند

و مانند شغالها برای

گرفتن هوا نفس
می‌کشند.

به‌خاطر کمبودی خوراک

چشمان‌شان ضعیف
می‌شوند.»

۷ مردم فریادکنان می‌گویند:

ای خداوند، اگرچه
گناهان ما بر ضد ما
شهادت می‌دهند،

اما به‌خاطر نام خود
به ما کمک کن.

ما بارها تو را ترک گفته

و در برابر تو گناه
ورزیده‌ایم.

۸ ای امید اسرائیل و ای
رهایی بخش ما در وقت
سختی،

چرا در سرزمین ما

مانند یک

بیگانه هستی،

مانند مسافری که

فقط یک شب

مهمان ما

می‌باشد؟

۹ آیا تو هم حیران و بیچاره

شده‌ای؟

چرا مانند

جنگجوی
ناتوانی
گردیده‌ای

که قادر نیست ما
را نجات دهد؟

ای خداوند، تو در میان
ما هستی

و ما به نام تو یاد
می‌شویم،

پس ما را ترک
نکن.

۱۰ خداوند دربارهٔ این مردم چنین می‌فرماید: «آنها دوست داشتند که از پیروی نمودن من دور شده و پای خود را در راه راست قرار ندهند، بنابران، من هم آنها را نمی‌پذیرم،
گناهان‌شان را فراموش نمی‌کنم
و به سزای اعمال‌شان
می‌رسانم.»

۱۱ خداوند به من فرمود:
«برای این مردم دعای خیر
نکن. ۱۲ حتی اگر آنها روزه هم
بگیرند، به فریادشان گوش
نمی‌دهم و اگر برای من صدقه
و قربانی بیاورند، قبول نمی‌کنم
بلکه آنها را با شمشیر، قحطی و
مرض هلاک می‌سازم.»

هُشدار به انبیای دروغین

۱۳ آنگاه من گفتم: «ای

خداوند، خدای متعال، انبیا به آنها می‌گویند که نه جنگ را می‌بینند و نه قحطی را. آنها می‌گویند که تو به آنها در این سرزمین صلح و آرامش واقعی عطا می‌کنی.»

۱۴ خداوند در جواب فرمود: «این انبیا به نام من به دروغ نبوت می‌کنند. پیامهای آنها از جانب من نیست و نه من به آنها امر کرده‌ام که آن پیامها را به

مردم بدهند. آنها با رؤیاهای
دروغ، پیشگوییهای باطل و از
خیالهای فریبندهٔ خود نبوت
می‌کنند. ۱۵ بنابران، من
خداوند، این انبیا را که به نام
من پیامهایی را که من به آنها
نداده‌ام به مردم می‌دهند و
می‌گویند که جنگ نمی‌شود و
قحطی نمی‌آید، با شمشیر و
قحطی هلاک می‌سازم. ۱۶
همچنان این قومی که به

پیامهای آنها گوش می‌دهند، قربانی شمشیر و قحطی شده، جنازه‌های‌شان در کوچه‌های اورشلیم می‌افتند و هیچ‌کسی پیدا نمی‌شود که آنها را دفن کنند. خودشان و همچنان زنان، پسران و دختران آنها را به‌خاطر گناهان‌شان جزا می‌دهم.»

۱۷ خداوند به من دستور داد تا دربارهٔ غم خودم با مردم صحبت کنم و به آنها بگویم:

«بگذار شب و روز از
چشمانم اشکِ اندوه
جاری شود

و آرام و قرار
نداشته باشم،

زیرا قوم برگزیدهٔ من
شدیداً زخمی شده

و صدمهٔ بزرگی
دیده است.

۱۸ اگر به صحرا بروم

کُشته شده‌گان
شمشیر را
می‌بینم

و اگر در شهر وارد شوم

با کسانی برمی‌خورم
که در اثر
بیماری و
گرسنه‌گی در

حال مرگ

هستند.

انبیا و کاهنان، همچنان

به کار خود ادامه

می‌دهند

و از چیزهایی

حرف می‌زنند

که خودشان

بی‌خبرند.»

ارمیای نبی به‌خاطر مردم خود زاری می‌کند

۱۹ ای خداوند، آیا یهودا را
کاملاً ترک کرده‌ای؟

آیا از مردم صهیون
متنفر هستی؟

چرا چنان ضربه‌ای به ما
وارد کردی

که نمی‌توان درمانی

برای آن پیدا
کرد؟

ما آرزوی صلح و آرامش
داشتیم اما خیری
ندیدیم.

منتظر بودیم که شِفا
بیابیم، ولی در
عوض دچار
وحشت شدیم.

۲۰ خداوندا، ما در برابر تو
گناه کرده‌ایم.

ما به گناهان خود و
گناهان اجداد
خود اعتراف
می‌کنیم.

۲۱ وعده‌هایت را به‌یاد آور

و ما را ترک نکن.

جایگاه تخت

جلال خود را
خوار و
بی‌حرمت نساز

و پیمانی را که با ما بستی

به‌یاد آور و آن را
نشکن.

۲۲ آیا بُتهای قومهای دیگر
می‌توانند باران ببارانند؟

آیا آسمان می‌تواند به

خودی خود باران
بفرستد؟

ای خداوند، خدای ما، چشم
امید ما به‌سوی توست،

زیرا فقط تو می‌توانی
این کارها را انجام
بدهی.

بربادی مردم یهودا

۱ آنگاه خداوند به من

فرمود: «حتی اگر موسی و سموئیل هم در حضور من می‌ایستادند و برای این قوم شفاعت می‌نمودند، بر آنها رحم نمی‌کردم. آنها را از نظر من دور کن و بگذار که بروند! (۲)

هرگاه بپرسند که کجا بروند، به آنها بگو که خداوند چنین می‌فرماید:

کسی‌که لایق مرگ است،

باید به‌سوی مرگ برود

کسی که با شمشیر کُشته
شود، باید به‌سوی
شمشیر برود

کسی که از قحطی بمیرد،
باید به‌سوی قحطی
برود

و کسی که سزاوار اسارت
است، باید به‌سوی
اسارت برود.

۳ من، خداوند، چهار نوع
بلا را بر آنها نازل می‌کنم:
شمشیر را برای کُشتن آنها،
سگها را برای دریدن آنها،
پرنده‌گان هوا را برای خوردن
گوشت آنها و حیوانات وحشی
را برا خوردن و هلاکت آنها.
۴ من آنها را به‌خاطر کارهای
زشتی که مَنَسی، پسر حِزقیا،
پادشاه یهودا در اورشلیم انجام
داد، چنان جزای سختی می‌دهم

که تمام ممالک جهان از
شنیدن آن به وحشت بیفتند.»

۵ خداوند می‌فرماید: «ای
مردم اورشلیم،

چه کسی بر شما
رحم می‌کند؟

چه کسی برای شما گریه
می‌کند

و چه کسی از

احوال شما
می‌پرسد؟

۶ چون شما مرا ترک کرده
و از من روی‌گردان
شده‌اید،
پس دست خود را برای
نابودی شما دراز
می‌کنم
و دیگر نمی‌توانم بر

شما رحم کنم.

۷ مانند یک دهقان که کاه
را از گندم جدا می‌کند

من شما را در تمام
این سرزمین
پراگنده می‌سازم

و همهٔتان را بی‌اولاد
ساخته، از بین می‌برم

زیرا از اعمال بدتان

دست نکشید.

۸ تعداد بیوه‌زنان‌تان

مانند ریگ دریا

زیاد می‌شود.

هنگام ظهر مرگ ناگهانی

را بر جوانان‌تان

می‌آورم،

دلِ مادران‌شان را

داغدار می‌سازم

و ترس و وحشت را
بر آن شهر
می‌آورم.

۹ زنی که صاحب هفت
کودک است

از غم و غصه
به‌حال مرگ
می‌افتد.

آفتاب حیات او قبل از

وقت، غروب می‌کند

و او خجل و رسوا

می‌شود.

بقیهٔ آنها را با شمشیر

دشمن هلاک

می‌سازم.

من، خداوند، چنین

فرموده‌ام.»

ارمیای نبی به حضور خداوند شکایت می‌کند

۱۰ وای به‌حال من که چه
انسان بدبختی هستم. ای کاش
مادرم هرگز مرا به دنیا نمی‌آورد.
به هر جا که می‌روم باید با
هرکس جنگ و مجادله کنم. نه
به کسی قرض داده‌ام و نه از
کسی قرض گرفته‌ام، با اینهم،
همه مرا نفرین می‌کنند.

۱۱ خداوند فرمود: «من تو
را برای یک هدف خوب
نجات می‌دهم تا حتی دشمنانت

هم در هنگام سختی محتاج به
کمک تو شوند.»

۱۲ خداوند همچنان فرمود:
«دشمنان شما که از سمت
شمال می‌آیند مانند یک میلهٔ
آهنی هستند که کسی نمی‌تواند
آن را بشکند. ۱۳ به‌خاطر
گناهانی که در تمام این
سرزمین مرتکب شده‌اید، ثروت
و گنجهای‌تان را رایگان و به
عنوان غنیمت به دشمنان

می‌دهم. ۱۴ شما را وادار
می‌سازم که در کشورهای بیگانه
خدمت دشمنان را بکنید، زیرا
آتش خشم مرا برافروخته‌اید و
شعلهٔ آن شما را می‌سوزاند.»

۱۵ آنگاه من گفتم: «ای
خداوند، تو همه چیز را
می‌دانی، پس مرا به‌یاد آور. به
من کمک کن و از کسانی که به
من جفا می‌رسانند، انتقام بگیر.
در مورد آنهایی که می‌خواهند

مرا بکُشند صبور نباش و بدان که به‌خاطر تو متحمل این‌همه خواری و حقارت شده‌ام. ۱۶ کلام تو را شنیدم، هر کلمهٔ آن را به‌خاطر سپردم و به قلب و روح من شادمانی بخشید، زیرا ای خداوند قادر مطلق، من نام تو را بر خود دارم. ۱۷ در مجالس مردم خوشگذران شرکت نکرده‌ام بلکه به امر تو گوشهٔ تنهایی را اختیار نمودم و

گناهان آنها مرا خشمگین
ساخت. ۱۸ چرا دردهای من
آرام نمی‌گیرند و چرا زخمهای
من علاج ناپذیراند و درمان
نمی‌یابند؟ آیا می‌خواهی مرا
مانند شخص تشنه‌ای که به امید
آب به جوی خشک می‌رود،
نا امید سازی؟»

۱۹ خداوند در جواب من
فرمود: «اگر به‌سوی من
بازگردی، من هم تو را می‌پذیرم

و می‌توانی مرا خدمت نمایی.
اگر سخنان بیهوده را بر زبان
نیاوری و سنجیده حرف بزنی،
می‌توانی پیام مرا به مردم
برسانی. آنگاه به تو رجوع
می‌کنند و تو دنبال آنها نخواهی
رفت. ۲۰ من تو را در برابر این
مردم مانند یک دیوار محکم
آهنی می‌سازم. آنها با تو
می‌جنگند، ولی تو بر آنها غالب
می‌شوی، زیرا من، خداوند که

با تو هستم، تو را محافظت
می‌کنم و نجات می‌دهم. ۲۱ از
دست افراد شریر آزادت می‌کنم
و از چنگ مردم ستمگر رهایی
می‌بخشم.»

هدایت خاص برای ارمیای نبی

۱ خداوند به من چنین
فرمود: ۲ «تو در اینجا نباید
ازدواج کنی و صاحب پسران و
دختران شوی، ۳ زیرا من

خداوند می‌گویم، پسران و دخترانی که در اینجا به دنیا مآیند و همچنان والدین‌شان

۴ در اثر مرض خطرناکی می‌میرند. کسی برای آنها ماتم نمی‌گیرد و جنازه‌های‌شان دفن نمی‌شوند بلکه مانند پارو بر روی زمین باقی می‌مانند. همهٔ آنها در اثر جنگ و قحطی هلاک می‌گردند و اجسادشان خوراک پرنده‌گان هوا و

جانوران روی زمین می‌شوند.»

۵ زیرا خداوند چنین
می‌فرماید: «به خانهٔ کسی برای
غم‌شریکی نرو و برای کسی
گریه و نوحه نکن. من دیگر به
این قوم آرامش نمی‌دهم و از
محبت و رحمت خود آنها را
بی‌نصیب می‌سازم. این گفتهٔ
خداوند است. ۶ فقیر و غنی،
همه در این سرزمین می‌میرند و
جنازه‌های‌شان دفن نمی‌شوند.

نه کسی برای‌شان ماتم می‌گیرد، نه خود را برای‌شان زخمی می‌سازد و نه موهای سر خود را می‌تراشد. ۷ کسی برای تسلی آنها همرای‌شان غذا نمی‌خورد و نه کسی به‌خاطر مرگ پدر و مادرشان برای غم‌شریکی می‌آید.

۸ همچنان تو نباید به خانه‌ای که در آنجا مهمانی برگزار می‌شود بروی و با آنها در

خوردن و نوشیدن شریک
شوی. ۹ زیرا من، خداوند قادر
مطلق و خدای اسرائیل به شما
می‌گویم که در دوران زندگی
شما و در برابر دیده‌گان خودتان
تمام آوازهای خوشی، خنده‌ها و
آواز داماد و عروس را خاتمه
می‌دهم.

۱۰ وقتی همهٔ اینها را به مردم
بگویی، آنها می‌پرسند: «چرا
خداوند ما را به چنین جزاهای

سنگین محکوم می‌کند؟ تقصیر ما چیست؟ و چه گناهی در برابر خداوند، خدای خود مرتکب شده‌ایم؟» ۱۱ تو در جواب‌شان بگو که خداوند می‌فرماید: به‌خاطری‌که پدران شما مرا ترک کردند و پیرو خدایان دیگر شده، آنها را پرستش کردند. آنها مرا ترک نمودند و احکام مرا بجا نیاوردند. ۱۲ اما اعمال شما

بدتر از کارهای اجدادتان بوده است. شما با سرسختی به دنبال هوسهای نفسانی و گناه‌آلود خود می‌روید و به کلام من گوش نمی‌دهید، ۱۳ بنابران شما را از این کشور بیرون می‌اندازم و به سرزمینی می‌رانم که هم برای شما و هم برای پدران‌تان بیگانه است. در آنجا خدایان دیگر را روز و شب پرستش خواهید کرد و من بر شما رحم نخواهم

نمود.»

بازگشت از تبعید

۱۴ خداوند می‌فرماید:
«زمانی فرامی‌رسد که وقتی
مردم سوگند بخورند، دیگر
نمی‌گویند: قسم به خدای زنده
که اسرائیل را از مصر بیرون
آورد. ۱۵ بلکه می‌گویند: قسم به
خدای زنده که قوم تبعید شده و
پراگندهٔ اسرائیل را از سرزمین

شمال و سایر کشورها به
وطن‌شان که خداوند به
اجدادشان داده بود، باز آورد.»

۱۶ خداوند می‌فرماید:
«اینک ماهیگیران بسیار
خواهم فرستاد تا ایشان را صید
نمایند و بعد یک تعداد زیاد
شکارچی‌ها را می‌فرستم تا
ایشان را از هر کوه و تپه و از
سوراخهای صخره شکار
نمایند، ۱۷ زیرا من مراقب همهٔ

اعمال‌شان هستم. هیچ کار آنها از نظر من پنهان نمی‌ماند و آنها نمی‌توانند گناهان خود را از من مخفی کنند. ۱۸ من به‌خاطر شرارت و گناه‌شان آنها را دو چند جزا می‌دهم، زیرا آنها زمین مرا با بُتهای بی‌جان و نفرت‌انگیز خود مانند اجساد مُرده، آلوده ساخته و همه جا را با بُتهای نفرت‌انگیز پُر کرده‌اند.»

۱۹ ای خداوند، تو نیرو و
قلعهٔ مستحکم من هستی و در
هنگام سختی پناهم می‌دهی.
مردم از همه نقاط روی زمین به
حضور تو می‌آیند و می‌گویند:
«پدران ما از خدایان دروغین و
بُتهی بیهوده پیروی می‌کردند.
۲۰ آیا انسان می‌تواند برای خود
خدا بسازد؟ بُتِ ساختهٔ دست
انسان، خدا نیست.» ۲۱

خداوند می‌فرماید: «این بار قدرت و عظمت خود را به آنها نشان می‌دهم تا بدانند که نام من خداوند است.»

گناه و مجازات مردم یهودا

۱ خداوند می‌فرماید:
«گناهان یهودا با قلم آهنین که نوک آن از الماس است بر دلهای‌شان نوشته و بر چهار گوشهٔ قربانگاه آنها حک شده

است. (۲) فرزندان‌شان هم کارهای اجداد خود را از یاد نبرده‌اند و در زیر هر درخت سبز، بر هر تپهٔ بلند، (۳) بر سر هر کوه و در دشت و صحرا مجسمهٔ بُتِ اشیره را قرار داده، آن را می‌پرستند. پس به‌خاطر گناهان‌تان تمام ثروت و ذخیره‌های شما را به تاراج می‌دهم (۴) و مجبور می‌شوید تا این سرزمین را که به عنوان

میراث به شما داده‌ام از دست بدهید و دشمنان‌تان را در یک کشور بیگانه خدمت کنید، زیرا شما آتش خشم مرا تا به ابد برافروخته‌اید.»

لعنت و برکت

۵ خداوند می‌فرماید:

«لعنت بر کسی که بر انسان توکل نموده

و بر قدرت او
اعتماد می‌کند

و دلش از خداوند
دور است.

۶ او مانند بُته‌ای است که
در بیابان

و زمین شوره‌زار و
غیرمسکون
می‌روید

و تازه و سبز
نمی‌شود.

۷ خوشا به‌حال کسی که بر
خدا توکل می‌کند

و چشم امید به‌سوی
او دارد.

۸ او مانند درختی است که
در کنار جوی آب کاشته
شده است

و ریشه‌هایش از هر
طرف به آب
می‌رسند.

از گرما نمی‌ترسد و
برگهایش سبز می‌مانند.

در زمان خشکسالی
پریشان نبوده و
همیشه با ثمر
می‌باشد.

۹ دل از همه چیز فریبنده‌تر

و به شدت مریض

است.

کیست که آن را

بداند؟

۱۰ من، خداوند، افکار

پنهانی را می‌دانم

و دل انسان را

جستجو می‌کنم.

هرکسی را مطابق
اعمالش و ثمرهٔ
کردارش جزا
می‌دهم.

۱۱ انسانی که دارایی خود را
از راه نامشروع به دست
می‌آورد،

مانند کبکی است
که تخمهای
پرندەگان دیگر

را برای خود
می‌گیرد،

همان‌طور که چوچه‌ها
بزرگ می‌شوند و آن
کبک را ترک
می‌کنند،

آن انسان هم
دارایی خود را
در اوج زندگی
از دست می‌دهد

و بالاخره حماقت
خود را ثابت
می‌سازد.»

۱۲ ای خداوند، عبادتگاه
مقدس تو مانند یک
تخت پُر شکوه است

که از ازل بر کوهی
بلند استوار بوده
است.

۱۳ ای خداوند! ای امید
اسرائیل!

همه کسانی که تو را
ترک کنند،
خجل و
سرافکنده
می‌شوند

و آنهایی که از تو
روبرگردانند، مانند
نوشتهٔ روی خاک

ناپدید می‌گردند،

زیرا آنها تو را که
خداوند و چشمهٔ
آب حیات
هستی، ترک
کرده‌اند.

ارمیای نبی از خداوند کمک می‌طلبد

۱۴ ای خداوند، تو مرا شِفا
بده تا کاملاً سالم شوم، تو مرا
نجات بده تا همیشه در امان

باشم و تو را ستایش کنم. ۱۵
مردم به من می‌گویند:
«کجاست آن کلام خدا؟ پس
بگذار آن هُشدار خدا عملی
شود!» ۱۶ ای خداوند، من از
وظیفهٔ چوپانی قوم برگزیدهٔ تو
فرار نکرده‌ام و از تو نخواسته‌ام
که بلایی را بر سر آنها بیاوری.
تو می‌دانی که من چه گفته‌ام و
از آن آگاه هستی. ۱۷ پس مرا
دچار ترس و وحشت نکن، زیرا

تو پناهگاه من در روز مصیبت هستی. ۱۸ آنهایی را که بر من ستم می‌کنند شرمنده کن، اما مرا سرافگنده نساز. آنها را به وحشت بینداز، اما مرا دچار ترس نساز. بلا و مصیبت بر آنها آورده و ایشان را کاملاً نابود کن.

روز شنبه یعنی سبت را مقدس بشمارید

۱۹ خداوند به من فرمود:

«برو در کنار دروازه‌ای که
پادشاهان یهودا از آن عبور
می‌کنند ایستاده شو و بعد به
دروازه‌های دیگر اورشلیم برو
۲۰ و به مردم بگو که خداوند
می‌فرماید: ای پادشاهان و مردم
یهودا و ای ساکنان اورشلیم که
از این دروازه‌ها می‌گذرید، ۲۱
به‌خاطر حفظ جان‌تان نباید در
روز سبت به هیچ کاری دست
بزنید و باری را از راه این

دروازه‌ها حمل نکنید. ۲۲ حتی
در خانه‌های‌تان هم باید در روز
سبت از کار روزمرۀتان دست
بکشید. روز سبت را همان‌طور
که به اجدادتان امر کردم، به
عنوان یک روز مقدس
نگهدارید. ۲۳ اما اجدادتان به
حرف من گوش ندادند و توجه
نکردند و از روی سرسختی
هدایتهای مرا نشنیدند.

۲۴ اما اگر شما امر مرا بجا

آورید، در روز سبت از
دروازه‌های این شهر چیزی را
حمل نکنید و این روز را
مقدس شمرده از هر کاری
دست بکشید، ۲۵ آنگاه همه
پادشاهان و بزرگان‌تان از
دروازه‌های اورشلیم عبور
می‌کنند و وارث تاج و تخت
داوود پادشاه شده همواره سوار
بر گادی‌های جنگی مجلل و
اسپها می‌باشند. این شهر دائم

پایدار بوده، مردم یهودا و اهالی
اورشلیم برای همیشه در آن
ساکن می‌شوند. ۲۶ مردم از
شهرهای یهودا، اطراف
اورشلیم، از سرزمین بنیامین،
دشتها و کوهستانها و منطقهٔ
جنوب می‌آیند و هرنوع قربانی و
هدیه به عبادتگاه من تقدیم
می‌کنند. ۲۷ اما اگر به کلام من
گوش ندهید و روز سبت را
مقدس نشمارید و در این روز

باری را از دروازه‌های اورشلیم حمل کنید، آنگاه من آتشی می‌افروزم و این دروازه‌ها را با قصرهای اورشلیم می‌سوزانم و هیچ‌کسی نمی‌تواند آن آتش را خاموش سازد.»

کوزه و کوزه‌گر

۱ این است کلامی که از جنب خداوند به ارمیا رسید:
۲ «برخیز و به خانهٔ کوزه‌گری

برو. من در آنجا با تو حرف
می‌زنم.» ۳ پس برخاستم و به
خانهٔ کوزه‌گری رفتم و کوزه‌گر
را دیدم که بر سر چرخ دستگاه
خود مصروف کار است، ۴ اما
ظرفی که از گِل می‌ساخت در
دست او ضایع گردید، پس
دوباره ظرفی دیگری از همان
گِل مطابق میل خود ساخت.

۵ بعد خداوند فرمود: ۶
«ای قوم اسرائیل، آیا من

نمی‌توانم با شما همان رفتاری را کنم که کوزه‌گر با گِل خود کرد؟ همان‌طوری که گِل در دست کوزه‌گر است، شما هم در دست من می‌باشید. ۷ هرگاه اعلام کنم که می‌خواهم قومی یا سلطنتی را ریشه‌کن و نابود سازم، ۸ اگر آن مردم دست از شرارت بکشند، من از تصمیم خود بازگشته و آنها را از بین نمی‌برم. ۹ از طرف دیگر، اگر

بگویم که می‌خواهم قوم یا
کشوری را استوار و نیرومند
سازم، ۱۰ و اگر آن مردم در
مقابل من شرارت ورزند و به
کلام من گوش ندهند، آن وقت
من از خوبی و نیت نیکی که
برای‌شان در نظر داشتم،
خودداری می‌کنم. ۱۱ پس حالا
از جانب من به مردم یهودا و
اهالی اورشلیم بگو که من
تصمیم گرفته‌ام تا بلایی را بر

سرشان بیاورم، پس آنها باید اعمال زشت خود را ترک کنند و راه و روش خود را تغییر بدهند. ۱۲ اما آنها در جواب می‌گویند: چرا ما چنین کنیم؟ ما نظر به نقشه‌های خود و با سرسختی به شرارت خود ادامه می‌دهیم.»

بُت‌پرستی قوم اسرائیل

۱۳ خداوند می‌فرماید:

«بروید و از قومهای
دیگر بپرسید که آیا
چنین چیزی قبلاً واقع
شده است؟

قوم اسرائیل واقعاً
مرتکب عمل
زشتی شده
است.

۱۴ کوه‌های لبنان هیچگاهی
بدون برف نمی‌مانند

و جویبارهای سرد
کوهستانها هرگز
خشک
نمی‌شوند،

۱۵ مگر قوم برگزیدهٔ من مرا
فراموش کرده

و برای بُتهای
بی‌جان قربانی
سوختنی تقدیم
می‌کنند.

از راه راست منحرف
شده‌اند و دیگر
راه‌های قدیم را
تعقیب نمی‌کنند

و درگمراهی روان
هستند.

۱۶ سرزمین خود را مایهٔ
تمسخر دیگران قرار
داده‌اند

و هرکسی که از
آنجا می‌گذرد،

از دیدن آن حیرت می‌کند

و سر خود را
به‌حالت افسوس
می‌جنباند.

۱۷ من قوم برگزیدهٔ خود را
مانند گرد و خاک که در
برابر باد شرقی پراگنده

می‌شود،

در برابر

دشمنان‌شان

پراگنده

می‌سازم.

در روز مصیبت از آنها رو

برمی‌گردانم

و به دادشان

نمی‌رسم.»

دسیسه بر ضد ارمیای نبی

۱۸ بعد مردم گفتند: «بیایید که کاری در حق ارمیا بکنیم! ما همیشه کاهنانی خواهیم داشت که احکام دینی را به ما تعلیم دهند، حکیمان ما، ما را هدایت کنند و انبیای ما هم پیام خداوند را برای ما بیاورند. پس دیگر نباید به سخنان ارمیا گوش بدهیم. او را متهم می‌کنیم و محکومش می‌سازیم.»

۱۹ آنگاه ارمیا دعا کرد و
گفت: «ای خداوند، به سخنانم
توجه فرما و حرفهای دشمنانم
را بشنو که چه می‌گویند. ۲۰ آیا
لازم است به عوض خوبی‌هایی
که در حق این مردم کرده‌ام،
بدی ببینم؟ آنها برای کُشتن من
دسیسه چیده‌اند. به‌خاطر داری
که من در حضور تو از آنها
توصیف کردم و برای آنها
شفاعت نمودم تا از خشم خود

بگذری. ۲۱ اما حالا می‌خواهم
که فرزندان‌شان از گرسنه‌گی
بمیرند و با دَم شمشیر کُشته
شوند و جوانان آنها در جنگ به
قتل برسند. زنان‌شان بی‌اولاد و
بیوه شوند و مردان‌شان از
بیماری هلاک گردند. ۲۲
غارتگران را ناگهان بر سرشان
بفرست تا فریاد و فغان‌شان از
خانه‌ها برخیزد. زیرا آنها برای
من چاه کنده و بر سر راه من

دام نهاده‌اند. ۲۳ ای خداوند، خودت از دسیسه‌های آنها برای قتل من خبر داری. از تقصیر آنها چشم نپوش و گناهان‌شان را نادیده نگیر. آنها را از حضور خود بِران و در هنگام غضب با خشم با آنها رفتار کن.»

مثال کوزهٔ شکسته

۱ خداوند به من فرمود که یک کوزهٔ گِلی بخرم و با

عده‌یی بزرگان قوم و سران
کاهنان ② به درهٔ بن‌هِنوم، در
کنار دروازهٔ کوزه‌گران رفته،
پیم خداوند را به آنها برسانم
③ و بگویم که خداوند قادر
مطلق، خدای اسرائیل
می‌فرماید: «ای پادشاهان یهودا
و اهالی اورشلیم، به پیام من
گوش دهید! من می‌خواهم
چنان بلایی را بر سر این شهر
بیاورم که هرکسی که بشنود،

تعجب کند. ۴ زیرا این مردم
مرا ترک کرده‌اند و برای
خدایان دیگر که نه خودشان،
نه اجدادشان و نه پادشاهان
یهودا آنها را می‌شناسند، قربانی
تقدیم می‌کنند و با این کار خود
اینجا را آلوده ساخته و خون
بیگناهان را ریخته‌اند. ۵ برای
بُتِ بعل قربانگاه‌ها ساخته‌اند تا
کودکان خود را به عنوان
قربانی سوختنی بر آنها

بسوزانند. به کاری که من هرگز امر نکرده بودم و حتی از خاطرم نیز نگذشته بود، دست زدند. ۶ پس روزی می‌رسد که اینجا را «قربانگاه توفِت» یا «درهٔ بن‌هِنوم» نمی‌نامند بلکه «درهٔ کُشتار» نامیده می‌شود. خداوند چنین فرموده است. ۷

نقشه‌های یهودا و اورشلیم را خنثی می‌سازم و آنها را با ضرب شمشیر دشمن و به‌دست کسانی

که تشنهٔ خون‌شان‌اند، هلاک می‌کنم. اجساد مُرده‌گان آنها خوراکِ مرغان هوا و حیوانات روی زمین می‌شوند. ۸ این شهر را طوری ویران می‌کنم که هرکسی که از آنجا بگذرد و آن همه خرابی را ببیند، وحشت و تعجب کند. ۹ به دشمنان موقع می‌دهم که این شهر را محاصره کنند و اهالی آن را بکُشند. من چنان مصیبتی را بر سرشان

می‌آورم که مردم در داخل شهر گوشت همسایه‌گان و حتی گوشت پسران و دختران خود را بخورند.»

۱۰ سپس خداوند به من فرمود که آن کوزه را در حضور مردانی که همراه من رفته بودند، بشکنم ۱۱ و بگویم که خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «مانند این کوزه‌ای که شکست و امکان ترمیم کردن آن نیست، به

این‌گونه اورشلیم و اهالی آن هم از بین خواهند رفت. اجساد کُشته‌شده‌گان آنقدر زیاد می‌باشند که آنها را حتی در قربانگاه توفِت دفن خواهند کرد، زیرا جای دیگری برای دفن کردن آنها وجود نخواهد داشت. ١٢ با این شهر و اهالی آن نیز همین کار را می‌کنم. ١٣ خانه‌های اورشلیم، قصرهای پادشاهان و بُتخانه‌ها را بر

بامهای آنها که برای آفتاب و
مهتاب و ستاره‌گان و خدایان
دیگر قربانی و هدیه تقدیم
کرده‌اند، نجس می‌سازم.»

۱۴ پس از آن که ارمیا مطابق
به امر خداوند در قربانگاه
توفِت نبوت کرد و به اورشلیم
برگشت، در حویلی خانهٔ‌خدا
ایستاد و به تمام مردم گفت ۱۵
که خداوند قادر مطلق، خدای
اسرائیل می‌فرماید: «من بر سر

اورشلیم و شهرهای اطراف آن همه بلاهایی را که ذکر کردم، می‌آورم، زیرا آنها با سرسختی از شنیدن کلام من خودداری کردند.»

مشاجرهٔ ارمیای نبی با فشحور کاهن

١ وقتی فشحور کاهن، پسر اِمیر، افسری که مسؤول نگهبانان خانهٔ‌خدا بود سخنان ارمیا را شنید، ٢ امر کرد که او

را بزنند و به پاهایش زولانه
انداخته در کنار دروازۀ بنیامین
که نزدیک خانۀخدا بود،
نگاهش دارند. ۳ فردای آن
روز، وقتی فشحور، ارمیا را از
بند رها کرد، ارمیا به او گفت
که خداوند تو را مجازات کرده
و یک نام جدید به تو می‌دهد.
از این به بعد نام تو «مرد
گرفتر وحشت» خواهد بود.
۴ خداوند همچنان می‌فرماید:

«من تو را با تمام دوستانت دچار ترس و وحشت می‌سازم و دوستانت در برابر چشمانت با ضرب شمشیر دشمن کُشته می‌شوند. من تمام مردم یهودا را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد. او گروهی را به اسارت می‌برد و عده‌یی را خواهد کُشت. ۵ من همچنین اجازه می‌دهم که دشمنان، تمام ثروت این شهر را غارت کرده، جایداد، اشیای

گرانبها و حتی خزانه‌های
پادشاه یهودا را تاراج کنند و با
خود به بابل ببرند. ۶ تو هم ای
فشحور با همه اعضای
خانواده‌ات اسیر و به کشور بابل
بُرده شده در آنجا می‌میرید و
دفن می‌شوید. عاقبت دوستانت
که برای‌شان پیشگویی دروغین
می‌کردی، نیز چنین می‌باشد.»

شکایت ارمیای نبی از خداوند

۷ ای خداوند، تو مرا فریب
دادی و من فریب
خوردم.

تو نیرومند بودی و
مرا مغلوب
کردی

و مایهٔ تمسخر مردم
ساختی

و مردم همیشه به

من می‌خندند.

۸ هرگاه سخن گویم، باید
فریاد بزنم

و با صدای بلند
بگویم:
«خشونت و
ویرانی!»

ای خداوند، مردم مرا
به‌خاطر اعلام پیام تو،

مسخره و تحقیر
می‌کنند.

۹ از طرف دیگر، اگر کلام
تو را به مردم اعلام نکنم

و نام تو را یاد
نکنم،

آنگاه کلام تو در دلم
مانند آتش، شعله‌ور
می‌شود

و تا مغز
استخوانهایم
نفوذ می‌کند و
نمی‌توانم آرام
بمانم.

۱۰ از تعداد زیادی می‌شنوم
که می‌گویند:

«وحشت همه جا
را فراگرفته
است،

بیایید از دست او
به مقامات
شکایت کنیم.»

حتی دوستان نزدیک من
انتظار سقوط مرا
دارند.

آنها می‌گویند:

«بیایید او را فریب
داده و به دام

بیندازیم تا از او
انتقام بگیریم.»

۱۱ اما چون خداوند قادر و
توانا همراه من است،

پس ستمگران من
می‌لغزند و
مغلوب می‌شوند.

آنها همه خجل و
سرافگنده شده

تا ابد ناکام و رسوا
می‌گردند.

۱۲ اما تو، ای خدای قادر
مطلق،

مردم را از روی
انصاف و
عدالت
می‌آزمایی

و از افکار و راز

دل همه کس
آگاه هستی.

من شکایت خود را به
حضور تو ارائه کرده‌ام

و می‌خواهم ببینم
که چطور از آنها
انتقام می‌گیری.

۱۳ برای خداوند سرود
بسرایید!

خداوند را ستایش
کنید!

او مسکینان را از
دست مردم شریر
نجات می‌بخشد.

۱۴ لعنت بر آن روزی که به
دنیا آمدم!

و نفرین بر آن
روزی که مادرم

مرا زایید!

۱۵ لعنت بر آن کسی که مژدهٔ
تولد مرا به پدرم رسانید

و به او گفت:
«مبارک باد که
صاحب یک
پسر شده‌ای.»

۱۶ کاش آن مرد به سرنوشت
شهرهایی گرفتار شود

که خداوند بدون
ترحم ویران کرد

تا از صدای گریه و ناله
در صبح

و از شنیدن زنگ
خطر جنگ
هنگام ظهر رنج
ببرد،

۱۷ زیرا او مرا در رَحِمِ مادرم

نکُشت.

ای کاش در شکم
مادرم می‌مُردم

و آنجا گور من
می‌شد!

۱۸ چرا من به دنیا آمدم؟

آیا به‌خاطر این بود که
زحمت و غم بکشم

و دوران زندگی خود را
در رسوایی
بگذرانم؟

پیشگویی صِدِقیا در مورد شکست اورشلیم

۱ یک روز صِدِقیای پادشاه، فشحور پسر مَلکیا و سِفنیای کاهن پسر معسیا را نزد ارمیا با این پیام فرستاد: ۲ «خواهش می‌کنیم از طرف ما به خداوند بگو که نِبوکدنصر،

پادشاه بابل بر ما حمله آورده است. شاید خداوند مانند گذشته با یکی از معجزات خود نِبوکدنصر را مجبور به عقب‌نشینی کند.»

۳ آنگاه کلام خداوند به ارمیای نبی نازل شد و او به قاصدان صِدِقیا گفت که به پادشاه بگویند: ۴ «خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: من سلاحهای شما را که در

جنگ با پادشاه بابل و لشکر او استفاده می‌کنید، از کار می‌اندازم و آنهایی را که شهر در محاصرهٔشان است به مرکز شهر می‌آورم. ۵ من خودم با شما با تمام قدرت و با قهر و غضب شدید می‌جنگم. ۶ باشنده‌گان این شهر را از انسان و حیوان، با یک مرض کُشنده از بین می‌برم. ۷ سپس صِدِقیا، پادشاه یهودا، اهل دربار و مردم

این شهر را که از مرض و دَم شمشیر نجات یافته‌اند به‌دست نِبوکدنصر و دشمنان و آنهاییِ که قصد کُشتن‌شان را دارند، تسلیم می‌کنم تا همه را بدون رحم کُشته و هیچ‌کسی را زنده نگذارند.»

۸ آنگاه خداوند از من خواست که به مردم چنین بگویم: «من دو راه را پیش پای‌تان قرار می‌دهم، یکی راه

زندگی و دیگری راه مرگ. ۹
اگر بخواهید در شهر بمانید، با
شمشیر و یا در اثر قحطی و
مرض کُشته می‌شوید. اما اگر از
شهر بیرون بروید و خود را به
بابلیانی که شما را محاصره
کرده‌اند، تسلیم کنید، نجات
می‌یابید و زنده می‌مانید.» ۱۰
خداوند می‌فرماید: «من عزم
کردم که این شهر را نجات
ندهم بلکه نابودش کنم و

به‌دست پادشاه بابل بسپارم تا
آن را آتش بزنند و بسوزاند.»

جزای خاندان پادشاه یهودا

۱۱ به خاندان پادشاه یهودا
بگو کلام خداوند را بشنوید:
۱۲ ای خاندان داوود، خداوند
چنین می‌فرماید: «همیشه با
عدل و انصاف داوری کنید و
مظلومان را از دست مردم ظالم
نجات بدهید، ورنه آتش غضب

من به‌خاطر اعمال زشت شما
شعله‌ور شده، همهٔتان را از بین
می‌برد و هیچ‌کسی نمی‌تواند آن
را خاموش سازد.»

۱۳ خداوند می‌فرماید: «تو
ای اورشلیم که بالاتر از دره
قرار داری و مانند صخره‌ای
بلند سر برافراشته‌ای، اینک من
بر ضد تو هستم.» تو که
می‌گویی: «کیست که بتواند به
ما حمله کند و به پناهگاه ما

وارد شود؟» ۱۴ خداوند
می‌فرماید که: «من شما را
مطابق اعمال‌تان جزا می‌دهم و
در جنگلهای‌تان چنان آتشی را
می‌افروزم که هر چیزی را که در
اطرافش باشد، بسوزاند.»

پیام خدا به خاندان سلطنتی یهودا

۱ خداوند به من فرمود که
به قصر پادشاه یهودا بروم و
بگویم: ۲ «ای پادشاه یهودا

که بر تخت سلطنت داوود
نشسته‌ای و ای اهل دربار و
اهالی اورشلیم، ۳ به کلام
خداوند گوش بدهید که
می‌فرماید: در شهرتان با عدل و
انصاف رفتار کنید و غارت
شده‌گان را از دست ظالمان
برهانید. بر بیگانه‌گان، یتیمان و
بیوه‌زنان ستم نکنید و خون
مردم بیگناه را نریزید. ۴ زیرا
اگر به آنچه که گفتم عمل کنید،

همیشه پادشاهانی که از سلسلهٔ
داووداند، بر تخت پادشاهی
می‌نشینند و همراه با درباریان و
قوم خود بر گادی‌ها و اسپها
سوار شده و از دروازه‌های قصر
داخل می‌شوند. ۵ من،
خداوند، می‌گویم: اما هرگاه به
سخنان من توجه نکنید، به نام
خود قسم می‌خورم که این قصر
را به خرابه‌ای تبدیل می‌کنم.»

۶ خداوند همچنان

می‌فرماید: «اگرچه قصر سلطنتی یهودا در نظر من مانند سرزمین شاداب جِلعاد و کوه‌های سرسبز لبنان زیباست، اما من آن را به چنان ویرانه‌ای تبدیل می‌کنم که هیچ‌کس نتواند در آن زندگی کند. ۷

تخریب‌گران را با ابزارشان می‌فرستم تا ستونهای آن را که از بهترین درختهای سرو تهیه شده، قطع کنند و در آتش

بسوزانند.

۸ وقتی‌که مردم قومهای دیگر از آنجا عبور کنند، از یکدیگر می‌پرسند: «چرا خداوند این شهر بزرگ را به این وضع گرفتار کرد؟» ۹ در جواب می‌شنوند: به‌خاطری‌که مردم اینجا عهد و پیمان خداوند، خدای خود را شکسته و پیرو خدایان بیگانه شدند و آنها را پرستش کردند.»

۱۰ ای مردم یهودا، به‌خاطر مرگ یوشیای پادشاه گریه نکنید

و برای او ماتم نگیرید،

بلکه برای پسرش یِهوآحاز زارزار گریه کنید

زیرا که او به

اسارت می‌رود،

دیگر برنمی‌گردد و
روی وطن خود
را نمی‌بیند.

۱۱-۱۲ زیرا خداوند دربارهٔ
یِهوآحاز پسر یوشیا که به‌جای
پدر خود پادشاه شد، چنین
می‌فرماید: «او دیگر روی وطن
خود را نمی‌بیند بلکه در دیار
بیگانه که او را به اسیری

بُرده‌اند، خواهد مُرد.»

پیام دربارهٔ یهویاقیم

خداوند می‌فرماید:

۱۳ وای به‌حال کسی که خانهٔ
خود را با بی‌انصافی

و بالاخانهٔ خویش
را با بی‌عدالتی
بنا می‌کند.

وطندار خود را به خدمت

می‌گیرد

ولی مزدش را
نمی‌دهد.

۱۴ وای به‌حال کسی که
می‌گوید:

«برای خود خانهٔ
شکوهمندی

با اتاقهای وسیع و
کلکین‌های

بزرگ می‌سازم.

بر دیوارهای آن چوب
سرو نصب کرده

و با رنگ سرخ آن
را رنگ
می‌کنم.»

۱۵ آیا داشتن قصر مجلل،

تو را پادشاه بهتری
می‌سازد؟

چرا پدرت یوشیا از یک زندگی پُر نعمت برخوردار بود؟

به‌خاطری‌که با انصاف و عدالت حکومت می‌کرد.

۱۶ او از حق فقیران و نیازمندان دفاع می‌کرد،

بنابران همیشه موفق
بود.

هر کس که مرا
می‌شناسد، این
طور رفتار
می‌کند.

۱۷ اما تو فقط در فکر منافع
شخصی خود هستی،

خون بیگناهان را

می‌ریزی

و بر آنها ظلم و ستم
می‌کنی.

خداوند چنین فرموده است.

۱۸ بنابران، ای یهویاقیم پسر
یوشیا، پادشاه یهودا، من،
خداوند به تو می‌گویم:

«بر مرگ تو هیچ‌کسی،
حتی خانواده و مردم

تو گریه و ماتم نمی‌کند

و افسوس و غصه

نمی‌خورد.

۱۹ جنازه‌ات را کشان‌کشان

از اورشلیم بیرون می‌برند

و مانند لاشهٔ یک

خر در زیر

خاک پنهان

می‌کنند.

پیام دربارهٔ سرنوشت اورشلیم

۲۰ به فراز کوه لبنان بروید و
فریاد برآورید

و در باشان گریه
کنید و از
عباریم ناله را
سر دهید،

زیرا همه
دوستان‌تان تلف
شده‌اند.

۲۱ وقتی‌که در آسوده‌گی
زندگی می‌کردید،

با شما سخن گفتم،
ولی گوش
ندادید.

از جوانی تا حال رفتار
شما به همین ترتیب
بوده است

و هیچگاهی از من

اطاعت
نکرده‌اید.

۲۲ طوفان خشم من
رهبران‌تان را نابود می‌کند

و دوستان شما همه
به اسارت بُرده
می‌شوند.

شما به‌خاطر اعمال
زشت‌تان

شرمنده و رسوا
می‌گردید.

۲۳ ای ساکنان لبنان که
قصرهای‌تان را از چوب
سرو می‌سازید،

به زودی مانند زنی
که از درد
زایمان ناله
می‌کند،

از درد
طاقت‌فرسایی
رنج می‌کشید!

پیام دربارهٔ داوری یهویاکین

۲۴ خداوند به یهویاکین پسر یهویاقیم، پادشاه یهودا می‌فرماید: «به حیات خود قسم می‌خورم که تو اگر حتی مُهر انگشت دست راست من هم می‌بودی، از انگشت خود بیرون

می‌آوردم ۲۵ و تو را به‌دست کسانی می‌سپردم که از آنها وحشت داری، یعنی به‌دست نِبوکدنصر، پادشاه بابل و لشکر او. ۲۶ من تو و مادرت را به یک کشور بیگانه می‌فرستم. جایی که در آنجا به دنیا نیامده بودید و هر دوی شما در آنجا خواهید مُرد. ۲۷ شما آرزوی دیدن وطن تان‌را خواهید داشت، اما این آرزوی‌تان هرگز

برآورده نخواهد شد.»

۲۸ ای خداوند، آیا این
یهویاکین مانند ظرف
شکسته‌ای است که به درد کسی
نمی‌خورد؟ آیا به همین خاطر
است که او و فرزندانش به
کشور بیگانه‌ای اسیر بُرده
می‌شوند؟

۲۹ ای سرزمین، ای سرزمین
یهودا، ای وطن من!

به کلام خداوند
گوش بده!

۳۰ خداوند می‌فرماید:

«نام این مرد را در جملهٔ
اشخاص بی‌اولاد

و کسانی که هرگز
کامیاب نمی‌شوند،
بنویس.

هیچ‌یک از فرزندان او بر

تخت سلطنت داوود
نمی‌نشیند
و بر یهودا حکمرانی
نمی‌کند.»

امید به آینده

١ خداوند می‌فرماید: «وای به‌حال آن چوپانان گلهٔ من که قوم برگزیدهٔ مرا از بین بُرده و پراگنده می‌سازند.» ٢ خداوند، خدای اسرائیل دربارهٔ

چوپانانی که باید از قوم برگزیدهٔ او نگهداری کنند، می‌فرماید:

«شما به عوض این که از قوم برگزیدهٔ من مراقبت نمایید، آنها را راندید و پراگنده ساختید. بنابران، به‌خاطر این کاری که در حق آنها کردید شما را مجازات می‌کنم. خداوند می‌فرماید. ۳ پس من خودم باقیماندهٔ قوم برگزیده‌ام را از کشورهایی که آنها را به آنجا رانده بودم، جمع

می‌کنم و به وطن خودشان دوباره می‌آورم. آنها دارای فرزندان بسیار شده و تعدادشان زیاد می‌گردد. ۴ آن وقت چوپانی را برای‌شان انتخاب می‌کنم تا از آنها به خوبی مراقبت کرده و آنها دیگر از کسی نترسند، تشویشی نداشته باشند و هیچ‌کدام‌شان گم نشود.» خداوند چنین فرموده است.

یک پادشاه عادل از نسل داوود

۵ خداوند می‌فرماید:
«اینک روزی می‌آید که من
شخص عادلی را از نسل داوود
به پادشاهی برمی‌گزینم. او با
حکمت و عدالت سلطنت
می‌کند، انصاف و عدالت را در
زمین برقرار می‌سازد. ۶ در
دوران حکومت او یهودا آزاد
می‌شود و اسرائیل در رفاه و
آسایش به سر می‌برد و او

«خداوند، عدالت ما» نامیده می‌شود.»

۷ خداوند می‌فرماید: «زمانی فرامی‌رسد که وقتی مردم سوگند بخورند، دیگر نمی‌گویند: قسم به خدای زنده که اسرائیل را از مصر بیرون آورد. ۸ بلکه می‌گویند: قسم به خدای زنده که قوم تبعید شده و پراگندهٔ اسرائیل را از سرزمین شمال و سایر کشورها به

وطن‌شان باز آورد.»

پیام ارمیای نبی دربارهٔ انبیای دروغین

۹ دلم شکسته و تمام بدنم
می‌لرزد،

به‌خاطر خداوند و
کلام پاک او

که دربارهٔ انبیای
دروغین گفته
شده است.

مانند کسی که از شراب
نشئه شده باشد،

گیج و حیران
هستم.

۱۰ این سرزمین پُر از مردم
زناکار است

و به‌خاطر لعنت،
زمین را مصیبت
فراگرفته است.

کِشتزارها و بیابانها
خشک شده‌اند.

مردم شرارت را
پیشهٔ خود
ساخته‌اند

و از قدرت خود
سوءاستفاده
می‌کنند.

11 خداوند می‌فرماید:

«انبیا و کاهنان هر دو
نجس و پلید هستند.

حتی در عبادتگاه
من هم به
کارهای شریر
دست می‌زنند.

۱۲ بنابران، راهی که در آن
رانده می‌شوند

مانند یک راه

لغزنده در
تاریکی خواهد
بود.

آنها در آن می‌لغزند
و می‌افتند.

بلایی را بر سرشان
می‌آورم

و آنها را به جزای
اعمال‌شان

می‌رسانم.»

خداوند چنین فرموده است.

۱۳ «من، خداوند قادر
مطلق، گناه انبیای سامره
را دیدم.

آنها از طرف بُتِ
بعل به مردم پیام
می‌آورند

و قوم برگزیدهٔ من،

اسرائیل را
گمراه ساخته‌اند.

۱۴ اما در میان انبیای
اورشلیم، اعمال زشت‌تر
دیدم.

آنها زنا می‌کنند،
دروغ می‌گویند،

مردم شریر را در
کارهای

زشت‌شان
تشویق می‌نمایند

و هیچ‌کسی دست
از اعمال بد
نمی‌کشد.

همه مانند مردم سُدوم و
عموره فاسد شده‌اند.»

۱۵ خداوند قادر مطلق
می‌فرماید: «بنابران، به انبیای

اورشلیم گیاه تلخ برای خوردن
و زهر برای نوشیدن می‌دهم،
زیرا شرارت آنها در سراسر این
سرزمین پخش شده است.»

۱۶ خداوند قادر مطلق به
مردم شهر اورشلیم می‌فرماید:
«به سخنان این انبیا که پیام
دروغ را می‌آورند، گوش ندهید،
زیرا شما را با سخنان خود
فریب می‌دهند. این سخنان از
من نیست بلکه رؤیاهای

خودشان است. ۱۷ به کسانی که
مرا حقیر می‌شمارند، می‌گویند
خداوند می‌فرماید: سلامتی
برای شما خواهد بود و به
آنهایی که سخت‌دل هستند
اطمینان می‌دهند که بلایی بر
سرشان نمی‌آید.»

۱۸ ولی هیچ‌یک از این انبیا
هرگز در حضور خداوند قرار
نگرفته‌اند. آنها به کلام خداوند
گوش نداده، آن را درک ننموده

و به آن توجهی نکرده‌اند. ۱۹
خشم خداوند مانند طوفانِ
سهمناک و گِردباد شدید بر
مردمان شریر فرود می‌آید ۲۰ و
آتش غضب او تا اراده‌اش را
اجرا نکند، خاموش نمی‌شود.
در آینده این را به خوبی
خواهید دانست.

۲۱ خداوند می‌فرماید: «این
انبیا را من نفرستاده‌ام، آنها به
دل خود پیش رفتند. من با آنها

حرفی نزده‌ام، ولی به مردم می‌گویند که از جانب من پیام می‌رسانند. ۲۲ اما اگر پیام‌شان از جانب من می‌بود، آن وقت آن را به مردم اعلام می‌کردند و آنها را از راه گناه‌آلود و اعمال زشت‌شان بازمی‌گرداندند.»

۲۳ خداوند می‌فرماید:

«آیا من فقط خدای
اینجا هستم و نه همه

جا؟

۲۴ آیا کسی می‌تواند خود را
از نظر من پنهان کند که
من او را نبینم؟

مگر حضور من آسمان و
زمین را پُر نکرده
است؟

۲۵ من آنچه را که انبیا
گفتند، شنیدم. آنها به نام من

پیام دروغ را به مردم می‌دهند و می‌گویند که در خواب به آنها الهام شده است. ۲۶ تا چه وقت این انبیا مردم را با سخنان دروغ که ساخته و پرداختهٔ خودشان است، فریب می‌دهند؟

۲۷ همان‌طوری که پدران‌شان مرا از یاد بُردند و بُتِ بعل را پرستش کردند، این انبیا هم با تعبیر خوابهای دروغ خود، قوم برگزیدهٔ مرا وادار می‌سازند که

مرا فراموش کنند. ۲۸ بگذارید
هر انبیای دروغین خوابهای
خود را بیان کنند اما آن نبی‌یی
که پیام‌رسان حقیقی من است،
کلام مرا با اخلاص کامل به
مردم اعلام کند. آیا می‌توان
ارزش کاه را با گندم مقایسه
کرد؟»

۲۹ خداوند همچنان
می‌فرماید: «کلام من مانند
آتش می‌سوزاند و همچون

چکُشی است که صخره را می‌شکند. ۳۰ بدانید که من بر ضد این انبیا هستم که سخنان یکدیگر را می‌دزدند و آنها را بجای کلام من اعلام می‌کنند.
۳۱ من بر ضد انبیایی هستم که از خود حرف می‌زنند و بعد می‌گویند که کلام آنها از جانب من است. ۳۲ من بر ضد این افراد هستم که با خوابهای دروغین و سخنان گمراه کنندهٔ

خود، قوم برگزیدهٔ مرا فریب می‌دهند. من هرگز این اشخاص را نفرستاده‌ام، پس سخنان‌شان به مردم فایده‌ای ندارد.»
خداوند چنین فرموده است.

پیام خداوند

۳۳ خداوند به من فرمود:
«اگر این مردم یا انبیا و یا کاهنان از تو بپرسند که خداوند چه پیامی را مانند یک بار

سنگین به ما داده است؟ به آنها
جواب بده: «شما یک بار
سنگین برای خداوند هستید و
او شما را ترک می‌کند.» ۳۴
اگر یک نبی، کاهن و یا هر
کسی دیگر به دروغ بگوید کند
که «من یک پیام از خداوند
دریافت کرده‌ام» من او را با
تمم خانواده‌اش جزا می‌دهم.
۳۵ در عوض، از یکدیگر
بپرسید: «خداوند چه جواب

داده است؟» یا «خداوند چه فرموده است؟» ۳۶ اما دیگر از «پیام خداوند» حرفی نزنید، زیرا هرکسی کلام خود را به عنوان پیام خداوند بیان می‌کند و به این ترتیب، کلام خداوند قادر مطلق، خدای زنده را تغییر می‌دهد. ۳۷ از نبی تنها این را بپرسید: «خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه فرموده است؟» ۳۸ اما اگر شما

از امر من اطاعت نکنید و بازهم از «پیام خداوند» حرف بزنید، ۳۹ آنگاه من شما را دور انداخته و یکجا با این شهری که به پدران‌تان بخشیده بودم، از حضور خود می‌رانم. ۴۰ من شما را به ننگ و رسوایی ابدی که هرگز فراموش نشود، دچار می‌سازم.»

رؤیای انجیر خوب و بد

۱ بعد از آن که نِبوکدنصر
پادشاه بابل، یهویاکین پسر
یهویاقیم، پادشاه یهودا را با
اهل دربار، بزرگان، صنعتگران
و آهنگران به بابل اسیر بُرد،
خداوند دو سبد انجیر را به من
نشان داد که در پیشروی
خانهٔخدا گذاشته شده بودند. ۲
یکی از آن دو سبد انجیرهای
تازه و پخته داشت اما در سبد
دیگر انجیرهای گنده بود که

قابل خوردن نبودند. ۳ خداوند
به من فرمود: «ای ارمیا، چه
می‌بینی؟» من جواب دادم:
«انجیرهای خوب که بسیار
خوب‌اند و انجیرهای گندهٔ
آنقدر خراب هستند که خورده
نمی‌شوند.»

۴-۵ آنگاه خداوند، خدای
اسرائیل فرمود: «کسانی را که
به بابل به اسارت فرستاده‌ام،
مانند این انجیرهای خوب

هستند و من آنها را مورد رحمت و شفقت خود قرار می‌دهم. ۶ از روی مهربانی مواظب و مراقب آنها می‌باشم و آنها را دوباره به این سرزمین می‌آورم. دیگر نمی‌گذارم که آنها نابود و ریشه‌کن شوند بلکه آنها را در اینجا استوار و پایدار می‌سازم. ۷ به آنها دلی می‌بخشم که مایل به شناختن من باشد. آنها قوم برگزیدهٔ من

باشند و من خدای‌شان، زیرا
آنها با تمامی دل به‌سوی من
برمی‌گردند.»

۸ خداوند چنین می‌فرماید:
«مانند انجیرهای گنده که قابل
خوردن نبوده و دور ریخته
می‌شوند، به همین ترتیب با
صِدِقیا، پادشاه یهودا، درباریان
او و بقیهٔ مردم اورشلیم که در
اینجا باقی مانده‌اند و یا در
مصر زندگی می‌کنند، رفتار

می‌کنم. ۹ من آنها را مایهٔ
تمسخر و نفرت تمام کشورهای
روی زمین قرار می‌دهم و به هر
جایی که آنها را رانده باشم،
مورد تمسخر قرار گرفته، رسوا
و تحقیر می‌شوند. ۱۰ شمشیر،
قحطی و مرض را می‌فرستم تا
همه را از این سرزمینی که به
آنها و اجدادشان دادم، کاملاً
نابود سازد.»

پیشگویی در مورد رفتن به اسارت

۱ در سال چهارم سلطنت
یهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه
یهودا که همزمان با اولین سال
سلطنت نِبوکدنصر، پادشاه بابل
بود، پیامی برای عموم مردم
یهودا از جانب خداوند به ارمیا
رسید. ۲ او آن پیام را به مردم
یهودا و همه ساکنان اورشلیم
بیان کرد. ۳ ارمیا چنین گفت:
از سال سیزدهم سلطنت یوشیا،
پسر آمون که بیست و سه سال

می‌گذرد، خداوند پیوسته با من سخن گفت و من نیز همیشه آن را برای شما اعلام کرده‌ام اما شم هیچگاهی گوش نداده‌اید.

۴ با وجودی که خداوند دائم خدمتگاران خود، انبیا را نزد شما فرستاده است اما شما هرگز پیام آنها را نشنیده‌اید و توجهی به سخنان‌شان نکرده‌اید.

۵ به شما گفتند که از اعمال زشت‌تان دست بکشید تا در

این سرزمینی که خداوند به
پدران‌تان به عنوان ملکیت
همیشه‌گی بخشیده است، زندگی
کنید. ۶ به دنبال خدایان
بیگانه نروید، آنها را بنده‌گی و
پرستش نکنید و به‌دست خود
آتش خشم خداوند را نیفروزید
تا او به شما آسیبی نرساند. ۷
اما خداوند می‌فرماید که شما
به حرف او گوش ندادید. شما
به‌خاطر بُتهای ساختهٔ دست

خود آتش خشم او را
برافروختید، بنابران سزاوار
مجازات هستید.

۸ خداوند قادر مطلق
می‌فرماید که چون شما از امر
او اطاعت نکردید، ۹ پس او
تمام قومهای شمال را همراه با
خدمتگار خود، نِبوکدنصر،
پادشاه بابل بر ضد این سرزمین
و باشنده‌گان و قومهای اطراف
شما می‌فرستد تا همهٔتان را

کاملاً نابود کنند. خداوند، شما
را مایهٔ تمسخر دیگران می‌سازد
و برا همیشه رسوا می‌شوید.
۱۰ صدای خوشی و شادمانی
برای همیشه خاموش می‌شود و
جشنهای عروسی را دیگر
نمی‌بینید. به‌خاطر نبودن گندم،
آسیابها از کار می‌افتند و روغن
برای افروختن چراغ باقی
نمی‌ماند. ۱۱ تمام این سرزمین
به ویرانه تبدیل شده و متروک

می‌گردد. شما و قومهای
اطراف‌تان مدت هفتاد سال
پدشاه بابل را خدمت می‌کنید.
۱۲ خداوند پس از ختم هفتاد
سال، پادشاه بابل و مردم او را
به‌خاطر گناهان‌شان جزا می‌دهد
و سرزمین‌شان را به ویرانهٔ ابدی
تبدیل می‌کند. خداوند چنین
فرموده است: ۱۳ «تمام آن
بلاهایی را که توسط ارمیا بر
ضد ملتها پیشگویی کرده بودم

و در این کتاب ذکر شده است، بر آن سرزمین می‌آورم. ۱۴ ملتها و پادشاهان بزرگ، مردم بابل را غلام خود می‌سازند و به این ترتیب من آنها را مطابق اعمال و کردارشان مجازات می‌کنم.»

رؤیای جام غضب خداوند

۱۵ خداوند، خدای اسرائیل به من چنین فرمود: «این پیام را که مانند یک جام پُر از

شراب غضب من است، بگیر و
به تمام قومهایی که تو را نزد
آنها می‌فرستم بده که از آن
بنوشند. ۱۶ وقتی آنها بنوشند،
دیوانه‌وار نشئه می‌گردند و
به‌خاطر جنگی که من بر ضد
آنها برپا می‌کنم، عقل خود را از
دست می‌دهد.»

۱۷ پس من آن جام را از
دست خداوند گرفتم و به همه
قومهایی که خداوند مرا نزد آنها

فرستد، دادم که از آن بنوشند.

۱۸ مردم اورشلیم و شهرهای یهودا را همراه با پادشاهان و بزرگان‌شان وادار ساختم که از آن جام بنوشند تا آنها را مورد تمسخر و نفرین قرار داده و آن شهرها ویران و متروک باقی بمانند، چنان‌که امروز واقع شده است.

۱۹-۲۰ سایر کسانی که باید از آن جام بنوشند عبارت‌اند از:

- فرعون، پادشاه مصر، اهل دربار و تمام مردم او
- همچنان بیگانه‌گانی که در مصر زندگی می‌کردند
- تمام پادشاهان سرزمین عوص
- پادشاهان سرزمین فلسطین یعنی شهرهای اشقِلون، غزه، عِقرون و بقیهٔ مردم شهر اشدود

- ۲۱ مردمان ادوم، موآب و عمون
- ۲۲ تمام پادشاهان صور و صیدون
- پادشاهان کشورهای سواحل بحیرهٔ مدیترانه
- ۲۳ شهرهای دِدان، تیما و بوز
- تمام مردمی که موی شقیقه‌های خود را می‌تراشند

- ۲۴ تمام پادشاهان عرب
- قبایل مختلفی که در
بیابان زندگی می‌کنند
- ۲۵ تمام پادشاهان
زِمری، عیلام و ماد
- ۲۶ تمام پادشاهان سمت
شمال و دور و نزدیک

تمام کشورهای جهان یکی
پس از دیگری باید از آن شراب
بنوشند. بعد از همه، پادشاه
بابل از آن جام خواهد نوشید.

۲۷ بعد خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل به من فرمود:
«به آنها بگو که از این جام
غضب من بنوشند تا نشئه شوند
و استفراغ کنند، به زمین افتاده
و دیگر برنخیزند، زیرا من
شمشیر دشمن را برای
مجازات‌شان می‌فرستم. ۲۸ اگر
آنها نخواهند که جام را از
دست تو بگیرند و بنوشند،
آنگاه به آنها بگو که خداوند

قادر مطلق چنین می‌فرماید: شم مجبور هستید که بنوشید!
۲۹ من می‌خواهم که مصیبت بزرگی را بالای این شهر که به نام من یاد می‌شود، بیاورم. آیا خیال می‌کنید که از مجازات در امان می‌مانید؟ نه، مجازات شما حتمی است. من، خداوند قادر مطلق، بر ضد تمام مردم روی زمین بلای جنگ را نازل می‌کنم.»

۳۰ ای ارمیا، تو باید بر ضد
آنها این پیام مرا بیان کنی:

«خداوند از آسمان مانند
یک شیر غُرش می‌کند

و از جایگاه‌مقدس
خود مانند رعد
و برق

بر ضد قوم برگزیدهٔ
خود فریاد

برمی‌آورد

فریاد او مانند سر و
صدای آنهایی است

که انگور را در زیر
پا می‌فشارند

و تمام مردم روی
زمین فریاد او را
می‌شنوند.

۳۱ صدای فریاد او تا آخرین

نقطهٔ زمین به گوش
می‌رسد.

خداوند بر تمام
قومهای جهان
داوری می‌کند

و شریران با دَم
شمشیر مجازات
می‌شوند.»

خداوند چنین فرموده است.

۳۲ خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «بلا و مصیبت مانند یک طوفان شدید، قومهای جهان را یکی پس از دیگری گرفتار خود می‌سازد و تا دورترین نقطهٔ زمین پخش می‌شود! ۳۳ در آن روز اجساد کسانی که خداوند آنها را کُشته است، سراسر روی زمین را پُر می‌کنند. کسی برای آنها ماتم نمی‌گیرد. اجساد آنها را کسی

جمع و دفن نمی‌کند و مانند
پارو بر روی زمین باقی
می‌مانند.

۳۴ ای چوپانان یعنی ای
رهبران قوم من، گریه کنید و
فریاد برآورید و در خاک
بغلطید، زیرا روز کُشتار و
پراگنده‌گی شما فرارسیده است
و مانند یک ظرف مقبول
می‌افتید و تکه‌تکه می‌شوید. ۳۵
راه فرار و پناهگاهی برای‌تان

وجود نمی‌داشته باشد. ۳۶ از
غصه و اندوه فریاد می‌زنید،
زیرا خداوند با خشم خود
سرزمین آرام شما را ویران کرده
۳۷ و صلح و آرامش قوم را
برهم زده است. ۳۸ خداوند
مانند شیری که لانهٔ خود را
ترک می‌کند، شما را ترک کرده
و در اثر خشم شدید و شمشیر
غضب او سرزمین‌تان ویران
شده است.»

خشم مردم در ارتباط با پیام ارمیای نبی

۱ در آغاز سلطنت
یهویاقیم، پسر یوشیای پادشاه
یهودا، این کلام خداوند به
ارمیا رسید: ۲ «خداوند چنین
می‌فرماید: در صحن عبادتگاه
ایستاد شده و به تمام مردم
شهرهای یهودا بگو که برای
عبادت بیایند. آنگاه تمام
سخنان مرا به طور مکمل برای

آنها بیان کن. ۳ شاید آنها کلام
مرا بشنوند و از راه بد خویش
برگردند و من هم از تصمیمی
که برای مجازات آنها به‌خاطر
اعمال زشت‌شان گرفته‌ام،
منصرف شوم. ۴ به آنها بگو
که خداوند چنین می‌فرماید:
اگر به کلام من گوش ندهید، از
احکامی که به شما داده‌ام
اطاعت نکنید ۵ و به سخنان
خدمتگزاران من یعنی انبیایی

که از جانب من فرستاده شده‌اند توجه نکنید، هر چند قبلاً هم از کلام آنها اطاعت نکرده‌اید، ۶ آنگاه این عبادتگاه را مانند شیلُوه ویران می‌کنم و این شهر را مورد نفرین تمام قومهای جهان قرار می‌دهم.»

۷-۸ به مجردی که ارمیا سخنان خود را در خانهٔ خدا تمام کرد و آن پیام را به گوش

مردم رساند، کاهنان، انبیا و
مردم بر سر او ریختند و فریاد
برآوردند: «سزای تو مرگ
است! ۹ چه حق داری که
می‌گویی: خدا این عبادتگاه را
مانند شیلُوه ویران می‌کند و این
شهر را خراب و غیرمسکون
می‌سازد؟» و مردم همه در
خانهٔخدا به دَور ارمیا جمع شده
بودند.

۱۰ وقتی رهبران یهودا از

آنچه واقع گردید آگاه شدند،
فوراً از قصر پادشاه به خانهٔخدا
آمدند و به‌جای مخصوص خود
نزدیک دروازهٔ جدیدِ خانهٔخدا
نشستند. ۱۱ آنگاه کاهنان و انبیا
به رهبران و مردم خطاب کرده
گفتند: «این شخص سزاوار
کُشتن است، زیرا شما به گوش
خود شنیدید که دربارهٔ این شهر
چه پیشگویی‌هایی کرد.»

۱۲ ارمیا در جواب رهبران و

مردم چنین گفت: «خداوند مرا فرستاد تا آن چیزی را که شنیدید بر ضد این عبادتگاه و این شهر پیشگویی کنم. ۱۳ پس حال راه و کردارتان را اصلاح کنید و از احکام خداوند پیروی نمایید تا خداوند از تصمیمی که برای مجازات شما گرفته است، منصرف شود. ۱۴ اما من در اختیار شما هستم و هر طوری که صلاح می‌دانید در

حق من انجام دهید. ۱۵ ولی
این را هم بدانید که اگر مرا
بکُشید شما و این شهر و
ساکنان آن، خون بیگناهی را به
گردن می‌گیرید، زیرا خداوند
واقعاً مرا فرستاد تا این پیام او
را به گوش شما برسانم.»

برائت یافتن ارمیای نبی

۱۶ آنگاه رهبران و مردم به
کاهنان و انبیا گفتند: «این

شخص سزاوار کُشتن نیست، چونکه به نام خداوند، خدای ما با ما سخن گفته است.»
۱۷ بعد چند نفر از بزرگان قوم برخاسته به حاضرین گفتند:
۱۸ «در دوران سلطنت حِزقیا، پادشاه یهودا، میکاهِ نبی مورِشِتی به مردم یهودا گفت که خداوند چنین می‌فرماید:

«کوه صهیون مانند
کِشتزاری قلبه شده

و شهر اورشلیم به
یک ویرانه
تبدیل می‌گردد.

آن کوهی که خانهٔ خداوند
بر آن قرار داشت،

به یک جای پُر از
خار و خس
تبدیل می‌گردد.»

۱۹ اما حِزقیای پادشاه و

مردم یهودا میکاهِ نبی را به‌خاطر پیشگویی‌هایش نکُشتند بلکه حِزقیا از خداوند ترسید و به نزد او دعا کرده خواستار رحمت گردید. خداوند هم مجازاتی را که برای آنها تعیین کرده بود، اجرا نکرد. حالا اگر ما به سخنان ارمیا گوش ندهیم و او را بکُشیم، به‌دست خویش بلایی را بر سر خود می‌آوریم!»

۲۰ شخص دیگری هم به نام

اوریا، پسر شِمَعیه که از قریهٔ
یعاریم بود، مانند ارمیا بر ضد
شهر اورشلیم و سرزمین یهودا
پیشگویی می‌کرد. ۲۱ وقتی
سخنان اوریا به گوش یهویاقیم
پادشاه و عساکر و بزرگان او
رسید، پادشاه تصمیم گرفت که
او را بکُشد. ولی اوریا از
تصمیم پادشاه باخبر شد و از
ترس به مصر فرار کرد. ۲۲
یهویاقیم پادشاه هم اِلناتان،

پسر عکبور را با چند نفر دیگر به مصر فرستاد. ۲۳ آنها او را در آنجا دستگیر کرده با خود نزد یهویاقیم پادشاه آوردند. آنگاه به امر یهویاقیم با شمشیر به قتل رسید و جنازه‌اش را در قبرستان عمومی انداختند.

۲۴ اما اخیقام، پسر شافان از ارمیا پشتیبانی کرد و نگذاشت که به‌دست مردم سپرده شده و به قتل برسد.

زیر یوغ بنده‌گی پادشاه بابل

۱ در ابتدای سلطنت صِدِقیا
پسر یوشیا، پادشاه یهودا، این
کلام از جانب خداوند به ارمیا
آمد.

۲ خداوند به من چنین
فرمود: «برای خود یوغی بساز
و با تسمه‌های چرمی آن را به
گردن خود ببند. ۳ بعد این
پیام را به دست نماینده‌گان

ادوم، موآب، عمون، صور و
صیدون که به اورشلیم به حضور
صِدِقیا، پادشاه یهودا آمده‌اند،
به پادشاهان‌شان برسان.» ۴
بگو که خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل چنین می‌فرماید
ک به پادشاهان خود بگویید:
۵ «من با قدرت عظیم و
بازوی توانای خود زمین را با
تمام انسانها و حیواناتی که بر
روی آن زندگی می‌کنند،

آفریده‌ام و آن را به هرکسی که بخواهم می‌دهم. ۶ حالا من تمام این سرزمین را به بندهٔ خود، نِبوکدنصر، پادشاه بابل، می‌بخشم. حتی حیوانات وحشی را در اختیار او قرار می‌دهم. ۷ تمام ملتها در خدمت او می‌باشند و بعد همچنان در خدمت پسر و نواسه‌اش خواهند بود تا زمانی که نوبت سقوط حکومت خود

او هم برسد. آنگاه ملتهای
بسیار و پادشاهان بزرگ، ملت
بابل را غلام خود می‌سازند.

۸ اما هر قوم یا سلطنتی که
به نِبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم
نشود و یوغ بنده‌گی او را به
گردن نگیرد، من آن قوم را با
شمشیر، قحطی و مرض کُشنده
جزا می‌دهم تا کاملاً نابود شود.
خداوند چنین فرموده است. ۹
پس شما نباید به سخنان انبیا و

فالبینان و کسانی که خواب و
رؤیا می‌بینند و جادوگری
می‌کنند، گوش بدهید. آنها همه
به شما می‌گویند که تسلیم
پادشاه بابل نمی‌شوید. ۱۰ آنها
با سخنان دروغ خود شما را
فریب می‌دهند و در نتیجه، شما
از سرزمین‌تان رانده شده،
هلاک می‌گردید. ۱۱ اما هر
قومی که زیر یوغ بنده‌گی پادشاه
بابل برود، به آن قوم اجازه

می‌دهم که در سرزمین خود باقی
بماند و کِشت و زراعت کند.»
خداوند چنین فرموده است.

۱۲ من همین چیزها را به
صِدقِیا، پادشاه یهودا نیز بیان
کردم و گفتم که به زیر یوغ
بنده‌گی پادشاه بابل برود و
خدمت او و مردمش را بکند تا
زنده بماند. ۱۳ چرا تو و قومت
در اثر شمشیر، قحطی و مرض
کُشنده بمیرید؟ چنان‌که خداوند

فرموده است: هر قومی که
تسلیم پادشاه بابل نشود به
چنین سرنوشتی دچار می‌شود.
۱۴ به سخنان انبیای دروغین که
به شما می‌گویند تسلیم پادشاه
بابل نمی‌شوید، گوش ندهید،
زیرا آنها دروغ می‌گویند. ۱۵
خداوند می‌فرماید: «من آنها را
نفرستاده‌ام و آنها با سخنان
دروغ به نام من پیشگویی
می‌کنند. پس اگر حرف آنها را

قبول کنید، آن وقت شما را با
آن انبیای دروغین از این
سرزمین می‌رانم و از بین
می‌روید.»

۱۶ بعد به کاهنان و مردم
گفتم که خداوند چنین
می‌فرماید: «به سخنان و
پیشگویی‌های انبیای دروغین
توجه نکنید. آنها می‌گویند که
اشیای قیمتی خانهٔ‌خدا که به
بابل بُرده شده بودند، به زودی

پس آورده می‌شوند. آنها دروغ می‌گویند. ۱۷ به حرف آنها گوش ندهید بلکه خدمت پادشاه بابل را کنید تا زنده بمانید. چرا این شهر باید ویران شود؟ ۱۸ اگر آنها انبیای واقعی هستند و اگر از جانب من پیشگویی می‌کنند، باید از من که خداوند قادر مطلق هستم درخواست کنند تا ظرفها و اشیای قیمتی دیگری که در

عبادتگاه و در قصر پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی مانده‌اند به بابل بُرده نشوند.»

۱۹ـ۲۰ قابل یادآوری است که وقتی نِبوکدنصر، پادشاه بابل، یهویاکین، پسر یهویاقیم را همراه با همه بزرگان یهودا و اورشلیم به بابل اسیر بُرد، در آن زمان بعضی از وسایل برنجی مانند ستونها، ذخیرهٔ آب، پایه‌ها و دیگر اشیای قیمتی را با خود

نبُرد.

۲۱ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل می‌فرماید: «به
آنچه که من می‌گویم گوش
دهید! آن ظرفها و اشیای قیمتی
که در عبادتگاه و در قصر
پادشاه یهودا و در اورشلیم باقی
مانده‌اند، ۲۲ به بابل بُرده
می‌شوند و در آنجا باقی می‌مانند
تا زمانی که آنها دوباره مورد
توجه من قرار گیرند و آنگاه

همه را به این اینجا دوباره برمی‌گردانم.» خداوند چنین فرموده است.

ارمیای نبی و حننیای دروغگو

۱ در همان سال، در آغاز سلطنت صِدِقیا، پادشاه یهودا، در ماه پنجم سال چهارم، حننیا پسر عزور که از اهالی جبِعون بود، در خانهٔ‌خدا ایستاد و در حضور کاهنان و مردم خطاب

به من کرده گفت که ۲ خداوند
قادر مطلق، خدای اسرائیل
چنین می‌فرماید: «من یوغ
بنده‌گی پادشاه بابل را از دوش
شما برداشته و می‌شکنم. ۳ در
مدت دو سال تمام ظرفها و
اشیای قیمتی عبادتگاه را که
نِبوکدنصر به بابل بُرده بود،
دوباره به اینجا می‌آورم. ۴
همچنان یهویاکین پسر
یهویاقیم، پادشاه یهودا را با

تمام کسانی که اسیر شده بودند، به اینجا برمی‌گردانم و یوغ بندەگی را که پادشاه بابل بر دوش آنها نهاده است، می‌شکنم.» خداوند چنین فرموده است.

۵ آنگاه من در حضور کاهنان و مردمی که در خانهٔ خدا حاضر بودند، به حننیا گفتم: ۶ «آمین! امیدوارم خداوند تمام پیشگویی‌هایت را عملی سازد و

همه ظرفها و اشیای قیمتی
خانۀخدا را با کسانی که در بابل
اسیراند، دوباره به اینجا بیاورد.
۷ اما تو هم در حضور این
مرد به سخنان من گوش بده.
۸ انبیای گذشته که سالها قبل
از من و تو بوده‌اند، دربارۀ
جنگ، قحطی، مرض کُشنده و
بر ضد کشورها و سلطنت‌های
بزرگ پیشگویی می‌کردند. ۹
اما آن نبی که دربارۀ صلح

پیشگویی می‌کند، اگر
پیشگویی او عملی شود، آن
وقت ثابت می‌گردد که خداوند
او را فرستاده است.»

۱۰ آنگاه حننیای نبی یوغ را
ازگردن من برداشت و آن را
شکست. ۱۱ بعد در حضور
مردم گفت که خداوند چنین
می‌فرماید: «در مدت دو سال
یوغ بنده‌گی نِبوکدنصر، پادشاهِ
بابل را به همین ترتیب از گردن

همه قومها برمی‌دارم و آن را
می‌شکنم.» آنگاه من از آنجا
بیرون رفتم.

۱۲ بعد از آن که حننیای نبی
یوغی را که بر گردنم بود،
شکست، خداوند به من فرمود:
۱۳ «برو به حننیا بگو که
خداوند چنین می‌فرماید: تو یوغ
چوبی را شکستی اما یوغ آهنی
جای آن را می‌گیرد! ۱۴ زیرا
من، خداوند قادر مطلق، خدای

اسرائیل، یوغ آهنی را بر گردن
این قومها می‌اندازم تا خدمت
نِبوکدنصر، پادشاه بابل را
بکنند. من حتی حیوانات
وحشی را در اختیار او قرار
می‌دهم.»

۱۵ آنگاه من به حننیا گفتم:
«ای حننیا، بشنو! خداوند تو را
نفرستاده است. تو مردم را
وادار ساختی که دروغهای تو را
باور کنند، ۱۶ بنابران، خداوند

می‌فرماید که او تو را از روی زمین نابود می‌سازد و در مدت یک سال می‌میری، زیرا تو در مقابل او سرکشی کرده‌ای.» ۱۷ در نتیجه، حننیا در ماه هفتم همان سال مُرد.

نامهٔ ارمیای نبی به یهودیان مقیم بابل

۱-۲ بعد از آن که یهویاکین پادشاه و مادرش همراه با اهل دربار، بقیهٔ بزرگان یهود،

صنعتگران و آهنگران به دست
نِبوکدنصر به بابل اسیر بُرده
شدند، ارمیای نبی نامه‌ای از
اورشلیم برای رهبران یهود،
کاهنان، انبیا و مردمی که به
ببل تبعید شده بودند، نوشت.
۳ او آن نامه را ذریعهٔ اِلعاسه،
پسر شافان و جِمریا، پسر حِلقیا
که نماینده‌گان صِدِقیا، پادشاه
یهودا، بودند و قرار بود نزد
نِبوکدنصر بروند، به بابل

فرستاد. متن نامه چنین بود:

۴ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل به همه کسانی که
به ارادهٔ او از اورشلیم به بابل
تبعید شده‌اند، چنین می‌فرماید:
۵ «برای‌تان خانه بسازید و در
آن سکونت کنید. باغها بسازید،
درختها کِشت نموده و از میوهٔ
آنها بخورید. ۶ ازدواج کنید و
صاحب فرزندان شوید.
بگذارید فرزندان‌تان هم به نوبهٔ

خود ازدواج کنند و دارای
پسران و دختران گردند تا
تعدادتان افزایش یابد و کم
نشود. ۷ سلامتی شهری را که
شما را در آن تبعید کرده‌ام،
بخواهید و برای رفاه آن به
حضور من دعا کنید، زیرا رفاه
آنجا باعث آسوده‌گی شما نیز
می‌گردد. ۸ من، خداوند قادر
مطلق، خدای اسرائیل به شما
می‌گویم که نگذارید انبیای

دروغین و فالبینانی که در میان
شما زندگی می‌کنند، شما را
فریب دهند. به تعبیر خوابها و
رؤیاهای‌شان گوش ندهید. ۹
زیرا خداوند می‌فرماید که آنها
به نام من برای شما دروغ
پیشگویی می‌کنند، در حالی که
من آنها را نفرستاده‌ام.»

۱۰ خداوند می‌فرماید: «اما
وقتی‌که هفتاد سال دوران
اسارت شما در بابل پایان یابد،

آنگاه به شما شفقت نشان داده،
به وعدهٔ خود وفا می‌کنم و شما
را دوباره به اینجا می‌آورم. ۱۱
من ارادهٔ خود را دربارهٔ شما
می‌دانم. نقشهٔ من فقط برای
سلامتی شماست نه برای
بدبختی‌تان. من می‌خواهم شما
آیندهٔ امیدبخش داشته باشید.
۱۲ آنگاه که مرا بخوانید و نزد
من دعا کنید، من دعای‌تان را
اجابت می‌کنم. ۱۳ هرگاه از دل

و جان در طلب من باشید، مرا
می‌یابید. ۱۴ بلی، به طور یقین
مرا می‌یابید و من همهٔ چیزهای
از دست رفتهٔتان را به شما
برمی‌گردانم و شما را از همهٔ
کشورهایی که به ارادهٔ من به
آنجا تبعید شده‌اید، جمع می‌کنم
و دوباره به وطن خودتان
می‌آورم.»

۱۵ شما می‌گویید که خداوند
در بابل نیز برای ما انبیا

فرستاده است. ۱۶ پس خداوند قادر مطلق به پادشاهی که بر تخت سلطنت داوود نشسته است و به همه کسانی که در اورشلیم باقی مانده‌اند، یعنی بر وطنداران شما که به بابل تبعید نشده‌اند، چنین می‌فرماید: ۱۷ «بلاهایی از قبیل جنگ، قحطی و مرض کُشنده را می‌آورم و آنها را مانند انجیر گندیده‌ای می‌سازم که قابل

خوردن نیست. ۱۸ آنها را با
شمشیر، قحطی و مرض کُشنده
تعقیب می‌کنم تا همهٔ ملتها از
دیدن‌شان به وحشت بیفتند و
آنها را به هر جایی که پراگنده
کنم، مورد نفرین و تمسخر قرار
گرفته، شرمنده و رسوا می‌شوند.
۱۹ این بلاها بر سر آنها می‌آید
زیرا به کلام من گوش ندادند. با
این که من همیشه پیامهایی
به‌وسیلهٔ خدمتگاران خود، انبیا

برای‌شان فرستادم اما آنها
نخواستند به کلام من گوش
دهند. ۲۰ ای کسانی که به امر
من از شهر اورشلیم به بابل
تبعید شده‌اید، به آنچه من،
خداوند می‌گویم، گوش دهید!»

۲۱ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل در مورد اخاب،
پسر قولایا و صِدِقیا، پسر معسیا
که به نام خدا به دروغ
پیشگویی می‌کردند، چنین

می‌فرماید: «من آنها را به‌دست
نِبوکدنصر، پادشاه بابل تسلیم
می‌کنم و او آن دو نفر را در
برابر چشمان خود شما به قتل
می‌رساند.» ۲۲ سرنوشت آنها
برای آن عده کسانی که در بابل
تبعید شده‌اند، یک نمونه
خواهد بود، به طوری که هرکه
بخواهد کسی را نفرین کند،
خواهد گفت: «خداوند تو را به
سرنوشت صِدِقیا و اخاب که

پادشاه بابل آنها را در آتش زنده سوزانید، گرفتار سازد.» ۲۳
سرنوشت آنها چنین خواهد بود، زیرا آنها در بین قوم اسرائیل مرتکب گناه شرم‌آوری شده، با زنان همسایهٔ خود زنا کردند و همچنان به نام من و مخالف ارادهٔ من سخنان دروغ به مردم گفتند. من، خداوند شاهد و از همه چیز آگاه هستم.» خداوند چنین فرموده

است.

نامهٔ دروغین شِمعیا

۲۴-۲۵ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل، دربارهٔ شِمعیای
نِحِلامی پیامی به من داد. شِمعیا
به نام خود نامه‌ای به تمام اهالی
اورشلیم، سِفنیای کاهن، پسر
معسیا و به تمام کاهنان دیگر
فرستاده بود. او در آن نامه به
آنها چنین نوشته بود:

۲۶ خداوند تو را به عوض
یهویاداع به حیث کاهن تعیین
کرده است تا در خانهٔ خدا
اجرای وظیفه نموده و هر
دیوانه‌ای که خود را به عنوان
یک نبی معرفی کند، در
پاهایش زنجیر و زولانه
بیندازی. ۲۷ پس تو چرا چنین
کاری را در مورد ارمیای
عناتوتی که خود را برای شما به
عنوان یک نبی معرفی می‌کند،

انجام نمی‌دهی؟ ۲۸ زیرا در
حقیقت او بود که نامه‌ای برای
ما به بابل فرستاد و گفت که
چون یک مدت طولانی در
اینجا می‌مانیم، باید برای
سکونت خود خانه‌ها بنا کنیم،
باغها بسازیم و نهالها کِشت
کنیم و از محصول آنها
بخوریم.

۲۹ سِفنیای کاهن نامه را در
حضور ارمیای نبی خواند. ۳۰

آنگاه خداوند به ارمیا فرمود:
۳۱ «نامه را برای تمام
تبعیدشده‌گان بفرست و به آنها
بگو که خداوند در مورد
شِمعیای نِحِلامی چنین
می‌فرماید: او از طرف خود
برای شما پیشگویی کرده است.
من شِمعیا را نفرستاده‌ام. او
خواست که دروغهایش را باور
کنید. ۳۲ بنابران، خداوند چنین
می‌فرماید: من شِمعیای نِحِلامی

را با اولاده‌اش مجازات می‌کنم
و از خانوادهٔ او هیچ‌کسی زنده
نمی‌ماند که خوبی و احسانی را
که در حق قوم برگزیدهٔ خود
می‌کنم، ببیند، زیرا او بر ضد من
سخنان فتنه‌انگیز گفته است.»
خداوند چنین فرموده است.

وعدهٔ خداوند به قوم برگزیدهٔ او

1 کلامی از جانب خداوند
به ارمیای نبی نازل شد. 2

خداوند، خدای اسرائیل چنین
می‌فرماید: «هرآنچه را که به تو
گفتام در یک کتاب بنویس،
۳ زیرا روزی فرامی‌رسد که من
قوم تبعید شدهٔ خود، یعنی
اسرائیل و یهودا را به این
سرزمینی که به پدران‌شان وعدهٔ
ملکیت آن را داده بودم،
برمی‌گردانم تا دوباره مالک آن
شوند.» خداوند چنین فرموده
است.

۴ این است کلامی که
خداوند دربارهٔ اسرائیل و یهودا
فرموده است:

۵ «فریاد وحشت به گوش
من می‌رسد،

ترس بر همه جا
سایه افکنده
است،

آرامی و آسایش

وجود ندارد.

۶ یک لحظه صبر کنید و
از خود بپرسید!

آیا یک مرد
می‌تواند طفلی
بزاید؟

پس چرا تمام مردان،
مانند زنانی در حال
زایمان،

دست به کمر نهاده
و رنگ‌شان
پریده است؟

۷ آه، چه روز بدی در
پیشرو است

که مانند آن هرگز
دیده نشده
است.

آن روز، زمان سختی برای

اسرائیل است

اما آنها از آن نجات می‌یابند.»

۸ خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «در آن روز یوغی را که بر گردن آنهاست برداشته و می‌شکنم. آنها را از بند اسارت آزاد می‌سازم و دیگر غلامی بیگانه‌گان را نمی‌کنند، ۹ بلکه آنها مرا که خداوند، خدای‌شان

هستم و پادشاهی را که از نسل داوود بر آنها خواهم گماشت، خدمت می‌نمایند.

۱۰ پس خداوند می‌فرماید:

ای خادم من یعقوب،
نترس!

یعنی ای قوم
اسرائیل، هراسان
نباش!

زیرا من شما و فرزندان
شما را از جاهای دور

و از سرزمینی که در
آنجا اسیر
هستید، نجات
می‌دهم.

من شما را به وطن‌تان
برمی‌گردانم

تا در رفاه و آسایش

زندگی کنید

و دیگر کسی باعث
ترس شما
نخواهد شد.

۱۱ من همراه‌تان بوده شما را
نجات می‌دهم.

آن ملتهایی را که
شما در بین‌شان
پراگنده هستید،

نابود می‌سازم، ولی
شما را از بین
نمی‌برم.

با اینهم شما را بدون
سرزنش نمی‌گذارم،

البته سرزنشی که
می‌کنم از روی
عدل و انصاف
می‌باشد.

من، خداوند، چنین
گفته‌ام.»

۱۲ خداوند به قوم برگزیدهٔ
خود می‌فرماید:

«دردهای تو علاج ناپذیر

و زخمهای تو
شدید است.

۱۳ کسی نیست که از حق تو
دفاع کند.

مرهمی برای زخم
تو وجود ندارد

و امیدی برای
علاج نداری.

۱۴ کسانی که عاشق تو
بودند،

همه تو را فراموش
کرده‌اند

و توجهی به تو

ندارند.

من مانند یک دشمن بر
تو حمله کردم

و تو را به‌خاطر
خطاها و گناهان
بی‌شمارت

با بی‌رحمی جزا
دادم.

۱۵ چرا از درد و زخمهای

خود شکایت می‌کنی؟

درد تو درمان ندارد،

زیرا شرارت تو
بسیار و
گناهانت
بی‌شمار است.

من تو را به این مصیبت
گرفتار کرده‌ام.

۱۶ پس کسانی که تو را

ببلعند، بلعیده می‌شوند.

هرکسی که دست به
تاراج تو بزند،
تاراج می‌گردد

و تمام کسانی که تو
را غارت کردند،
غارت خواهند
شد.

و همه دشمنان تو به

اسارت بُرده

می‌شوند.

۱۷ زیرا خداوند می‌فرماید:

من بار دیگر سلامتی تو

را برمی‌گردانم

و زخمهایت را شِفا

می‌بخشم،

از این جهت که تو

را «رانده شده»

می‌نامند

و می‌گویند که این
است شهر
صهیون که
هیچ‌کسی به‌یاد
آن نیست.»

۱۸ خداوند چنین می‌فرماید:

«من قوم برگزیدهٔ خود را
به وطن‌شان

برمی‌گردانم

و بر

خانواده‌های‌شان

رحمت و شفقت

نشان می‌دهم.

شهر اورشلیم دوباره آباد

می‌شود

و قصرهایش

مجدداً اعمار

می‌گردند.

۱۹ اهالی آن شهر سرودهای
شکرگزاری می‌سرایند

و آواز خوشی از
همه جا بلند
می‌شود.

من آنها را برکت داده و به
تعدادشان می‌افزایم

و به آنها افتخار

می‌بخشم تا
دیگر خوار
نباشند.

۲۰ به آنها قدرت و شوکت
دوران گذشته را عطا
می‌کنم.

آنها را پایدار و
استوار می‌سازم

و کسانی که

بخواهند بر آنها
ظلم کنند،
مجازات
می‌شوند.

۲۱ حاکم آنها از قوم
خودشان خواهد بود

و رهبرشان از بین
خودشان
انتخاب می‌شود.

او را به حضور
خود می‌آورم تا
نزدیک من
باشد،

زیرا تا من کسی را به
حضور خود نخوانم،

نمی‌تواند که به من
نزدیک شود.

۲۲ شما قوم برگزیدهٔ من

می‌باشید و من
خدای‌تان.»

خداوند چنین فرموده است.

۲۳ خشم خداوند مانند
طوفان وحشتناک و گِردباد
شدیدی برمی‌خیزد و بر سر
مردمان شریر فرود می‌آید. ۲۴
غضب شدید خداوند تا منظور
او برآورده نشود، کم نخواهد
شد. در آینده این را خواهید

فهمید.

بازگشت تبعیدشده‌گان قوم اسرائیل به وطن

۱ خداوند می‌فرماید:
«روزی فرامی‌رسد که من
خدای تمام قبایل اسرائیل
خواهم بود و آنها قوم برگزیدهٔ
من.» ۲ خداوند چنین
می‌فرماید: «قومی که از شمشیر
نجات پیدا کردند و در بیابان
فیض یافتند. من برای اسرائیل

آسایش مهیا کردم و از آنها مراقبت نمودم.» (۳) خداوند در زمان قدیم به قوم اسرائیل ظاهر شد و فرمود: «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، بنابران تو را با رحمت به‌سوی خود می‌کشانم. (۴) ای قوم برگزیده، من دوباره شما را استوار و پایدار می‌سازم. بار دیگر دایره به‌دست گرفته با نوای خوش موسیقی، رقص و پایکوبی

می‌نمایید. ۵ دوباره
تاکستانهای خود را بر تپه‌های
سامره کِشت می‌کنید و از
خوردن میوهٔ آنها لذت می‌برید.
۶ بلی، روزی فرامی‌رسد که
نگهبانان بر تپه‌های اِفرایِم صدا
می‌کنند: «بیایید که با هم به
صهیون به حضور خداوند،
خدای خود برویم.»»

۷ خداوند چنین می‌فرماید:

«با آواز بلند برای قوم اسرائیل،

مهمترین ملت دنیا،
نغمهٔ خوشی
بسرایید.

خداوند را سپاس گویید و اعلام کنید:

«ای خداوند، قوم برگزیده‌ات را در

پناه خود حفظ
کن

و بازمانده‌گان
اسرائیل را
نجات بده.»»

خداوند همچنین می‌فرماید:

۸ «من آنها را از سرزمین
شمال می‌آورم

و از دورترین نقاط

روی زمین جمع
می‌کنم.

همراه آنها حتی اشخاص
کور و لنگ

و زنان حامله و در
حال زایمان را
به اینجا می‌آورم

و گروه بزرگی به
اینجا

برمی‌گردند.

۹ با گریه و دعا می‌آیند

و من ایشان را
رهبری می‌کنم.

آنها را کنار نهرهای آب
تازه

به راه راست و
هموار هدایت
می‌کنم تا نلغزند،

زیرا من پدر
اسرائیل هستم و
اِفرایِم پسر
اولباری من
است.»

۱۰ ای قومهای جهان، به
کلام خداوند گوش
بدهید

و آن را به دورترین
نقاط جهان

اعلام کنید و

بگویید:

«همان خدایی که قوم

اسرائیل را پراگنده

ساخت،

بار دیگر آنها را

جمع می‌کند

و همان‌طوری که چوپان

از گلهٔ خود نگهداری

می‌نماید

او هم از قوم
برگزیدهٔ خود
مراقبت می‌کند.

۱۱ خداوند، اسرائیل را آزاد
می‌کند

و از دست کسانی
که از آنها
قوی‌تراند،

نجات می‌دهد.

۱۲ آنها بر کوه صهیون
می‌آیند و با آواز خوشی
می‌سرایند.

احسان و لطف
خداوند آنها را
از غله، شراب،
روغن، گله و
رمه بی‌نیاز
می‌سازد.

زندگی آنها مانند باغی
می‌گردد که سیراب و
شاداب است

و دیگر هیچگاهی
افسرده و
غمگین
نمی‌شوند.

۱۳ دختران باکره از خوشی
می‌رقصند

و مردان، پیر و

جوان، شاد و

خندان

می‌شوند.»

خداوند می‌فرماید:

«من به آنها تسلی می‌دهم

و ماتم‌شان را به

خوشی

و غم‌شان را به

شادمانی تبدیل
می‌کنم.

۱۴ من به کاهنان بهترین
گوشت قربانی را می‌دهم

و قوم برگزیدهٔ خود
را از نعمتهای
فراوان برخوردار
می‌سازم.»

رحمت خدا بر اسرائیل

۱۵ خداوند می‌فرماید:

«صدایی از شهر رامه به
گوش می‌رسد،

صدای ماتم و
ناله‌های زار.

راحیل برای فرزندان خود
گریه می‌کند،

زیرا آنها را از دست
داده است.»

۱۶ خداوند چنین می‌فرماید:

«دیگر گریه نکن و
اشک نریز،

زیرا به‌خاطر
اعمالت پاداش
خوب می‌گیری

و فرزندانت از
سرزمین دشمنان
برمی‌گردند.

۱۷ یک آیندهٔ امیدبخش در
پیشرو داری،

زیرا فرزندانت
دوباره به وطن
خود
برمی‌گردند.»

خداوند چنین فرموده است.

۱۸ «من ناله و زاری قوم
اسرائیل را شنیدم که

گفتند:

«تو ما را سرزنش کردی تا اصلاح شویم.

ما مانند گوسالهٔ رام نشده‌ای بودیم

اما حالا ما را به حضور خود بازگردان

و بگذار که به

سوی تو بیاییم،

زیرا که تو خداوند

و خدای ما

هستی.

۱۹ ما از تو روبرگرداندیم،

ولی بعد پشیمان

شدیم.

وقتی پی‌بُردیم که چه

کاری کرده‌ایم،

خجالت کشیدیم و
ترسیدیم و از
اعمال شرم‌آوری

که در جوانی مرتکب
شده بودیم، شرمنده
هستیم.»

۲۰ خداوند می‌فرماید:

اسرائیل، پسر عزیز و مایهٔ

خوشی من است.

اگرچه بر ضدش
سخن می‌گویم،

لیکن او را به‌یاد
خواهم داشت

و هر وقتی‌که به‌یادم
می‌آید،

دلم از شفقت
نسبت به او به

هیجان می‌آید

و بر او رحم
می‌کنم.

۲۱ بر سر راه‌تان نشانه‌هایی
بگذارید

تا در بازگشت به
وطن بتوانید راه
خود را پیدا
کنید.

ای قوم برگزیدهٔ من، به
شهرهای خود برگرد.

۲۲ ای قوم بی‌وفا، تا چه
وقت می‌خواهی

در سرگردانی و
شک زندگی
کنی؟

من بر روی زمین
یک چیز نو

و متفاوت به وجود
آورده‌ام،

مانند این که یک
زن

محافظت یک مرد
را به عهده
بگیرد.»

سعادت آیندۀ قوم برگزیدۀ خداوند

۲۳ خداوند قادر مطلق،

خدای اسرائیل می‌فرماید: «بعد از آن که قوم اسرائیل را به وطن‌شان بازگردانم، در یهودا و شهرهایش می‌گویند:

«خداوند کوه مقدس
خود یعنی اورشلیم را
برکت دهد،

مکان مقدسی که
خودش در آن
ساکن است!»

۲۴ در آن وقت مردم
شهرهای یهودا با مردم دهات
آنجا، دهقانان و چوپانان یکجا
زندگی می‌کنند. ۲۵ جان
خسته‌گان را تازه می‌سازم و
گرسنه‌گان را سیر می‌کنم. ۲۶
مردم همه به آرامی می‌خوابند و
خوابهای شیرین می‌بینند.»

۲۷ خداوند می‌فرماید:
«به‌زودی زمانی می‌آید که من
سرزمین اسرائیل و یهودا را از

انسان و حیوان پُر می‌سازم. ۲۸ همان‌طوری که یک وقتی آنها را ریشه‌کن ساختم، ویران کردم، هلاک نمودم، از بین بُردم و بر سرشان بلا آوردم، حالا آنها را بازسازی نموده و استوار و پایدار می‌سازم. خداوند چنین فرموده است. ۲۹ آنگاه دیگر نمی‌گویند:

پدران غورهٔ انگور را
خوردند

و اما دندان فرزندان
کُند شد.

۳۰ اما هرکس جزای گناه
خود را می‌بیند و هرکس که
انگور تُرش بخورد، دندانش
کُند می‌شود.»

عهد و پیمان جدید

۳۱ خداوند می‌فرماید:
«روزی فرامی‌رسد که با مردم
اسرائیل و یهودا عهد و پیمان

جدید می‌بندم. ۳۲ این پیمان
مانند پیمان سابق نیست که
وقتی دست پدران‌شان را گرفته
از مصر بیرون آوردم، با آنها
بستم. با این که خداوند
می‌فرماید من مانند شوهر از آنها
حمایت می‌کردم، ولی آنها
پیمان مرا شکستند.» ۳۳ اما
خداوند می‌فرماید: «عهد و
پیمان جدیدی که با قوم
اسرائیل می‌بندم این است: من

احکام خود را بر دلهای‌شان
می‌نویسم، من خدای‌شان
خواهم بود و آنها قوم برگزیدهٔ
من. ۳۴ دیگر ضرورت نیست
که به یکدیگر تعلیم بدهند و
بگویند که خداوند را بشناسید،
زیرا از خورد تا بزرگ مرا
می‌شناسند. آنگاه من
گناهان‌شان را می‌بخشم و دیگر
آن را به‌یاد نمی‌آورم. من،
خداوند چنین گفته‌ام.»

۳۵ خداوند آفتاب را آفرید تا
روز را روشنی ببخشد،

مهتاب و ستاره‌گان
را به وجود آورد

تا شبهای تاریک را
روشن سازند.

او طوفان را ایجاد می‌کند

تا امواج بحر
خروشان شوند.

نام او خداوند قادر مطلق
است.

۳۶ او وعده می‌دهد تا زمانی
که نظام کاینات دوام
دارد،

نسل اسرائیل هم
برای همیشه به
عنوان یک قوم
باقی می‌ماند.

۳۷ اگر آسمان را بتوان
اندازه کرد

و تهداب زمین را
پیدا نمود،

آنگاه من هم نسل
اسرائیل را
به‌خاطر
اعمال‌شان ترک
می‌کنم.

خداوند چنین فرموده است.

۳۸-۳۹ خداوند می‌فرماید:

«وقتی می‌رسد که شهر اورشلیم دوباره آباد می‌شود. از بُرج حَنَنئیل در غرب تا دروازهٔ زاویه و از آنجا تا تپهٔ جارِب امتداد داشته و از آنجا به سوی جَوعَت دَور می‌زند. ۴۰ تمام آن منطقه به شمول آن دره‌یی که جسد مرده‌ها و خاکستر را در آنجا می‌اندازند برای من وقف

می‌گردد. همچنان تمام مزرعه‌های بالای نهر قِدرون تا دروازهٔ اسپ، در سمت شرق برای من مقدس می‌باشد. این شهر دیگر هرگز ویران و خراب نمی‌شود.»

ارمیای نبی مزرعه‌ای می‌خرد

۱ در سال دهم سلطنت صِدِقیا، پادشاه یهودا که همزمان با هجدهمین سال

پادشاهی نِبوکدنصر بود، پیام خداوند به ارمیا رسید. 2 در آن زمان که لشکر پادشاه بابل شهر اورشلیم را محاصره کرده بود، ارمیا در محل نگهبانان واقع در حویلی قصر شاهی، زندانی بود. 3 صِدِقیا، پادشاه یهودا، ارمیا را به‌خاطری در زندان انداخته بود که همیشه می‌گفت خداوند می‌فرماید:

«من این شهر را به‌دست پادشاه

بابل تسلیم می‌کنم و او آن را متصرف می‌شود. ۴ لشکر بابل، صِدِقیای پادشاه را دستگیر کرده او را به حضور پادشاه خود می‌برند تا شخصاً با او روبرو شود. ۵ صِدِقیا را به بابل می‌برند و او مدت درازی در زندان خواهد ماند تا من، خداوند، تصمیم بگیرم با او چگونه رفتار کنم. حتی اگر او بخواهد با آنها جنگ کند،

پیروز نخواهد شد.»

۶-۷ ارمیا گفت که در این
هنگام خداوند به من فرمود:
«حنم‌ئیل، پسر کاکایت شلوم،
نزد تو می‌آید و می‌گوید که
مزرعهٔ او را در عناتوت بخری،
زیرا چون تو از خویشاوندان
نزدیک او هستی، حق داری که
آن را بخری.»
۸ پس
همان‌طوری که خداوند فرموده
بود، حنم‌ئیل در حویلی زندان

نزد من آمد و گفت: «مزرعهٔ
مرا که در عناتوت، در سرزمین
بنیامین است بخر، زیرا تو به
حیث نزدیکترین فرد خانواده‌ام
حق خرید آن را داری.»

آن وقت دانستم که آن پیام
واقعاً از جانب خداوند بوده
است. ۹ پس من آن مزرعه را
که در عناتوت بود به قیمت
هفده سکهٔ نقره از حنمئیل
خریدم. ۱۰ قبالهٔ آن را در

حضور شاهدان مُهر و امضاء کردم و نقره را هم وزن نموده به او پرداختم. ۱۱ بعد قبالهٔ مُهر و امضاء شده را که تمام شرایط خرید و فروش در آن ثبت بود، با نسخهٔ دومی که مُهر نشده بود، گرفتم ۱۲ و در حضور حنمئیل، پسر کاکایم و شاهدانی که آن را امضاء کرده بودند، همچنان مردانی از قوم یهودا که در آنجا حاضر بودند

به باروک، پسر نیریا، نواسهٔ
مَحسِیا دادم. ۱۳ من در حضور
همه به باروک گفتم که ۱۴
خداوند قادر مطلق، خدای
اسرائیل می‌فرماید: «این قبالهٔ
مُهر شده را با نسخهٔ باز آن بگیر
و در یک کوزه بگذار تا مدت
طولانی محفوظ باشد. ۱۵ زیرا
خداوند قادر مطلق، خدای
اسرائیل، می‌فرماید که بار دیگر
در این سرزمین مردم خانه،

مزرعه و تاکستان خرید و فروش خواهند کرد.»

دعای ارمیای نبی

۱۶ بعد از آن که قباله را به باروک، پسر نیریا دادم، به حضور خداوند دعا کردم و گفتم:
۱۷ «ای خداوند، خدای متعال، تو بودی که با قدرت عظیم و بازوی توانایت آسمانها و زمین را به وجود آوردی.

برای تو هیچ کاری مشکل نیست. ۱۸ از رحمت بی‌پایان خود هزاران نسل را برخوردار می‌سازی اما در عین حال، فرزندان را به‌خاطر گناهان والدین‌شان مجازات می‌کنی. ای خدای بزرگ و توانا که نامت خداوند قادر مطلق است، ۱۹ نقشه‌های تو حکیمانه و کارهای تو بزرگ است.

چشمان تو اعمال همهٔ انسانها

را می‌بیند و هرکسی را از روی
رفتار و کردارش پاداش و یا
جزا می‌دهی. ۲۰ نشانه‌ها و
معجزه‌ها در مصر نشان دادی و
روز به روز نامت در بین قوم
اسرائیل و همچنان در بین تمام
بشر مشهور می‌گردد. ۲۱ با
دست پُر قدرت خود قوم
برگزیده‌ات را از سرزمین مصر
بیرون آوردی و نشانه‌ها و
معجزه‌ها در آنجا اجرا کردی و

دشمنن را به وحشت انداختی.
۲۲ سرزمینی را که در آن شیر و
عسل جاری است و با سوگند
وعدهٔ ملکیتش را به اجدادشان
داد بودی، به آنها بخشیدی.
۲۳ اما وقتی پدران‌شان آمدند و
آن را تصرف کردند، به کلام تو
گوش ندادند و احکام تو را
اطاعت ننمودند. بنابران، تو بر
آنها این بلاها را نازل کردی.
۲۴ می‌بینی که مردم بابل برای

تصرف شهر به اطراف آن، تپه‌هایی به عنوان سنگر ساخته‌اند و مردم را جنگ، قحطی و مرض تهدید می‌کند و جنگ‌آوران ما به‌دست دشمنان گرفتار شده‌اند. همه چیز همان‌طوری که تو فرموده بودی، اتفاق افتاد و خودت هم می‌بینی. ۲۵ ولی ای خداوند، خدای من، تو به من فرمودی که آن مزرعه را در حضور شاهدان

بخرم. من هم با این وضعی که
شهر دارد و به‌دست مردم بابل
افتاده است، از امر تو اطاعت
کردم.»

۲۶ خداوند به ارمیا فرمود:
۲۷ «من خداوند، خدای تمام
بشر هستم. آیا کاری است که
اجرا آن برایم مشکل باشد؟»
۲۸ پس خداوند چنین
می‌فرماید: «من این شهر را
به‌دست مردم بابل و نِبوکدنصر،

پادشاه‌شان، تسلیم می‌کنم و آنها
شهر را متصرف می‌شوند. ۲۹
لشکر بابل به شهر داخل شده
آن را آتش می‌زند و خانه‌هایی
را می‌سوزاند که بر بامهای آنها
برای بُتِ بعل و خدایان دیگر
قربانی و هدیه تقدیم می‌کردند و
با آن اعمال خود، آتش خشم
مرا می‌افروختند. ۳۰ مردم
اسرائیل و یهودا از جوانی دست
به کارهای شرارت‌آمیز زده‌اند و

همیشه با اعمال زشت خود مرا
به خشم آورده‌اند. ۳۱ این شهر
از روزی که آباد شد تا به امروز
موجب خشم من گردیده است.
بنابران، آن را از نظر خود دور
می‌کنم. ۳۲ کارهای زشت مردم
اسرائیل و یهودا، گناهان
پادشاهان، رهبران، کاهنان و
انبیای آنها و اهالی اورشلیم مرا
خشمگین ساخته است. ۳۳ آنها
مرا ترک کرده‌اند و با وجودی

که آنها را همیشه تعلیم داده‌ام، به حرف من گوش نداده و اصلاح نشده‌اند. (۳۴) حتی در عبادتگاهی که به نام من یاد می‌شود، بُت‌پرستی می‌کنند و آن را نجس می‌سازند. (۳۵) برای بُتِ بعل در درهٔ هِنوم قربانگاه‌ها ساخته‌اند و بالای آنها فرزندان خود را برای بُتِ مولک قربانی می‌کنند. در حالی‌که من به آنها چنین حکمی نداده بودم، حتی

به فکرم نیز نیامده بود که مردم یهودا مرتکب چنین گناهی شوند.»

وعدهٔ امیدبخش

۳۶ بنابران، خداوند، خدای اسرائیل در مورد شهر اورشلیم می‌فرماید: «مردم می‌گویند که این شهر به‌خاطر جنگ و قحطی و بیماری به‌دست پادشاه بابل می‌افتد. اما بشنوید که من

چه می‌گویم: ۳۷ من اهالی آن را
از همه کشورهایی که آنها را در
اثر خشم خود به آنجا رانده
بودم، جمع می‌کنم و دوباره به
اینجا می‌آورم تا در کمال
آسوده‌گی زندگی کنند. ۳۸ آنها
قوم برگزیدهٔ من خواهند بود و
من خدای‌شان. ۳۹ به آنها یک
دل و یک فکر می‌دهم تا
به‌خاطر خیریت خود و سعادت
فرزندان‌شان، همیشه به من

احترام داشته باشند. ۴۰ من با آنها یک پیمان ابدی می‌بندم و لطف و احسان خود را هیچگاهی از آنها دریغ نمی‌کنم. ترس خود را در دلهای‌شان جا می‌دهم تا دیگر مرا ترک نکنند. ۴۱ از احسان کردن به آنها لذت می‌برم و آنها را از روی وفا و از دل و جان در این سرزمین استوار و پایدار می‌سازم.»

۴۲ خداوند چنین می‌فرماید:

«همان‌طوری که مصیبت بزرگی
را بر سر این قوم آوردم،
همچنان سعادت و خوشبختی
را که به آنها وعده داده بودم،
نصیب‌شان می‌گردانم. ۴۳ در
این سرزمینی که می‌گویند
متروک و خالی از انسان و
حیوان است و به‌دست مردم
بابل افتاده است، مزرعه‌ها
خرید و فروش می‌شوند. ۴۴
بلی، در سرزمین بنیامین،

اورشلیم، شهرهای یهودا، کوهستانها، دامنه‌های کوه‌ها و صحرای جنوب، مزرعه‌ها خرید و فروش می‌شوند، قباله‌ها در حضور شاهدان مُهر و امضاء می‌گردند، زیرا من این قوم را دوباره به سرزمین خودشان برمی‌گردانم.» خداوند چنین فرموده است.

وعدهٔ صلح و آرامش به اورشلیم

۱ بار دیگر خداوند با ارمیا
که هنوز در محل نگهبانان واقع
در حویلی قصر شاهی، زندانی
بود، سخن گفت. ۲ خداوندی
که زمین را آفرید، آن را شکل
داد و در جای مشخص آن قرار
داد و نام او خداوند است،
می‌فرماید: ۳ «از من
درخواست کن و به تو جواب
خواهم داد. آنگاه تو را از اسرار
عجیبی که در مورد آنها چیزی

نمی‌دانی، آگاه می‌سازم. ۴ من،
خداوند، خدای اسرائیل، در
مورد خانه‌های این شهر و قصر
پادشاه یهودا می‌گویم که آنها
همه ویران می‌شوند و سنگهای
آن را برای ساختن سنگر در
برابر حملهٔ دشمن به‌کار می‌برند.
۵ لشکر بابل می‌آید و شهر را
از اجساد اهالی آن پُر می‌کند،
زیرا مردم این شهر به‌خاطر
شرارت خود، آتش خشم مرا

شعله‌ور ساختند و من روی خود
را از آنها پوشانیده‌ام. ۶ اما با
آنهم، خرابی‌های این شهر را
ترمیم می‌کنم و ساکنان آن را
شِفا و آسایش بخشیده از
سعادت کامل برخوردار
می‌سازم. ۷ اسیران اسرائیل و
یهودا را دوباره به وطن‌شان
می‌آورم و مانند سابق آنها را
سعادتمند می‌گردانم. ۸ من آنها
را از گناهانی که مرتکب

شده‌اند، پاک می‌کنم و سرکشی
و نافرمانی‌های‌شان را می‌بخشم.
۹ آنگاه شهر اورشلیم مایهٔ
خوشی من می‌گردد و باعث
افتخار و جلال نام من می‌شود.
تمام ملتهای جهان وقتی از
خوبی‌هایی که در حق قوم
برگزیدهٔ خود می‌کنم و نعمتهایی
را که به آنها می‌بخشم، بشنوند،
از ترس خواهند لرزید.»

۱۰ خداوند می‌فرماید: «مردم

می‌گویند که شهرهای یهودا و
کوچه‌های اورشلیم ویران و
خالی از انسان و حیوان شده‌اند.
آنها درست می‌گویند، شهرهای
یهودا و کوچه‌های اورشلیم
خالی هستند. هیچ انسان و
حیواذ در آن زندگی نمی‌کند.
۱۱ اما در همان جا بار دیگر
آواز خوشی، صدای شادِ داماد و
عروس و نوای ساز و سرود
شنیده می‌شود. مردم برای

خداوند قربانی‌های شکرگزاری تقدیم کرده می‌گویند:

از خداوند قادر مطلق
شکرگزار باشید،

زیرا او خداوند
نیکو و مهربان
بوده

و محبت و رحمت
او همیشه پایدار

است!

من سعادت این سرزمین را که در اول داشت، بار دیگر برایش برمی‌گردانم.» خداوند چنین فرموده است.

۱۲ خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «این سرزمینی که ویران و خالی از وجود انسان و حیوان است، بار دیگر دارای چراگاه‌ها شده و چوپانان

گله‌های خود را در آنها
می‌چرانند. ۱۳ در شهرهای
کوهستانی، در دامنه‌های کوه‌ها،
در ساحهٔ جنوبی یهودا، در
سرزمین بنیامین و اطراف
اورشلیم و در شهرهای یهودا،
قرار وعده‌یی که داده‌ام،
چوپانان یک بار دیگر
گوسفندهای خود را
می‌شمارند.»

عهد و پیمان ابدی خداوند با داوود

۱۴ خداوند می‌فرماید:
«زمانی می‌رسد که من وعدهٔ
خود را که به مردم اسرائیل و
یهودا داده‌ا، عملی می‌سازم.
۱۵ در آن زمان از نسل داوود
یک پادشاه عادل را برمی‌گزینم
و او با عدل و انصاف حکومت
می‌کند. ۱۶ در آن روزها یهودا
نجات می‌یابد و اورشلیم در
رفاه و آسایش به سر می‌برد. آن
شهر به نام «خداوند عدالت ما»

یاد می‌شود. ۱۷ خداوند چنین
می‌فرماید که از نسل داوود
همیشه یک نفر بر تخت
سلطنت خاندان اسرائیل خواهد
نشست ۱۸ و از کاهنان لاوی
هم پیوسته اشخاصی حاضر
خواهند بود تا در حضور من
مراسم قربانی‌های سوختنی را
اجرا کرده و هدیه‌های تهیه شده
از آرد را تقدیم نمایند.»

۱۹ بعد این کلام از جانب

خداوند برای ارمیا رسید: ۲۰
«من عهد کرده‌ام که شب و
روز همیشه به وقت معین آن
ظهور کنند و این عهد تغییر
ناپذیر است. ۲۱ به همین ترتیب
من با خدمتگزارم داوود یک
پیمان ابدی بسته‌ام که همیشه
کسی از نسل او پادشاه خواهد
بود. من همچنان با کاهنان از
قبیلهٔ لاوی پیمان بستم که آنها
همیشه مرا خدمت کنند. این

عهد و پیمان هرگز شکسته نخواهند شد. ۲۲ همان‌طوری که ستاره‌گان آسمان و دانه‌های ریگ ساحل بحر را نمی‌توان شمار کرد، نسل بنده‌ام، داوود و لاویان را که در خدمت من هستند، به اندازه‌ای زیاد می‌کنم که قابل شمار نباشند.»

۲۳ خداوند بار دیگر به ارمیا فرمود: ۲۴ «آیا متوجه نشدی که مردم چه می‌گویند؟ آنها اظهار

می‌دارند که اسرائیل و یهودا را
که خداوند یک زمان برگزیده
بود، حالا ترک کرده است. آنها
خوار و حقیر شده و دیگر به
حیث یک قوم شمرده
نمی‌شوند.
۲۵ اما من می‌گویم:
تا وقتی‌که شب و روز وجود
دارد و نظام آسمان و زمین
برقرار است،
۲۶ قوم اسرائیل و
اولادهٔ داوود را ترک نمی‌کنم و
همیشه یک نفر از نسل داوود

را به عنوان پادشاه بر تخت سلطنت می‌نشانم تا بر اولادهٔ ابراهیم، اسحاق و یعقوب حکومت کند. من آنها را از اسارت آزاد کرده به این سرزمین برمی‌گردانم و بر آنها رحم می‌کنم.»

پیشگویی مرگ صِدِقیا

۱ هنگامی که نِبوکدنصر، پادشاه بابل و لشکر او که از

مردم تمام کشورهای تحت رهبری او تشکیل شده بود، بر ضد اورشلیم و شهرهای اطراف آن حمله کرد، خداوند این پیام را به ارمیای نبی رساند. ۲

خداوند، خدای اسرائیل به من فرمود: «برو به صِدِقیا، پادشاه یهودا بگو که خداوند چنین می‌فرماید: من اراده دارم که این شهر را به‌دست پادشاه بابل تسلیم کنم تا آن را آتش بزنند.

۳ تو از دست او نجات
نمی‌یابی بلکه تو را به یقین
دستگیر کرده و به‌دست او
می‌سپارند. تو با او شخصاً
روبرو می‌شوی و او تو را به شهر
بابل می‌برد. ۴ پس ای صِدِقیا،
پادشاه یهودا، به حرف خداوند
گوش بده که می‌فرماید: تو در
جنگ کُشته نمی‌شوی، ۵ بلکه
در آرامی و آسوده‌گی می‌میری.
همان‌طوری که برای اجدادت

که قبل از تو پادشاه بودند،
مراسم تدفین را اجرا می‌کردند،
برای تو هم اجرا می‌کنند و
برایت ماتم می‌گیرند و
می‌گویند: «افسوس که پادشاه
ما فوت کرد!» و همین ارادهٔ
من است.»

۶ بعد ارمیای نبی آنچه را
که خداوند فرموده بود در
اورشلیم به صِدِقیای پادشاه
گفت. ۷ در همین وقت لشکر

پادشاه بابل بر ضد اورشلیم و شهرهای مستحکم لاخیش و عزیقه، یعنی شهرهای باقیماندهٔ یهودا، می‌جنگید.

شکستن وعدهٔ آزادی غلامان و کنیزان

۸ بعد از آن که صِدِقیای پادشاه به مردم اورشلیم وعده داد که تمام غلامان را آزاد می‌سازد، کلامی از جانب خداوند برای ارمیا آمد. ۹

صِدِقیا امر کرده بود که هرکسی که غلام یا کنیز یهودی دارد، باید او را آزاد کند و هیچ‌کس نبید غلام یهودی داشته باشد.

١٠ بزرگان قوم و مردم، امر او را بجا آوردند. همه غلام و کنیز خود را آزاد کردند و وعده دادند که دیگر آنها را دوباره غلام یا کنیز خود نسازند. ١١

اما بعد از یک مدت، قول خود را شکستند و آنها را

دوباره غلام خود ساختند. ۱۲
به همین خاطر بود که کلام
خداوند، خدای اسرائیل برای
ارمیا رسید و فرمود: ۱۳
«وقتی‌که اجدادتان را از مصر
بیرون آوردم و آنها را از غلامی
آزاد ساختم، با آنها پیمانی بستم
و گفتم که ۱۴ هر غلام عبرانی
که مدت شش سال خدمت
کند، در سال هفتم باید از
خدمت آزاد شود. اما پدران

شما به فرمان من توجه نکردند
و به کلام من گوش ندادند. ۱۵
چندی قبل، شما راه غلطتان
را تغییر داده و آنچه که مرا
خُشنود می‌ساخت، انجام دادید،
یعنی آزادی غلامان‌تان را اعلام
کردید و در این مورد در
عبادتگاهی که به نام من یاد
می‌شود، با من عهد بستید. ۱۶
اما بعداً تصمیم‌تان را عوض
کردید و آزادی‌ای را که

آرزوی‌شان بود، دوباره از آنها
گرفتید. آنها را به زور غلام و
کنیز خود ساختید و با این کار
خود نم مرا بی‌حرمت کردید.
۱۷ بنابران، چون شما از من که
خداوندتان هستم، اطاعت
نکردید و به برادر و خواهر
عبرانی‌تان آزادی نمی‌دهید، من
هم شما را به‌وسیلهٔ جنگ،
قحطی و مرض، از قید زندگی
آزاد می‌کنم تا تمام ملتهای

جهان از شنیدن بلایی که من بر
سر شما می‌آورم، به وحشت
بیفتند. ۱۸-۱۹ شما هنگام عقد
این پیمان، گوساله‌ای را دو نیم
کردید و از میان آن گذشتید اما
بعد به پیمان‌تان وفا نکردید.
بنابران، من هم شما را با
بزرگان یهودا و اورشلیم، اهل
دربار، کاهنان و همه مردم،
مانند همان گوساله پاره‌پاره
می‌کنم. ۲۰ شما را به‌دست

دشمنان‌تان و آنهایی که تشنهٔ خون‌تان هستند، تسلیم می‌کنم تا کُشته شوید و اجسادتان خوراک پرنده‌گان هوا و حیوانات وحشی گردند. ۲۱

صِدقیا، پادشاه یهودا را هم با بزرگان او، به‌دست دشمنان و کسانی که قصد کُشتن‌شان را دارند و به‌دست لشکر پادشاه بابل می‌سپارم. هر چند که آن لشکر اینجا را ترک کرده است،

۲۲ من به عساکر بابل امر
می‌کنم که دوباره به این شهر
برگردند، بر ضد آن بجنگند و
تصرفش کنند. بعد آن را آتش
بزنند و در نتیجه تمام شهرهای
یهودا ویران و خالی از
باشنده‌گان خواهد شد.»

ارمیای نبی و اطاعت رِکابیان

۱ در زمان سلطنت
یهویاقیم، پسر یوشیا، پادشاه

یهودا کلامی از جانب خداوند برای ارمیای نبی رسید: ۲ «نزد خانوادهٔ رِکابیان برو و از آنها دعوت کن که به عبادتگاه بیایند و آنها را به یکی از اتاقهای آن ببر و به آنها شراب تعارف کن.» ۳ پس من یازنیا، پسر یک ارمیای دیگر را که نواسهٔ حَبَصِنیا بود، با برادران، پسران و تمام خانواده‌اش ۴ به خانهٔ‌خدا

آوردم و به اتاق پسران حانان نبی، پسر یجدِلیا بُردم. این اتاق پهلوی اتاق بزرگان دربار و بالای اتاق مَعَسیای دروازه‌بان، پسر شلوم واقع بود. ۵ آنگاه پیاله‌ها و جامهای پُر از شراب را پیش روی آنها گذاشتم و گفتم که بنوشند. ۶ اما آنها گفتند: «ما شراب نمی‌نوشیم. جد ما، یوناداب، پسر رِکاب، به ما وصیت کرده است که ما و

فرزندان ما، هرگز نباید شراب بنوشیم. ۷ همچنان گفته است که ما نه خانه بسازیم، نه چیزی بکاریم و نه تاکستانی داشته باشیم بلکه همیشه در خیمه به سر بریم تا در آن جایی که به سر می‌بریم، سالهای زیادی زندگی کنیم. ۸ ما تمام نصیحت‌های جد خود، یوناداب را قبول کردیم. بنابران، نه ما، نه زنان ما و نه

فرزندان ما، هرگز شراب
نمی‌نوشیم، ۹ برای خود خانه
نمی‌سازیم، تاکستانی نداریم و
کِشت و زراعت نمی‌کنیم. ۱۰ ما
همیشه در خیمه زندگی کرده‌ایم
و از تمام هدایتهای جد خود
پیروی نموده‌ایم. ۱۱ اما وقتی
نِبوکدنصر، پادشاه بابل به این
سرزمین حمله کرد، تصمیم
گرفتیم که به اورشلیم بیاییم تا
از خطر لشکر پادشاه بابل و

سوریه در امان باشیم. به همین
دلیل است که ما در اینجا
زندگی می‌کنیم.»

۱۲-۱۳ آنگاه خداوند قادر
مطلق، خدای اسرائیل به ارمیا
فرمود: «برو به مردم یهودا و
اهالی اورشلیم بگو که خداوند
می‌فرماید: آیا نمی‌خواهید از
روش و رفتار رِکابیان بیاموزید
و از کلام من اطاعت کنید؟ ۱۴
اولادهٔ یوناداب به

نصیحت‌های جد خود گوش دادند و تا به امروز شراب را به لب نزده‌اند. من پیوسته با شما سخن گفتم اما شما اطاعت ننمودید. ۱۵ خدمتگاران خود، انبیا را بارها فرستادم تا به شما بگویند که از کارهای بد توبه کنید، رفتار خود را اصلاح نمایید و از پیروی خدایان دیگر دست بکشید تا در این سرزمینی که به شما و اجدادتان داده‌ام،

همیشه زندگی کنید اما شما به
حرف من گوش ندادید و از من
اطاعت نکردید. ۱۶ اولادهٔ
یوناداب تمام اوامر جد خود را
بجا آورده‌اند، ولی این قوم از
احکم من اطاعت نکرده‌اند.
۱۷ پس من، خداوند قادر
مطلق، خدای اسرائیل، مردم
یهودا و باشنده‌گان اورشلیم را
گرفتار مصیبتی می‌کنم که قبلاً
در مورد آن گفته بودم. من این

کار را می‌کنم زیرا وقتی با آنها حرف زدم، گوش نکردند و هر باری که آنها را فراخواندم، جواب ندادند.»

۱۸ بعد ارمیا به رِکابیان گفت که خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید: «چون شما از هدایتهای جدتان، یوناداب اطاعت کردید، اوامر او را بجا آوردید و همه را عملی نمودید، ۱۹

بنابران، خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل، می‌فرماید که از نسل یوناداب پسر رِکاب همیشه مردی باقی می‌ماند تا مرا عبادت و خدمت کند.»

باروک طومار را می‌خواند

١ در سال چهارم سلطنت یهویاقیم، پسر یوشیا، پادشاه یهودا، خداوند این پیام را به ارمیا داد:
٢ «یک طومار را

بگیر و سخنان مرا که بر ضد
اسرائیل، یهودا و سایر قومهای
دیگر گفته‌ام، از اولین کلامی
که در زمان یوشیا دادم تا به
امروز، همه را در آن بنویس. ۳
تا شاید مردم یهودا وقتی بدانند
که من قصد دارم بلایی را بر
سرشان بیاورم، از رفتار زشت
خود دست بکشند و من هم
گناه و خطای‌شان را ببخشم.»

۴ بعد ارمیا، باروک پسر

نیریا را فراخواند و تمام آنچه را
که خداوند به او فرموده بود،
برای باروک بیان کرد و او همه
را در آن طومار نوشت. ۵ ارمیا
به باروک گفت: «من اجازه
ندارم که به خانهٔ‌خدا بروم، ۶
پس تو در روزی که مردم روزه
می‌گیرند، به خانهٔ‌خدا برو و با
صدای بلند این طومار را
بخوان، زیرا در آن روز مردم از
همه شهرهای یهودا در آنجا

جمع می‌شوند. ۷ شاید مردم به
حضور خداوند دعا و زاری
کنند و از راه‌های بد خود
بازگردند، زیرا قهر و غضب
خداوند بر ضد این مردم بسیار
شدید است.» ۸ باروک به
آنچه که ارمیا گفت عمل کرد و
کلام خداوند را که در آن طومار
نوشته کرده بود، در خانهٔ
خداوند خواند.

۹ در ماه نهم سال پنجم

سلطنت یهویاقیم، پادشاه یهودا،
تمام اهالی اورشلیم و مردم سایر
شهرهای یهودا در آنجا جمع
شده بودند تا مراسم روزه را به
حضور خداوند برگزار کنند. ۱۰
آنگاه باروک به اتاق جِمریا،
پسر شافان منشی دربار که در
صحن بالایی خانهٔ خدا و
نزدیک «دروازهٔ جدید» واقع
بود، رفت و در آنجا طومار را
برای مردم خواند.

قرائت طومار در قصر سلطنتی

۱۱ وقتی میکایا، پسر جِمریا،
نواسهٔ شافان، کلام خداوند را از
آن طومار شنید، ۱۲ فوراً به دفتر
منشی‌ها در قصر شاهی رفت.
در آنجا همه بزرگان، اِلیشمع
منشی، دِلایا پسر شِمَعیه، اِلناتان
پسر عکبور، جِمریا پسر شافان
و صِدِقیا پسر حَنَنیا جمع شده
بودند. ۱۳ میکایا همهٔ آنچه را
که باروک از روی طومار برای

مرد خوانده بود، به آنها گفت.
۱۴ آنگاه بزرگان، شخصی را به
نام یهودی که پسر نِتنیا، نوادهٔ
شِلِمیا و کوادهٔ کوشی بود، نزد
باروک فرستادند تا بیاید و آن
طومار را برای آنها هم بخواند.
پس باروک پسر نیریا طومار را
گرفته نزد آنها رفت. ۱۵ آنها به
او گفتند: «بنشین و آن را برای
ما بخوان.» باروک اطاعت کرد
و آن را برای‌شان خواند. ۱۶ بعد

از آن که متن طومار را شنیدند، با ترس به یکدیگر نگریستند و به باروک گفتند: «ما باید تمام موارد ذکر شده در این طومار را به پادشاه اطلاع دهیم.» ۱۷ بعد آنها از باروک پرسیدند: «به ما بگو، متن این طومار را چطور نوشتی؟ آیا اینها را ارمیا گفته است؟» ۱۸ باروک جواب داد: «ارمیا برای من بیان کرد و من همه را بر روی این طومار

نوشتم.» ۱۹ سپس آنها به
باروک گفتند: «تو و ارمیا خود
را در جایی پنهان کنید و به
هیچ‌کسی نگویید که در کجا
هستید.»

یهویاقیم طومار را می‌سوزاند

۲۰ آنها طومار را در اتاق
اِلیشمع منشی گذاشته، خودشان
نزد پادشاه رفتند تا قضیه را به
اطلاع او برسانند. ۲۱ آنگاه

پادشاه، شخصی به نام یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد. او رفت و آن را از اتاق اِلیشمع منشی آورد و برای پادشاه و همه کسانی که در آنجا حضور داشتند، خواند. ۲۲ آن وقت ماه نهم سال بود و پادشاه در قصر خود در اتاق مخصوص فصل زمستان، مقابل آتش نشسته بود. ۲۳ وقتی یهودی سه یا چهار قسمت آن را می‌خواند،

پادشاه آن قسمت را با چاقو می‌بُرید و در آتش می‌انداخت تا این که تمام طومار را به تدریج در آتش سوختاند. ۲۴ پادشاه و حاضرین همه کلام خدا را شنیدند اما نترسیدند و آثار غم و اندوه در چهرهٔشان دیده نمی‌شد. ۲۵ با وجودی که اِلناتان و دِلایا و جِمریا به پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما او به حرف آنها

گوش نداد. ۲۶ آنگاه پادشاه به شهزاده یِرَحمئیل، سِرایا پسر عَزرئیل و شِلِمیا پسر عبدئیل امر کرد که باروک منشی و ارمیای نبی را دستگیر کنند، اما خداوند آنها را پنهان کرده بود.

ارمیای نبی یک طومار دیگر می‌نویسد

۲۷ پس از آن که پادشاه طوماری را که باروک به

هدایت ارمیا نوشته بود،
سوختاند، خداوند به ارمیا
فرمود که ۲۸ طومار دیگری تهیه
کند و همه مطالب طومار سابق
را در آن بنویسد ۲۹ و به
یهویاقیم پادشاه بگوید: «تو
کلام خدا را رد کرده، طومار را
سوختاندی و به ارمیای نبی
گفتی: «چرا در آن نوشته کرده
بودی که پادشاه بابل می‌آید و
این سرزمین را ویران کرده از

وجود انسان و حیوان خالی
می‌سازد؟» ۳۰ پس اکنون من،
خداوند، می‌گویم که از تو ای
یهویاقیم، پادشاه یهودا،
هیچ‌کسی باقی نمی‌ماند که
وارث سلطنت داوود گردد و
جنازه‌ات بیرون انداخته می‌شود
تا در طول روز، زیر آفتاب
سوزان و از طرف شب در هوای
سرد باقی بماند. ۳۱ تو را با
فرزندان و اهل دربارت به‌خاطر

گناهان‌تان مجازات می‌کنم.
همه بلاهایی را که گفته‌ام بر
سر اهالی اورشلیم و مردم یهودا
می‌آورم، زیرا به اخطارهای من
توجه نکردند.»

۳۲ پس ارمیا طومار دیگری
تهیه کرد و به باروک منشی داد.
او همهٔ مطالب طومار سابق را
که ارمیا برایش بیان کرده بود،
در آن نوشت و مطالب دیگری
هم به آن افزود.

ارمیا به صِدِقیا هُشدار می‌دهد

۱ نِبوکدنصر، پادشاه بابل،
صِدِقیا پسر یوشیا را به‌جای
یهویاکین پسر یهویاقیم به
عنوان پادشاه سرزمین یهودا
تعیین کرد. ۲ اما نه صِدِقیا، نه
اهل دربار و نه مردم آن سرزمین
پیام خداوند را که توسط ارمیا
برای آنها فرستاده شده بود،
قبول کردند.

۳ صِدِقیای پادشاه، یهوکل
پسر شِلِمیا و سِفنیای کاهن پسر
معسیا را نزد ارمیای نبی فرستاد
تا از او درخواست کنند که به
حضور خداوند، خدای ما برای
قوم دعا کند. ۴ در این وقت
ارمیا هنوز زندانی نشده بود و
می‌توانست آزادانه به هر جا که
می‌خواست برود. ۵ در عین
حال، لشکر فرعون به سرحد
یهودا رسید. وقتی لشکر بابل که

شهر اورشلیم را محاصره کرده
بودند، از آمدن لشکر مصر
اطلاع یافتند، عقب‌نشینی
کردند.

۶ آنگاه خداوند، خدای
اسرائیل به ارمیای نبی فرمود:
۷ «به صِدِقیا، پادشاه یهودا
بگو که عساکر مصر برای
کمک شما آمده‌اند اما آنها به
مصر برمی‌گردند ۸ و لشکر
بابل دوباره برای حمله بر این

شهر می‌آید. آنها آن را تصرف
می‌کنند و آتش می‌زنند.» ۹
خداوند چنین می‌گوید: «خود
را فریب ندهید و به این فکر
نباشید که مردم بابل دیگر
نخواهند آمد. آنها به‌یقین
برمی‌گردند. ۱۰ حتی اگر شما
بتوانید تمام لشکر بابل را
شکست دهید و عده‌یی از آنها
زخمی در خیمه‌های خود باقی
بمانند، همان عده برمی‌خیزند و

شهرتان را آتش می‌زنند.»

ارمیای نبی دستگیر و محبوس می‌شود

۱۱ وقتی لشکر بابل به‌خاطر
نزدیک شدن لشکر مصری از
محصرهٔ اورشلیم دست کشید،
۱۲ ارمیا خواست اورشلیم را به
قصد سرزمین بنیامین ترک کند
تا سهم خود را از املاک
خانواده‌گی خویش دریافت
کند. ۱۳ اما وقتی برای خارج

شدن از اورشلیم به دروازهٔ
بنیامین رسید، رئیس نگهبانان
آنجا به نام یرئیا پسر شِلِمیا و
نوادهٔ حننیا او را دستگیر کرده
گفت: «تو به مردم بابل
می‌پیوندی.» ۱۴ ارمیا گفت:
«این حقیقت ندارد، من به
مردم بابل نمی‌پیوندم.» اما یرئیا
گوش نداد او را دستگیر کرد و
نزد بزرگان شهر بُرد. ۱۵ آنها بر
ارمیا خشمگین شدند، او را

زدند و در خانهٔ یوناتان منشی
که آنجا را به زندان تبدیل کرده
بودند، زندانی ساختند. ۱۶ او
مدت زیادی در یکی از
سیاه‌چالهای آنجا زندانی باقی
ماند.

۱۷ چندی بعد صِدِقیای
پادشاه کسی را به دنبال او
فرستاد و او را به قصر شاهی
آورد. پادشاه از او مخفیانه
سوال کرد: «آیا پیامی از جانب

خداوند داری؟» او جواب داد:
«بلی، دارم. خداوند فرموده
است که به‌دست پادشاه بابل
تسلیم می‌شوی.» ۱۸ بعد ارمیا
از صِدقِیای پادشاه پرسید: «چه
گناهی در مقابل بزرگان دربار
تو و یا این مردم کرده‌ام که مرا
به زندان انداخته‌اید؟ ۱۹ کجا
هستند آن انبیایی که می‌گفتند:
پادشاه بابل بر شما و بر این
سرزمین حمله نمی‌کند؟ ۲۰ پس

ای پادشاه، خواهش می‌کنم به سخنان من گوش بده و از روی مهربانی، عرض مرا بشنو و مرا به زندان خانهٔ یوناتان نفرست، زیرا اگر مرا بفرستی، حتماً در آنجا می‌میرم.»
21 پس صِدِقیای پادشاه امر کرد که او را در زندان قصر شاهی نگهدارند. تا وقتی‌که نان در آن شهر پیدا می‌شد، هر روز یک قُرص نان از نانوایی به او

می‌دادند و او در زندان قصر باقی ماند.

ارمیای نبی را در یک چاه می‌اندازند

۱ شِفَطیا پسر متان، جَدَلیا پسر فشحور، یوکَل پسر شِلِمیا و فشحور پسر مَلکیا شنیدند که ارمیا به مردم گفت: ۲ خداوند می‌فرماید: «همه کسانی که در این شهر بمانند با شمشیر یا در اثر قحطی و یا مرض می‌میرند

اما هرکسی که خود را تسلیم
مردم بابل کند، حیاتش غنیمت
شمرده شده، زنده می‌ماند. ۳
این شهر را به‌یقین لشکر
پادشاه بابل تصرف می‌کند.»
خداوند چنین فرموده است.

۴ وقتی آنها سخنان او را
شنیدند، نزد پادشاه رفتند و
گفتند: «این شخص باید کُشته
شود، زیرا با سخنان بیهودهٔ
خود باعث می‌شود که عساکر

باقیمانده و مردم جرأت خود را
از دست بدهند. او به نفع مردم
نیست بلکه می‌خواهد به آنها
ضرر برساند.» ۵ صِدِقیای
پادشاه گفت: «بسیار خوب،
اختیار او به‌دست شماست. من
برخلاف میل شما کاری کرده
نمی‌توانم.» ۶ پس آنها ارمیا را
بُردند و با ریسمان به داخل
چاهی که متعلق به شهزاده
مَلکیا بود، پایین کردند. آن چاه

آب نداشت، ولی زمین آن پُر از گِل‌ولای بود و ارمیا در گل فرورفت.

عبدملک ارمیای نبی را نجات می‌دهد

۷-۸ عبدملک حبشی که یکی از خادمان قصر شاهی بود، وقتی خبر شد که ارمیا را در چاه انداخته‌اند، بلافاصله نزد پادشاه که در کنار دروازهٔ بنیامین نشسته بود، رفت و

عرض کرد: ۹ «ای پادشاه،
این مردم کار بدی کردند که
ارمیا را در چاه انداختند. او در
آنجا از گرسنه‌گی هلاک
می‌شود، زیرا یک تکه نان هم
در شهر پیدا نمی‌شود.» ۱۰ پس
پادشاه به عبدملک حبشی
گفت: «سی نفر را با خود ببر و
ارمیای نبی را قبل از آن که
بمیرد، از چاه بیرون آور.» ۱۱
عبدملک فوراً سی نفر را با

خود گرفته به قصر شاهی داخل شد و از تحویلخانهٔ آنجا یک مقدار لباسهای کهنه را برداشته رفت و ذریعهٔ ریسمان برای ارمیا در چاه پایین کرد ۱۲ و به او گفت: «این لباسهای کهنه را زیر بغل‌ات بگذار تا وقتی‌که تو را بالا می‌کشیم، ریسمان تو را زخم نکند.» ارمیا چنان کرد.
۱۳ بعد آنها او را توسط ریسمان از چاه بیرون کشیدند و ارمیا را

به زندان قصر شاهی بُردند و او را در آنجا نگاه داشتند.

صِدِقیا از ارمیای نبی مشوره می‌خواهد

۱۴ چند وقت بعد، صِدِقیای پادشاه، ارمیای نبی را نزد خود فراخواند و او را نزد دروازهٔ سوم خانهٔخدا آوردند. پادشاه به ارمیا گفت: «من می‌خواهم از تو سوالی بکنم و تو باید حقیقت را بگویی.»
۱۵ ارمیا

گفت: «اگر حقیقت را بگویم، تو مرا می‌کُشی و اگر تو را نصیحت کنم، تو گوش نمی‌کنی.» ۱۶ پس پادشاه به او مخفیانه قول داده، قسم خورد و گفت: «به نام خدای زنده که به ما زندگی می‌بخشد، سوگند یاد می‌کنم که قصد کُشتنت را ندارم و تو را به‌دست کسانی که تشنهٔ خون تو هستند، نمی‌سپارم.»

۱۷ آنگاه ارمیا به صِدِقیا
گفت که خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل چنین می‌فرماید:
«اگر تو خود را به رهبران
لشکر پادشاه بابل تسلیم کنی،
زنده می‌مانی، این شهر آتش زده
نمی‌شود و تو و خانواده‌ات
کُشته نمی‌شوید. ۱۸ اما اگر
خود را تسلیم نکنی، این شهر
را لشکر بابل تصرف می‌کند و
آتش می‌زند. تو هم نمی‌توانی از

دست آنها فرار کنی.» ۱۹
صِدِقیای پادشاه به ارمیا گفت:
«من از یهودیانی که طرفدار
مردم بابل هستند، می‌ترسم، زیرا
ممکن است مردم بابل مرا
به‌دست آنها بسپارند و آنها
بلایی را بر سرم بیاورند.» ۲۰
ارمیا گفت: «تو را تسلیم
نخواهند کرد. فقط از آنچه که
خداوند می‌فرماید، اطاعت کن
و این برای خیریت توست و

زنده می‌مانی. ۲۱ اما اگر نخواهی که تسلیم شوی، این است چیزی که خداوند در رؤیا به من نشان داد: ۲۲ تمام زنانی که در قصر سلطنتی مانده‌اند، به‌دست رهبران لشکر بابل می‌افتند. وقتی‌که آنها را بیرون می‌برند، آن زنان در مورد تو می‌گویند:

«بهترین دوستان پادشاه
به او خیانت کردند

و بر او غالب
شدند.

حالا که پاهایش در
گِل‌ولای فرورفته
است،

او را تنها
گذاشتند.»

۲۳ همه زنان و فرزندانت
به‌دست مردم بابل اسیر و غلام

می‌شوند و خودت هم نمی‌توانی از دست‌شان فرار کنی بلکه پادشاه بابل تو را دستگیر می‌کند و این شهر را آتش می‌زند.»

۲۴ صِدِقیا گفت: «از این سخنان ما نباید کسی خبر شود، مبادا جانت به خطر بیافتد. ۲۵ اگر اهل دربار از ملاقات ما آگاه شوند و بیایند و به تو بگویند: «برای ما بگو که به

پادشاه چه گفتی و او به تو چه
گفت. چیزی را از ما پنهان
نکن، ورنه کُشته می‌شوی.» ۲۶
برای‌شان بگو که من از پادشاه
خواهش کردم که مرا دوباره به
خانهٔ یوناتان نفرستد، زیرا در
آنجا خواهم مُرد.»

۲۷ همین طور شد و اهل
دربار نزد ارمیا آمدند و در مورد
ملاقاتش با پادشاه از او سوال
کردند. ارمیا آنچه را که پادشاه

به او یاد داده بود به آنها گفت. بنابران، آنها بیشتر سوالی نکردند، زیرا سخنان او و پادشاه را کسی نشنیده بود. ۲۸ ارمیا تا روزی که اورشلیم تسخیر شد، در زندان قصر شاهی ماند.

سقوط اورشلیم

۱ در ماه دهم سال نهم سلطنت صِدِقیا، پادشاه یهودا،

نِبوکدنصر، پادشاه بابل با تمام لشکر خود به اورشلیم حمله نموده و آن را محاصره کرد. ۲ در روز نهم ماه چهارم، در سال یازدهم سلطنت صِدِقیا، لشکر بابل دیوارهای شهر را ویران نموده به داخل شهر رخنه کردند. ۳ بعد از آن که شهر سقوط کرد، همه رهبران لشکر پادشاه بابل در کنار دروازهٔ وسطی نشستند. نِرگال شِرازِر

قوماندان از سَمجَرنَبو، سَرسَکیم
رئیس خادمان پادشاه و شخص
دیگری هم به نام نِرگال شِرازِر،
مشاور پادشاه بابل در آنجا
بودند. ۴ وقتی صِدقیای پادشاه
و لشکر او آنها را دیدند، پا به
فرار گذاشتند و در تاریکی شب
از راه دروازهٔ بین دو دیوارِ
پشت باغ شاهی از شهر بیرون
شده و به طرف درهٔ اُردن رفتند.
۵ اما بابلیان آنها را تعقیب

کرده، صِدِقیا را در دشت اریحا دستگیر نمودند و نزد نِبوکدنصر، پادشاه بابل آوردند. نِبوکدنصر در آن وقت در شهر رِبله، واقع در سرزمین حمات، اقامت داشت و در آنجا جزای صِدِقیا را تعیین کرد. ۶ پادشاه بابل، پسران صِدِقیا را با اشراف یهودا در برابر چشمانش به قتل رساند. ۷ بعد امر کرد که چشمان صِدِقیا را از کاسهٔ سرش

بیرون کنند و او را با زنجیر
بسته به بابل ببرند. ۸ در عین
حال، لشکر بابل، قصر سلطنتی
و خانه‌های مردم را آتش زد و
دیوارهای شهر اورشلیم را
خراب کرد. ۹ سپس
نِبوزَرادان، قوماندان لشکر بابل،
سایر مردم اورشلیم را با کسانی
که به آنها تسلیم شده بودند، به
بابل تبعید کرد. ۱۰ اما مردمانی
که فقیر و نادار بودند، در

سرزمین یهودا باقی ماندند و
تاکستانها و مزرعه‌ها را به آنها
دادند.

رهایی ارمیای نبی

11 نِبوکدنصر، پادشاه بابل،
بهٔ نِبوزَرادان امر نموده گفت:
12 «برو ارمیا را پیدا کن. از او
به خوبی مراقبت نما و هرچه که
بخواهد در اختیرش بگذار.»
13-14 پس نِبوزَرادان، قوماندان

قوای پادشاه بابل و نَبوشَزبان، رئیس دربار و نِرگال شِرازِر، مشاور پادشاه و دیگر افسران، کسانی را فرستادند و ارمیا را از زندان آوردند و به‌دست جَدَلیا پسر اخیقام سپردند تا او را به خانهٔ خود ببرد. به این ترتیب ارمیا با قوم خود یکجا شد.

عبدملک مورد لطف خداوند قرار می‌گیرد

۱۵ در وقتی‌که ارمیا هنوز در

قصر شاهی زندانی بود، خداوند
به او فرمود ۱۶ که برود و به
عبدملک حبشی بگوید که
خداوند قادر مطلق، خدای
اسرائیل، می‌فرماید: «طوری که
اراده کرده بودم، می‌خواهم
بلایی را بر سر این شهر بیاورم
و تو همه را به چشم سر
می‌بینی. ۱۷ اما من، خداوند، تو
را از آن بلا نجات می‌دهم و
به‌دست کسانی که از آنها

می‌ترسی، تسلیم نمی‌کنم. ۱۸ من
به‌یقین از تو حفاظت می‌کنم تا
نجات یابی و کُشته نشوی، زیرا
تو به من اعتماد کردی. من،
خداوند چنین فرموده‌ام.»

ارمیای نبی در خانهٔ جَدَلیا

۱ ارمیای نبی بسته در
زنجیر همراه با اسیران اورشلیم
و یهودا به سمت بابل بُرده
می‌شد. وقتی آنها به شهر رامه

رسیدند، نِبوزَرادان که قوماندان
اردوی پادشاه بابل بود، ارمیا را
آزاد کرد. در آن وقت کلامی از
جنب خداوند به ارمیا رسید.
۲ نِبوزَرادان ارمیا را به
گوشه‌ای بُرده به او گفت:
«خداوند، خدای تو فرموده بود
که بلایی را بر این سرزمین
نازل می‌کند ۳ و حالا ارادهٔ
خود را عملی کرد. چون همهٔ
شما در برابر او گناه ورزیدید و

از کلام او اطاعت نکردید، بنابران، به این مصیبت گرفتار شدید. ۴ پس حالا بشنو، من زنجیرها را از دستهایت باز نموده و آزادت می‌کنم. اگر می‌خواهی که با من به بابل بروی، برو. من از تو به بسیار خوبی مراقبت می‌کنم. ولی اگر نمی‌خواهی بروی، تو را مجبور نمی‌سازم. تمام این سرزمین پیش روی توست، به هر جایی

که می‌خواهی بروی، اختیار
به‌دست خودت است.» ۵ قبل
از آن که ارمیا برود، نِبوزَرادان
به او گفت: «اگر قصد داری
بمانی، پس نزد جَدَلیا پسر
اخیقام، نواسهٔ شافان که پادشاه
بابل او را والی شهرهای یهودا
مقرر کرده است، برو و با قوم
خودت زندگی کن. به هر
صورت، هرچه که دلت
می‌خواهد، انجام بده.» بعد

نِبوزَرادان به او یک مقدار غذا
و پول بخشید و آزادش کرد. ۶
ارمیا از آنجا به شهر مِصفه نزد
جَدَلیا رفت و در آنجا با مردمی
که باقی مانده بودند، زندگی
می‌کرد.

جَدَلیا، والی یهودا

(همچنان در دوم پادشاهان ۲۵:‏۲۲ـ۲۴)

۷ـ۸ بعضی از رهبران نظامی و
عساکر که در صحرا به سر
می‌بُردند، وقتی شنیدند که

پادشاه بابل جَدَلیا را به عنوان سرپرست مردان، زنان و کودکان بازمانده‌گان و فقرای یهودا گماشته است، نزد جَدَلیا رفتند. اینها عبارت بودند از: اسماعیل پسر نِتنیا، یُوحانان و یوناتان پسران قاریح، سِرایا پسر تنحومِت، پسران عیفای نِطوفاتی، یزنیا پسر معکاتی و عساکرشان.
۹ جَدَلیا به آنها قسم خورده گفت: «بدون ترس

خدمت مردم بابل را بکنید، در همین جا بمانید و از پادشاه بابل اطاعت نمایید تا به آرامی زندگی کنید.
10 من خودم در مِصفه می‌مانم و نزد بابلیانی که به اینجا می‌آیند، از طرف شما نماینده‌گی می‌کنم. شما هم می‌توانید شراب، میوه و روغن زیتون را جمع نموده و در شهرهای‌تان ذخیره کنید.»
11
در عین حال، همه یهودیانی که

در موآب، عمون، ادوم و دیگر جاها بودند، شنیدند که پادشاه بابل بعضی از یهودیان را اجازه داده است که در یهودا باقی بمانند و جَدَلیا را به عنوان والی آنجا مقرر کرده است. ۱۲ بنابران یهودیان از همه جاها به سرزمین یهودا برگشتند و نزد جَدَلیا در مِصفه رفتند. در آنجا زندگی نموده و شراب و میوهٔ فراوان جمع کردند.

هُشدار در مورد قتل جَدَلیا

(همچنان در دوم پادشاهان ۲۵:۲۵ـ۲۶)

۱۳ یُوحانان پسر قاریح و
تمام رهبران نظامی که همراه با
عساکرشان در صحرا به سر
می‌بُردند، نزد جَدَلیا به مِصفه
رفتند ۱۴ و به او گفتند: «آیا
خبر داری که بَعلِیس، پادشاه
عمونیان، اسماعیل پسر نِتنیا را
مأمور ساخته است تا تو را
بکُشد؟» اما جَدَلیا حرف آنها

را باور نکرد. ۱۵ یُوحانان پسر
قاریح مخفیانه به جَدَلیا گفت:
«لطفاً اجازه بده که بروم و
بدون این که کسی خبر شود،
اسماعیل را بکُشم. چرا
بگذاریم که او تو را بکُشد و
یهودیانی که به دَور تو جمع
شده‌اند، پراگنده شوند و کسانی
هم که در یهودا باقی مانده‌اند،
هلاک گردند؟» ۱۶ اما جَدَلیا
به یُوحانان گفت: «این کار را

نکن، زیرا چیزی که دربارهٔ اسماعیل می‌گویی، حقیقت ندارد.»

قتل جَدَلیا

(۱-۲) در ماه هفتم، اسماعیل پسر نِتنیا و نواسهٔ اِلیشمع که یکی از اعضای خاندان سلطنتی و از بزرگان عالی‌رتبهٔ پادشاه بود، با ده نفر به شهر مِصفه نزد جَدَلیا پسر اخیقام آمد. جَدَلیا

که از طرف پادشاه بابل به حیث والی آن سرزمین انتخاب شده بود، با دیگران غذا می‌خورد که ناگهان اسماعیل و ده نفر همراهانش به خانهٔ او حمله کرده او را با ضرب شمشیر به قتل رسانیدند. ۳ اسماعیل و همراهانش همچنان تمام یهودیان و عساکر بابل را که در مِصفه بودند، کُشتند.

۴ در روز بعد از قتل جَدَلیا، قبل از آن که کسی از قضیه خبر شود، ۵ هشتاد نفر با ریشهای تراشیده، لباسهای دریده و بدنهای خراشیده از شهرهای شِکیم، شیلُوه و سامره به آنجا رسیدند. آنها با خود هدیه‌ها و عطر آورده بودند تا در خانهٔ‌خدا تقدیم کنند. ۶ اسماعیل با چشمان اشکبار به بیرون شهر به ملاقات آنها رفت

و گفت: «بیایید و جَدَلیا را ببینید.» ۷ به مجردی که آنها به شهر داخل شدند، اسماعیل و همراهانش آنها را کُشتند و اجسدشان را در چاه انداختند، ۸ اما در بین آنها ده نفر بودند که به اسماعیل گفتند: «اگر ما را نکُشی، همه ذخیرهٔ گندم، جَو، روغن زیتون و عسل را که پنهان کرده‌ایم، به تو می‌دهیم.» بنابران، اسماعیل از کُشتن آن

ده نفر منصرف شد.

۹ چاهی که اسماعیل اجساد کُشته‌شده‌گان را در آن انداخت، همان چاهی بود که آسای پادشاه برای دفاع در برابر حملهٔ بعشا، پادشاه اسرائیل کنده بود و اسماعیل آن را با اجساد کُشته‌شده‌گان پُر کرد. ۱۰ سپس اسماعیل تمام مردمی را که در مِصفه بودند و نِبوزَرادان، قوماندان قوای بابل، آنها را

به‌دست جَدَلیا سپرده بود، همراه
با دختران پادشاه اسیر گرفت و
رهسپار سرزمین عمونیان شد.

۱۱ اما وقتی یُوحانان پسر
قاریح و سایر فرماندهان نظامی
که همراه او بودند، از جنایت
اسماعیل خبر شدند، ۱۲ با تمام
افراد خود برای جنگ با
اسماعیل رفتند و در کنار
حوض بزرگ، واقع در جِبعون
به او رسیدند. ۱۳-۱۴ اسیرانی که با

اسماعیل بودند، از دیدن یُوحانان و همراهانش خوشحال شدند و همه به‌سوی او دویده رفتند. ۱۵ اما اسماعیل با هشت نفر از مردان خود توانست که به سرزمین عمونیان فرار کند.

۱۶-۱۸ بعد یُوحانان و همراهانش، تمام افراد نظامی، زنان، کودکان، خادمان قصر شاهی را که از دست اسماعیل نجات یافته بودند، با خود

گرفته به جِیروتِکِمهام در نزدیکی بِیتلِحِم رفتند تا از آنجا از ترس مردم بابل به مصر بروند، زیرا اسماعیل، جَدَلیای والی منتخب پادشاه بابل را کُشته بود.

درخواست دعا از ارمیای نبی

۱ بعد یُوحانان، رهبران نظامی و تمام مردم، از خورد و بزر، نزد ارمیای نبی رفتند

۲ و به او گفتند: «التماس می‌کنیم به عرض ما گوش بده و در حضور خداوند، خدایت برای ما دعا کن! همان‌گونه که می‌بینی، از آن قوم بزرگ فقط عدهٔ کمی از ما باقی مانده است.
۳ می‌خواهیم که خداوند به ما نشان بدهد که کجا برویم و چه کنیم.»
۴ ارمیای نبی به آنها گفت: «بسیار خوب، طبق تقاضای شما در حضور

خداوند، خدای‌تان دعا می‌کنم
و هرچه خداوند بفرماید، به
شما خواهم گفت و چیزی را از
شما پنهان نمی‌کنم.» ۵ بعد
آنها به او گفتند: «خداوند بین
ما شاهد راست و امین باشد و
هرچه را که او بخواهد، خواه
خوب باشد خواه بد، ما مطابق
کلام او عمل می‌کنیم ۶ و از
خداوند، خدای خود که تو را به
حضور او می‌فرستیم، اطاعت

خواهیم کرد، چون می‌دانیم که
اگر از اوامر او پیروی نماییم،
همه چیز به خوبی و خیریت ما
خواهد بود.»

جواب خدا به دعای ارمیای نبی

۷ ده روز بعد کلام خداوند
برای ارمیا آمد. ۸ آنگاه او
یُوحانان و تمام رهبران نظامی و
خورد و بزرگِ مردم را فرا
خوانده ۹ به آنها گفت که

خداوند، خدای اسرائیل که مرا
به حضور او فرستادید تا عرض
شما را به پیشگاهش تقدیم
کنم، چنین می‌فرماید: ۱۰ «اگر
شما در این سرزمین بمانید، من
شما را استوار و پایدار می‌سازم
و دیگر شما را ریشه‌کن و
پراگنده نمی‌کنم، زیرا از
مصیبتی که بر سر شما آوردم،
بسیار غمگین هستم. ۱۱ از
پادشاه بابل که قبلاً می‌ترسیدید،

دیگر نترسید. بلی، خداوند
می‌فرماید که از پادشاه بابل
ترسان نباشید، زیرا من همراه
شما می‌باشم تا شما را نجات
بخشم و از دست او رهایی
دهم. ۱۲ من بر شما رحمت
خواهم کرد تا او بر شما لطف
نماید که در وطن‌تان باقی
بمانید.

۱۳ اما اگر بخواهید که در
اینجا نمانید و امر خداوند،

خدای‌تان را بجا نیاورید، ۱۴
برای رفتن به مصر اصرار کنید
و به این فکر باشید که در آنجا
جنگ نیست و ترس و گرسنه‌گی
وجود ندارد، ۱۵ پس ای
بازمانده‌گان یهودا، بشنوید که
خداوند قادر مطلق، خدای
اسرائیل چه می‌فرماید: اگر
قصد رفتن به مصر را دارید و
مخواهید که در آنجا بمانید،
۱۶ شمشیر دشمن که شما از آن

می‌ترسید، برای هلاکت‌تان
می‌آید و قحطی که از آن این‌قدر
وحشت دارید، دامنگیرتان
می‌شود و همهٔتان را در آنجا
نابود می‌کند. ۱۷ همه کسانی که
قصد دارند به مصر بروند و در
آنجا زندگی کنند، در اثر جنگ،
قحطی و مرض می‌میرند و
هیچیک از آنها از بلایی که بر
سرشان می‌آورم، زنده
نمی‌ماند.»

۱۸ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل می‌فرماید: «اگر
به مصر بروید، همان‌طوری که
خشم و غضب خود را بر اهالی
شهر اورشلیم ریختم، بر شما هم
می‌ریزم. آنگاه شما مورد لعنت
و نفرت مردم قرار می‌گیرید و
شما را دشنام می‌دهند و ناسزا
می‌گویند و دیگر روی این
سرزمین را نخواهید دید.»

۱۹ ای بازمانده‌گان یهودا،

خداوند به شما فرموده است که به مصر نروید و من هم امروز به شما هُشدار می‌دهم [20] و می‌گویم که اگر به مصر بروید، مرتکب اشتباه بزرگ می‌شوید. شما خودتان مرا فرستادید که به حضور خداوند، خدای‌تان برای شما دعا کنم و هر چیزی که خداوند بخواهد، شما از آن اطاعت خواهید کرد. [21] من امروز همه چیز را به شما گفتم

اما شما امر خداوند، خدای‌تان
را بجا نمی‌آورید. ۲۲ اما بدانید
که اگر بخواهید به مصر بروید،
در آنجا در اثر جنگ، قحطی و
مرض هلاک می‌شوید.

ارمیای نبی را به مصر می‌برند

۱ بعد از آن که ارمیا پیام
خداوند، خدای آنها را کاملاً
برای مردم بیان کرد، ۲ عَزَریا
پسر هوشَعیا و یُوحانان پسر

قاریح و دیگر اشخاص مغرور
به ارمیا گفتند: «تو دروغ
می‌گویی. خداوند، خدای ما، تو
را نفرستاده است که ما را از
رفتن به مصر منع کنی، ۳ بلکه
باروک پسر نیریا تو را بر ضد
ما تحریک کرده است تا ما در
اینجا بمانیم و لشکر بابل ما را
بکُشند و یا به بابل اسیر ببرند.»
۴ پس یُوحانان و رهبران لشکر
و مردم از امر خداوند اطاعت

نکردند و نخواستند که در سرزمین یهودا بمانند. ۵ بعد یُوحانان و همراهانش بازمانده‌گان مردم یهودا را با دیگر کسانی که در سرزمینهای مجاور رانده شده و سپس به یهودا برگشته بودند، با خود گرفته رهسپار مصر شدند. ۶ در این جمله مردان، زنان، کودکان، دختران پادشاه و همه کسانی که نِبوزَرادان، قوماندان

قوای بابل، به‌دست جَدَلیا
سپرده بود، دیده می‌شدند. آنها
ارمیا و باروک را هم با خود
بُردند. ۷ به این ترتیب، آنها از
امر خداوند اطاعت نکردند و به
مصر رفتند و در شهر
تَحفَنحیس وارد شدند.

۸ آنگاه در شهر تَحفَنحیس
کلام خداوند بر ارمیا نازل شد
و فرمود: ۹ «چند سنگ
بزرگ را بگیر و آنها را در

حضور مردم یهودا زیر
سنگفرش راه ورودی قصر
فرعون در تَحفَنحیس پنهان کن
۱۰ و به مردم بگو که من،
خداوند قادر مطلق، خدای
اسرائیل هستم. من بندهٔ خود
نِبوکدنصر، پادشاه بابل را به
مصر می‌آورم. او تخت خود را
بر سنگهایی که در اینجا پنهان
کرده‌ام، قرار می‌دهد و سایبان
شاهانهٔ خود را بالای آنها برپا

می‌کند. ۱۱ او سرزمین مصر را ویران می‌سازد و کسانی را که محکوم به مرگ‌اند می‌کُشد، آنهایی را که لایق اسارت هستند، اسیر می‌برد و آن عده‌یی را که باید با شمشیر کُشته شوند، به قتل می‌رساند. ۱۲ عبادتگاه خدایان مصر را آتش زده و بُتها را می‌سوزاند و یا به غنیمت می‌برد. همان‌طور که یک چوپان لباس خود را از

وجود شپش‌ها پاک می‌کند،
پادشاه بابل هم سرزمین مصر را
پاک و خالی می‌کند و
پیروزمندانه به وطن خود
برمی‌گردد. ۱۳ ستونهای سنگی
را در معبد آفتاب‌پرستان
می‌شکند و بُتخانه‌ها را آتش
می‌زند.»

پیام خداوند به یهودیان مقیم مصر

۱ خداوند قادر مطلق،

خدای اسرائیل در مورد یهودیانی که در مصر، یعنی در شهرهای مِجدَل، تَحفَنحیس، مِمفیس و در قسمت جنوبی آن کشور زندگی می‌کردند، به ارمیا فرمود: ۲ «شما خودتان شاهد آن بودید که چه بلایی را بر سر اورشلیم و تمام شهرهای یهودا آوردم که تا به امروز هم ویران هستند و کسی در آنها زندگی نمی‌کند، ۳ زیرا مردم آن شهرها

مرتکب کارهای زشت شدند و خدایانی را می‌پرستیدند که نه خودشان می‌شناختند و نه اجدادشان، و برای آنها قربانی تقدیم می‌کردند. بنابران، آتش خشم مرا به شعله‌ور ساختند. ۴ با این که همیشه بنده‌گان خود، انبیا را فرستادم تا به آنها بگویند که که از کارهای شرم‌آور و نفرت‌انگیز خود دست بکشند. ۵ اما آنها به

سخنان‌شان گوش ندادند و به آن توجه نکردند. آنها از راه‌های بدی که در پیش گرفته بودند، برنگشتند و به تقدیم نمودن قربانی‌های پلید خود برای خدایان بیگانه ادامه دادند. ۶

از همین جهت، آتش خشم من برافروخته شد و بر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم ریخت و طوری که امروز می‌بینید، همه جا را ویران

کرد.»

٧ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل می‌فرماید: «چرا
به خود ضرر می‌رسانید؟ چرا
مرد و زن و اطفال و کودکان
شیرخوار بازمانده‌گان یهودا را
از بین می‌برید و نمی‌گذارید که
کسی از شما باقی بماند؟ ٨
شما در سرزمین مصر برای
خدایان دیگر قربانی می‌کنید. با
این کار زشت‌تان مرا خشمگین

می‌سازید و وادار می‌کنید که
شما را از بین ببرم و نزد تمام
مردم جهان مسخره و رسوا
سازم. ۹ آیا شرارت اجدادتان
را فراموش کرده‌اید؟ آیا گناهانی
را که پادشاهان، زنان‌شان و
خودتان در سرزمین یهودا و
کوچه‌های اورشلیم مرتکب
شده‌اید به‌یاد ندارید؟ ۱۰ شما
هیچگاهی از کارهای بدتان
پشیمان نبوده و از من

نترسیده‌اید و از شریعت و
احکامی که به پدران‌تان دادم،
پیروی نکرده‌اید.

۱۱ بنابران، خداوند قادر
مطلق، خدای اسرائیل،
می‌فرماید: من در خشم خود بر
ضد شما قرار گرفته‌ام تا تمام
قوم یهودا را نابود کنم. ۱۲
بازمانده‌گان یهودا را که
می‌خواهند به مصر بروند و در
آنجا بمانند، هلاک می‌سازم.

هر یک از آنها، از خورد تا
بزرگ، با شمشیر و در اثر
قحطی می‌میرند، مورد لعنت و
نفرت مردم قرار می‌گیرند و همه
از دیدن وضع بد آنها دچار
وحشت می‌شوند. ۱۳
همان‌طوری که اهالی اورشلیم
را با شمشیر، قحطی و مرض از
بین بُردم، یهودیانی را که در
سرزمین مصر زندگی می‌کنند هم
جزا می‌دهم. ۱۴ از آنها

هیچ‌کسی باقی نمی‌ماند که بگریزد و یا به سرزمین یهودا برگردد. به غیر از چند نفر فراری، هیچ‌یک نمی‌تواند به یهودا که این‌قدر آرزومندش هستند، برگردد.»

۱۵ آنگاه تمام مردانی که می‌دانستند زنان‌شان برای خدایان دیگر قربانی تقدیم می‌کنند و نیز زنان دیگری که در آنجا حاضر بودند، با گروه

بزرگی از مردم و همه کسانی که
در منطقهٔ فتروس، واقع در
جنوب مصر، زندگی می‌کردند به
ارمیا گفتند: ۱۶ «ما به سخنانی
که تو می‌گویی از جانب
خداوند اس، گوش نمی‌دهیم،
۱۷ بلکه هرچه را که وعده داده
بودیم، انجام می‌دهیم.
همان‌طوری که خود ما، اجداد
ما، پادشاهان و بزرگان ما در
سرزمین یهودا و کوچه‌های

اورشلیم مراسم قربانی را به ملکهٔ آسمان تقدیم می‌کردیم، اینجا هم همان کار را می‌کنیم و برای او هدیهٔ نوشیدنی می‌بریم و خوشبویی می‌سوزانیم. زیرا در آن وقت ما همه خوراک فراوان داشتیم، از تمام چیزهای خوب برخوردار بودیم و غم و مصیبت را نمی‌دیدیم. ۱۸ اما از روزی که از ریختن خوشبویی و نوشیدنی برای ملکهٔ آسمان

دست کشیدیم، همه چیز را از
دست دادیم و با شمشیر و
قحطی هلاک می‌شویم.» ۱۹
زنان هم گفتند: «آیا فکر
می‌کنی که ما بدون اطلاع
شوهران خود برای ملکهٔ آسمان
هدیه‌های نوشیدنی تقدیم
می‌کردیم و کلچه‌های شیرین به
شکل خودش می‌پُختیم؟»

۲۰ آنگاه ارمیا به مردان و
زنانی که این جواب را به او

دادند، گفت: ۲۱ «شما و
پدران‌تان، پادشاهان و
بزرگان‌تان و مردم سرزمین‌تان
که در شهرهای یهودا و
کوچه‌های اورشلیم قربانی
تقدیم می‌کردید، آیا خیال
می‌کنید که خداوند نمی‌دانست
و از کرهای شما خبر نداشت؟
۲۲ او دیگر نمی‌توانست اعمال
شریر و زشت شما را تحمل
کند، بنابران، چنانچه می‌بینید،

سرزمین‌تان تا به امروز هم ویران است و کسی در آنجا زندگی نمی‌کند. ۲۳ به‌خاطر این که شما برای خدایان دیگر هدیه تقدیم می‌کردید، در برابر خداوند قادر مطلق گناه ورزیدید، از امر او اطاعت ننمودید و مطابق قوانین او رفتار نکردید، این بلاها را که می‌بینید، بر سر شما آورده است.»

۲۴-۲۵ ارمیا به سخنان خود ادامه داده، به تمام مردان و زنان گفت که به کلام خداوند قادر مطلق، خدای اسرائیل گوش بدهند که می‌فرماید: «ای یهودیانی که در سرزمین مصر زندگی می‌کنید، شما و زنان‌تان تصمیم گرفته‌اید که ملکهٔ آسمان را بپرستید و برایش هدیه تقدیم کنید و شما هر چیزی را که گفتید، مطابق آن

عمل کردید. بسیار خوب، پس حالا بروید و نذرهای خود را ادا کنید!
۲۶ اما ای یهودیانی که در سرزمین مصر زندگی می‌کنید، به سخنان من گوش بدهید. به نام عظیم خود سوگند می‌خورم که بعد از این اجازه نمی‌دهم کسی با به‌کار بُردن نام من دعا کند یا بگوید: «به نام خداوند متعال قسم می‌خورم.»
۲۷ من همیشه مراقب شما

می‌باشم نه به این خاطر که به شما خوبی کنم بلکه می‌خواهم بلایی را بر سرتان نازل کرده و همهٔ شما را که در سرزمین مصر ساکن هستید با شمشیر و قحطی نابود سازم تا یکی‌تان را هم زنده نگذارم. ۲۸ آنگاه برای آن عدهٔ کمی که از این بلاها جان سالم بدر می‌برند و از مصر به سرزمین یهودا بر می‌گردند، معلوم می‌شود که حرف چه

کسی راست است، حرف من یا حرف آنها! ۲۹ برای این که شما بدانید که من خداوند، شما را در همین جا مجازات می‌کنم، این علامت را می‌دهم: ۳۰

همان‌طوری که صِدِقیا، پادشاه یهودا را به‌دست نِبوکدنصر، پادشاه بابل سپردم، حُفرَع، پادشاه مصر را هم به‌دست دشمنانش که تشنهٔ خونش هستند، تسلیم می‌کنم.»

وعدهٔ خداوند به باروک

(۱-۲) در سال چهارم سلطنت
یهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه
یهودا، باروک همه سخنانی را
که ارمیا برای او بیان کرده بود،
در یک طومار نوشت. سپس
ارمیا به او گفت خداوند،
خدای اسرائیل می‌فرماید: (۳)
«تو گفتی: وای بر من!
خداوند به غم و درد من افزوده
است. از نالیدن خسته شده‌ام و

نمی‌توانم به آرامش دست یابم.» ۴ ولی خداوند می‌فرماید: «من همه چیزی را که بنا کرده‌ام، ویران می‌کنم و هرچه را که در تمام جهان کاشته‌ام، ریشه‌کن می‌سازم. ۵ با این حال، تو بازهم در آرزوی چیزهای بزرگ هستی؟ آنها را طلب نکن. من بلایی را بر سر تمام بشر می‌آورم، ولی تو را در هر جایی که باشی از خطر

حفظ می‌کنم و در پناه خود نگه می‌دارم.» خداوند چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به مصر

1 خداوند در مورد ملتهای دیگر به ارمیای نبی سخن گفت
2 و اولین سخن خداوند در مورد کشور مصر بود. در سال چهارم سلطنت یهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، هنگامی

که لشکر نِکو، پادشاه مصر، در جنگ کرکمیش در کنار دریای فرات از قوای نِبوکدنصر، پادشاه بابل، شکست خورد، خداوند راجع به فرعون و لشکر مصر چنین فرمود:

۳ «افسران مصری فریاد
می‌زنند،

سپرهای خود را بردارید

و به میدان جنگ
بروید!

۴ اسپهای خود را زین کنید
و بر آنها سوار شوید!

کلاهخودهای‌تان
را بر سر
بگذارید و در
صف جا
بگیرید.

نیزه‌های خود را تیز
کنید

و زِرِه‌های خود را
بپوشید.

۵ خداوند می‌فرماید: اما
این چیست که من
می‌بینم؟

آنها وحشت‌زده
عقب‌نشینی می‌کنند.

جنگجویان آنها شکست
خورده

و با سرعت در حال
فرار هستند

آنها به پشت سر
خود هم نگاه
نمی‌کنند.

ترس از هر طرف
آنها را احاطه

کرده است!

۶ تیزترین آنها قادر به فرار نیست

و قوی‌ترین آنها هم نمی‌تواند بگریزد.

آنها در شمال، در کنار دریای فرات

می‌لغزند و می‌افتند.

۷ این کیست که مانند
دریای نیل آبش بالا
می‌آید

و سیلاب آن
زمینهای اطراف
را فرا می‌گیرد؟

۸ این مصر است که مانند
دریای خروشان نیل شده

و می‌گوید:

می‌خواهم
برخیزم و روی
زمین را بپوشانم

و شهرها را با
ساکنان آنها
نابود سازم.

۹ پس ای اسپها حرکت
کنید،

ای گادی‌های

جنگی روان

گردید

و ای جنگ‌آوران

آماده شوید.

مردان حبشه و لیبیا را با

سپرها

و سربازان لُودی را

با کمانهای‌شان

بفرستید.»

۱۰ امروز، روز خداوند،
خدای قادر مطلق است

و خداوند می‌خواهد
که از دشمنان
انتقام بگیرد.

شمشیر او آنقدر می‌کُشد
تا سیر شود

و از نوشیدن خون
آنها سیراب

گردد.

زیرا امروز خداوند قادر
مطلق، در شمال، در
کنار دریای فرات

همچون قربانی،
خون آنها را
می‌ریزد.

۱۱ ای مردم بیچارهٔ مصر
برای جستجوی مرهم به

جِلعاد بروید

اما هیچ‌چیزی نمی‌تواند
درد شما را درمان
کند.

۱۲ مردم جهان از رسوایی
شما خبر شده‌اند

و گریه و فریاد شما
روی زمین را پُر
کرده است،

زیرا جنگجویان شما در
میدان جنگ می‌لغزند

و بر یکدیگر
می‌افتند.

لشکرکشی پادشاه بابل به مصر

۱۳ بعد خداوند در مورد
آمدن نِبوکدنصر، پادشاه بابل به
قصد حمله به مصر، به ارمیا
چنین فرمود:

۱۴ «در شهرهای مصر، به
مِجدُل، مِمفیس

و تَحفَنحیس اعلام
کرده و بگو:

به‌پا ایستاده و آماده
شوید،

زیرا اطرافیان‌تان با
شمشیر هلاک
می‌شوند.

۱۵ چرا آپیس، خدای بزرگ‌تان، افتاده است و برنمی‌خیزد؟

به‌خاطری‌که خداوند قادر مطلق او را به زمین کوبیده است.

۱۶ لشکر شما لغزیدند و افتادند و به یکدیگر گفتند:

بیایید که نزد قوم و
به زادگاه خود
برگردیم،

زیرا شمشیر دشمن
ما را نابود
می‌کند.

۱۷ به فرعون، پادشاه مصر
یک نام جدید بدهید.

او را دُهل میان

خالی بنامید

زیرا که فرصت را
از دست داده
است.»

۱۸ خداوند قادر مطلق که
پادشاه کاینات است،
می‌فرماید:

«به نام خود سوگند
می‌خورم

که شخص
نیرومندی را
برای حمله
می‌فرستم.

او مانند کوهِ تابور که
بلندترین کوه‌های آن
منطقه است

و مانند کوه کرمِل
که در کنار بحر

سر به فلک کشیده
و با عظمت
است، می‌باشد.

۱۹ ای مردم مصر، سامان و
لوازم‌تان را جمع کنید

و برای تبعید آماده
شوید!

شهر مِمفیس خراب
می‌شود و به ویرانه‌ای

تبدیل می‌گردد

جایی که دیگر
کسی آنجا
نمی‌تواند زندگی
کند.

۲۰ مصر مانند یک گوسالهٔ
مقبول است

اما یک زنبور از
شمال، بر او

هجوم می‌آورد.

۲۱ حتی عساکر اجیر آنها
مانند گوساله‌های ناتوان

تاب مقاومت را
نداشته و فرار
می‌کنند،

زیرا روز مصیبت و
مجازات‌شان
رسیده است.

۲۲ مصر مانند مار صدا
برمی‌آورد و خزیده فرار
می‌کند،

چونکه دشمنان، با
قدرت تمام
می‌آیند

و مانند کسانی که با
تیشهٔ خود
درختها را قطع
می‌کنند،

آنها را از بین
می‌برند.

۲۳ جنگلهای انبوه آنها را از
بین می‌برند،

زیرا تعداد آنها
مانند یک خیل
ملخ، بی‌شمار
است.

۲۴ اهالی مصر سرافگنده و

رسوا می‌شوند

زیرا مردمی از
جانب شمال،
آنها را مغلوب
می‌کنند.»

۲۵ خداوند قادر مطلق،
خدای اسرائیل، می‌فرماید:
«بدانید که من آمون، خدای
تِبس را همراه با فرعون، مصر،
بُتها، پادشاهان و همه کسانی را

که به پادشاه مصر اتکاء
می‌نمایند، مجازات می‌کنم. ۲۶
آنها را به‌دست نِبوکدنصر،
پادشاه بابل و لشکر او و
به‌دست کسانی که تشنهٔ
خون‌شان هستند، می‌سپارم. اما
بعد از زمانی، مصر مانند سابق
آباد و قابل سکونت می‌شود.»
خداوند چنین فرموده است.

خداوند قوم اسرائیل را حفظ می‌کند

۲۷ خداوند می‌فرماید:

«اما ای بندهٔ من یعقوب
و ای قوم اسرائیل،

نترسید و هراسان
نباشید،

زیرا من شما و
فرزندان‌تان را از
دورترین جاهای روی
زمین

و از اسارت نجات
می‌دهم و دوباره
می‌آورم

تا در وطن‌تان به
آرامی و
آسوده‌گی زندگی
کنید

و از هیچ‌کسی
نترسید.

۲۸ ای بندهٔ من یعقوب یعنی
ای قوم اسرائیل نترس!

زیرا من با شما هستم.

من همه ملتهایی را که شما
را در بین‌شان پراگنده
ساختم،

نابود می‌سازم، اما شما
را از بین نمی‌برم.

من شما را بدون مجازات

هم رها نمی‌کنم،

اما در زمان مجازات شما، با انصاف خواهم بود.»

خداوند چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به فلسطینی‌ها

۱ قبل از حملهٔ فرعون به غزه، خداوند در مورد فلسطینی‌ها به ارمیای نبی چنین

فرمود:

۲ «ببینید، یک سیل آب از
شمال برخاسته

و مانند یک دریای
خروشان سرازیر
می‌شود.

امواج این سیل تمام آن
سرزمین را

با شهرها و

باشنده‌گانش از
بین می‌برد.

تمام مردم فریاد می‌زنند

و گریه و ناله
می‌کنند.

۳ با شنیدن صدای سُم
اسپها

و آواز گادی‌های
جنگی

و چرخهای آنها،
پدران فرار
می‌کنند.

آنها برای نجات فرزندان
خود برنمی‌گردند،

زیرا همه بیچاره و
درمانده
می‌باشند.

۴ روز آن رسیده است که

مردم فلسطین نابود شوند

و زمان قطع کمک

به صور و

صیدون

فرارسیده است.

من، خداوند، مردم

فلسطین را از بین

می‌برم

یعنی قومی را که از

جزیرهٔ کریت
آمده‌اند.

۵ یک مصیبت بزرگ بر
شهرهای غزه و اشقِلون
می‌آید.

تا چه وقت
بازمانده‌گان
فلسطینی ماتم
می‌گیرند؟

۶ شما فریاد می‌زنید و
می‌گویید:

«ای شمشیر
خداوند! تا چه
وقت به کُشت و
کُشتار ادامه
می‌دهی؟

به غلاف خود
برگرد و آسوده و
راحت باش.»

۷ اما چون خداوند آن را
مأمور کرده است،

چطور می‌تواند آسوده
و راحت باشد؟

شمشیر او باید اشقِلون
و شهرهای ساحلی
را نابود سازد.»

پیام داوری خداوند به موآب

۱ خداوند قادر مطلق،

خدای اسرائیل، در مورد موآب
چنین می‌فرماید:

«افسوس به‌حال مردم
نِبو،

زیرا شهرشان ویران
شده است.

شهر قِریت‌تایم را
گرفته‌اند،

قلعهٔ بلند آن را

خراب کرده‌اند

و مردمش خوار و
شرمسار شده‌اند.

۲ شان و شوکت موآب از
بین رفته است.

دشمنان، شهر
حِشبون را
گرفته‌اند

و برای نابودی ملت

موآب دسیسه

می‌سازند و

می‌گویند:

«بیایید این قوم را

ریشه‌کن

سازیم!»

تو هم ای شهر مَدمین، در

خاموشی مطلق

فرومی‌روی،

زیرا باشنده‌گانت را
شمشیر، پراگنده
می‌سازد.

۳ مردم حورونایم با فریاد
می‌گویند:

«نابودی! چه یک
شکست
بزرگ!»

۴ موآب از بین رفت!

کودکانش هم
فریاد برمی‌آورند.

۵ فراریان در حالی‌که زارزار
گریه می‌کنند،

بر فراز تپه‌های
لُوحِیت می‌روند

و از سربالایی‌های
حورونایم

فریاد غم و اندوه به

گوش می‌رسد.

۶ آنها می‌گویند: «بگریزید!
خود را از خطر نجات
بدهید

و مانند یک
گوره‌خر در
بیابان پناه
ببرید!»

۷ تو ای موآب، چون به

قدرت و ثروت خود
توکل کردی،

امروز از جانب
دشمن گرفتار
می‌شوی.

خدایت، کِموش هم با
کاهنان و بزرگانش
تبعید می‌شوند.

۸ تمام شهرها ویران

می‌گردند

و هیچ‌یک در امان
نمی‌ماند.

دشت و دره همه
ویران می‌شوند،

زیرا من، خداوند،
چنین گفته‌ام.

۹ نمک بر مزرعه‌های
موآب بپاشید،

تا هیچ چیزی در
آن رشد و نمو
نکند.

شهرهایش به ویرانه تبدیل
شده

و دیگر کسی در آن
زندگی نخواهد
کرد.»

۱۰ لعنت بر آن کسی که در

کارهای خداوند غفلت ورزد و شمشیر خود را به خون رنگین نسازد!

موآب ویران می‌گردد

11 خداوند همچنین می‌فرماید: «موآب از ابتدا آرام و آسوده بود و هرگز به تبعید نرفته است. او مانند شراب دست نخورده‌ای است که از یک ظرف به ظرف دیگر

ریخته نشده، به همین دلیل طعم و بوی آن تغییر نکرده است. ۱۲ اما زمانی می‌رسد که من کسانی را می‌فرستم تا او را بر زمین بریزند، ظرفهای او را خالی کرده و خُمهایش را ذره‌ذره کنند. ۱۳ آنگاه موآب از داشتن خدای خود، کِموش خجل می‌شود، همان‌طور که قوم اسرائیل از وجود بُت خود در شهر بیت‌ئیل شرمنده و

سرافکنده شد.

۱۴ ای مردان موآب، چطور
می‌توانید بگویید:

ما مردم قهرمان و
جنگجویان
شجاع هستیم؟

۱۵ موآب و شهرهایش ویران
می‌شوند

و بهترین جوانانش

به قتل

می‌رسند.»

پادشاه که نامش خداوند

قادر مطلق است،

چنین فرموده است.

۱۶ «بلا و مصیبت به زودی

بر سر موآب می‌آید

و زمان نابودی‌اش

به سرعت

فرامی‌رسد.

۱۷ ای دوستان و همسایه‌گان موآب

و ای همه کسانی که با نام او آشنا هستید،

برایش ماتم بگیرید و بگویید:

قدرت و بزرگی او

چگونه درهم
شکست.

۱۸ ای باشنده‌گان شهر
دیبون،

از جایگاه
پُرشکوه‌تان
پایین بیایید

و بر زمین خشک
بنشینید،

زیرا غارتگران موآب بر
شما هجوم می‌آورند

و قلعه‌های‌تان را
ویران می‌کنند.

۱۹ شما هم ای ساکنان شهر
عروعیر،

بر سر راه ایستاده
شوید و تماشا
کنید.

از مردان و زنانی که
فرار می‌کنند،

بپرسید که چه واقع
شده است؟

۲۰ آنها خواهند گفت: موآب
سقوط کرده است!

برایش ماتم
بگیرید، زیرا
آبرویش رفته

است.

در کنار دریای اَرنُون
اعلام کنید

که موآب ویران
شده است.»

۲۱ خداوند می‌فرماید: «زمان
مجازات مردمی که در دشتها و
شهرهای حولون، یَهصَه،
میفاعت، ۲۲ دیبون، نِبو،

بیت‌دِبلاتایِم، [۲۳] قِریت‌تایم،
بیت‌جامول، بیت‌معون، [۲۴]
قِریُوت، بُصره و تمام شهرهای
دور و نزدیک موآب زندگی
می‌کنند، رسیده است. [۲۵] قدرت
موآب از بین می‌رود و بازویش
می‌شکند.» خداوند چنین
فرموده است.

موآب ویران می‌گردد

[۲۶] موآب را نشئه سازید،

زیرا از احکام من سرپیچی کرده
است. بگذارید که در استفراغ
خود افتاده، رسوا و مسخره
شود. ۲۷ ای موآب، به‌یاد داری
که چطور قوم اسرائیل را
مسخره می‌کردی؟ با آنها چنان
رفتار می‌کردی که گویی با
دزدان دستگیر شده‌اند. ۲۸ ای
ساکنان موآب، شهرهای‌تان را
ترک کنید، در بین صخره‌ها
زندگی کنید و مانند فاخته‌ها که

در شکاف سنگها آشیانه
می‌سازند، در مغاره‌ها به سر
برید.

۲۹ موآب بسیار مغرور است!
از غرور، تکبر و خودبینی او
همه خبر دارند. ۳۰ من، خداوند
از غرور و تکبر بی‌جا و کارهای
بیهودهٔ او شنیده‌ام، ۳۱ بنابران،
برای موآب گریه می‌کنم و برای
مرد قیرحارَس ماتم می‌گیرم.
۳۲ زیادتر از آنچه که برای مردم

یعزیر گریستم، برای شما ای ساکنان سِبمه، گریه می‌کنم. شاخه‌های تاک شهر سِبمه تا به بحیرهٔ مُرده و تا به منطقهٔ یعزیر می‌رسید اما حالا بر میوه‌ها و انگورهای رسیده‌ات غارتگران هجوم آورده‌اند. ۳۳ صدای خوشی و شادمانی از سرزمین حاصلخیز موآب به گوش نمی‌رسد. از چرخُشتها دیگر شراب بیرون نمی‌آید و کسی

انگور را با خوشحالی نخواهد فشرد. فریادی که شنیده می‌شود، فریاد خوشی نیست.

۳۴ مردم شهرهای حِشبون و اَلِعالَه فریاد می‌زنند و فریادشان تا یاهص، صوغر، حورونایم و عِجلَت‌شَلیشه شنیده می‌شود. حتی جوی‌های نِمریم هم خشک شده‌اند. ۳۵ من در موآب به زندگی کسانی که در بُتخانه‌ها برای بُتهای خود

قربانی می‌کنند و خوشبویی می‌سوزانند، خاتمه می‌دهم. ۳۶ دلم برای موآب و قیرحارَس همچون نَی ناله می‌کند، زیرا تمام ثروتی را که به‌دست آورده بودند، از بین رفت. ۳۷ همه از غم و غصه موی سر و ریش خود را کندند، دستهای خود را با تیغ زخمی کرده و لباس ماتم پوشیدند. ۳۸ از سر بامهای خانه‌ها و میدانهای موآب

صدای گریه و ماتم به گوش می‌رسد، زیرا من موآب را مانند ظرف بیکاره‌ای شکسته و ذره‌ذره کرده‌ام. ۳۹ ببینید موآب چگونه ویران شده و ناله می‌کند. او رسوا و مایهٔ تمسخر ملتهای دیگر شده و برای شان باعث ترس و وحشت گردیده است.» خداوند چنین فرموده است.

قضاوت خداوند بر موآب

۴۰ خداوند می‌فرماید:
«قومی مانند یک عقاب با
بالهای گشوده بر موآب فرود
می‌آید. ۴۱ شهرهایش را تصرف
می‌کند و قلعه‌هایش را ویران
می‌سازد. در آن روز، حال
جنگجویان موآب به‌حال زنی
می‌ماند که درد زایمان می‌کشد.
۴۲ از قوم موآب دیگر نام و
نشانی باقی نمی‌ماند، زیرا در
مقابل من کبر و غرور نشان داد.

۴۳ ای مردم موآب، وحشت و
چاه و دام در سر راه‌تان قرار
دارد. ۴۴ هرکسی که از دست
وحشت بگریزد، در چاه می‌افتد
و هرکسی که خود را از چاه
نجات بدهد در دام گرفتار
می‌شود، زیرا من روزی را برای
مجازات موآب تعیین کرده‌ام.»
خداوند چنین فرموده است.

۴۵ خداوند می‌فرماید:
«فراریان خسته و درمانده به

حِشبون پناه می‌برند اما شهر
حِشبون که زمانی سیحون
پادشاه بر آن حکومت می‌کرد،
در شعله‌های آتش می‌سوزد. ۴۶
وای بر حال قوم موآب! پیروان
کِموش هلاک شدند و پسران و
دختران‌شان به اسارت بُرده
شده‌اند. ۴۷ اما با اینهم من،
خداوند، در روزهای آخر،
سعادت از دست رفتهٔ موآب را
برمی‌گردانم.» خداوند در مورد

مجازات موآب چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به عمونیان

۱ خداوند دربارهٔ عمونیان چنین می‌فرماید: «کجاست قوم اسرائیل؟ آیا از آنها کسی نمانده است که از خاک خود دفاع کند؟ چرا مردمی که بُتِ مولک را می‌پرستند، شهرهای جاد را به تصرف خود آورده‌اند و قوم

ایشان در شهرهای آنها ساکن شده‌اند؟» ۲ بنابران خداوند می‌فرماید: «روزی می‌رسد که زنگ خطر از پایتخت عمون یعنی شهر ربه به صدا می‌آید و آنجا کاملاً ویران می‌گردد. دهات اطرافش در آتش می‌سوزند و مردم اسرائیل می‌آیند و مُلک و دارایی خود را از کسانی که آن را گرفته بودند، دوباره به‌دست می‌آورند.

۳ ای مردم حِشبون، گریه و ناله
سر دهید، زیرا شهر عای ویران
شده است! ای دختران رَبه،
گریه کنید و لباس ماتم بپوشید.
پریشان و افسرده به هر طرف
بدوید، زیرا بُتِ مولک را با
کاهنان و خادمانش به اسارت
بُردند. ۴ ای مردم بی‌وفا، چرا
این قدر لاف می‌زنید؟ دیگر در
شما نیرویی نمانده است، پس
چرا هنوز بر قدرت خود اتکاء

می‌کنید و می‌گویید که هیچ‌کس
جرأ ندارد به ما حمله کند؟

۵ اما بدانید که من، خداوند
قادر مطلق، از هر طرف ترس و
وحشت را در بین شما
می‌فرستم. قومهای همجوار،
شما را از کشورتان بیرون رانده
و پراگنده می‌سازند و کسی باقی
نمی‌ماند تا فراریان را دوباره
جمع کند.

۶ ولی بعداً سعادت

عمونیان را دوباره برای‌شان برمی‌گردانم.» خداوند چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به ادومیان

۷ خداوند قادر مطلق در مورد ادومیان چنین می‌فرماید: «آیا مردم ادوم عقل خود را از دست داده‌اند؟ آیا کسی نیست که به آنها مشورهٔ سالم بدهد؟ آیا تمام حکمت آنها از بین

رفته است؟ ۸ ای اهالی شهر
دِدان، فرار کنید و پنهان شوید!
زیرا وقت آن رسیده است که
من یک بلا بر نسل عیسو
بیورم و آنها را مجازات کنم.
۹ کسانی که انگور می‌چینند،
بعضی از خوشه‌های آن را
نمی‌چینند و دزدان هم وقتی‌که
در شب می‌آیند، تنها چیزی را
که می‌خواهند، می‌برند. ۱۰ ولی
من برای اولادهٔ عیسو

هیچ‌چیزی را بجا نمی‌گذارم. جاهای مخفی آنها را آشکار می‌سازم تا دیگر جایی برای پنهان شدن نداشته باشند. فرزندان، وابسته‌گان و همسایه‌گان‌شان را از بین می‌برم. ۱۱ اما از یتیمان آنها نگهداری می‌کنم و بیوه‌زنان‌شان می‌توانند به من اعتماد کنند.»

۱۲ خداوند می‌فرماید: «حتی آنهایی که سزاوار جزا نیستند و

نباید از جام مجازات بنوشند، بازهم بدون مجازات نمی‌مانند. شما را هم بی‌سزا نمی‌گذارم و باید از آن جام بنوشید، ۱۳ زیرا خداوند می‌فرماید: من به نام خود سوگند خورده‌ام که شهر بُصره ویران شود و مورد تمسخر و لعنت مردم قرار گیرد. همه از دیدن وضع بد آن وحشت کنند و تمام دهات اطراف آن برای همیشه ویران

باقی بمانند.»

۱۴ این خبر از جانب
خداوند برای من رسید:
«قاصدی را با این پیام نزد
قومها فرستاده‌ام تا همه جمع
شوید و برای جنگ بر ضد ادوم
آماده گردید. ۱۵ من ادوم را در
میان قومهای جهان کوچک و
حقیر می‌سازم. ۱۶ ای ادوم که
در شکاف صخره‌ها و بر کوه‌ها
واقع هستی، هیبت و غرورت تو

را فریب داده است. اگر مانند عقاب آشیانه‌ات را بر بلندترین قلهٔ کوه بسازی، تو را از آنجا پایین می‌آورم.

۱۷ سرنوشت ادوم وحشتناک می‌گردد و هرکسی که از آنجا بگذرد و حال بد آن را ببیند، حیرت می‌کند و به وحشت می‌افتد. ۱۸ همان‌طوری که سُدوم و عموره و شهرهای اطراف آن ویران شدند، سرزمین

ادوم هم از مردم خالی شده و کسی در آن زندگی نخواهد کرد. ۱۹ مانند شیری که از جنگلهای انبوه اُردن در چراگاه بر گوسفندها حمله می‌کند، من هم ناگهان بر مردم ادوم هجوم می‌آورم. آنها را از سرزمین‌شان بیرون می‌رانم و آنگاه هرکسی را که بخواهم تعیین می‌کنم تا بر آنها حکومت نماید. چه کسی می‌تواند مانند من باشد؟ کدام

رهبر می‌تواند با من مخالفت کند؟ ۲۰ بنابران، نقشه‌ای که برای مردم ادوم و ساکنان تیمان کشیده‌ام این است:
کودکان‌شان ربوده می‌شوند و سرنوشت شوم آنها همهٔ مردم را به وحشت می‌اندازد. ۲۱ از صدای سقوط ادوم زمین به لرزه می‌آید و آواز فریادشان تا بحیرهٔ سرخ می‌رسد. ۲۲ دشمن مانند یک عقاب با بالهای گشوده

پرواز کرده بر شهر بُصره هجوم می‌آورد و در آن روز وضع جنگجویان ادوم مانند یک زن خواهد بود که درد زایمان می‌کشد.» خداوند چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به دمشق

۲۳ خداوند در مورد دمشق چنین می‌فرماید: «مردم شهرهای حمات و اَرفاد

غمگین و پریشان‌اند، زیرا خبر بدی برای‌شان رسیده است.

دل‌شان از ترس می‌لرزد و مانند امواج بحر بی‌قرار هستند. ۲۴ مردم دمشق ناتوان گشته و از ترس فرار می‌کنند و مانند یک زن که در حال زایمان باشد، درد و رنج می‌کشند. ۲۵ چگونه این شهر مشهور و پُر از خوشی از بین رفته و کاملاً خالی شده است! ۲۶ در آن روز جوانانش

در کوچه‌های شهر کُشته می‌شوند و تمام عساکرش تلف می‌گردند. ۲۷ دیوارهای دمشق را آتش می‌زنم و قلعه‌های مستحکم بِن‌هدد پادشاه را می‌سوزانم.»

پیام داوری خداوند به قیدار و حاصور

۲۸ خداوند در مورد قوم قیدار و مناطق قلمرو پادشاهی حاصور که به‌دست نِبوکدنصر،

پادشاه بابل مغلوب شدند، چنین می‌فرماید: «بر مردم قیدار حمله کنید و مردمی را که در بیابان شرق زندگی می‌کنند، از بین ببرید! ۲۹ خیمه‌ها را با پرده‌ها و گله‌ها و رمه‌های‌شان تاراج کنید. تمام دارایی و شترهای‌شان را برای خود بگیرید و فریاد بزنید: وحشت همه جا را فراگرفته است!» ۳۰

خداوند می‌فرماید: «ای

ساکنان حاصور، هرچه زودتر به
جاهای دور فرار کنید و در
سوراخهای زمین پنهان شوید،
زیرا نِبوکدنصر، پادشاه بابل
برای نابودی شما نقشه کشیده
است.»

۳۱ خداوند به پادشاه بابل
فرموده است: «بر آن قومی که
در رفاه و آسایش زندگی
می‌کند، حمله کن. دروازه‌های
شهرشان باز بوده و آنها

نمی‌توانند از خود دفاع کنند.
۳۲ شترها و گله‌های‌شان را به غنیمت ببر. من این مردم را که موی شقیقه‌های خود را کوتاه می‌کنند، پراگنده می‌سازم و از هر طرف مصیبت و بلا را بر سرشان می‌آورم. ۳۳ حاصور لانهٔ شغالها شده، هیچ‌کسی در آن سکونت نمی‌کند و برای همیشه ویران باقی می‌ماند.» خداوند چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به عیلام

۳۴ در آغاز سلطنت صِدِقیا،
پادشاه یهودا، خداوند در مورد
عیلام به ارمیا چنین فرمود: ۳۵
«من تمام کماندارانی را که
چنین قدرتی به عیلام داده‌اند،
از بین می‌برم. ۳۶ از چهار
سمت، باد را می‌فرستم تا آنها
را به هر طرف پراگنده کند. من
آنها را به تمام کشورهای جهان
آواره می‌سازم. ۳۷ من کاری

می‌کنم که مردم عیلام از دشمنان و آنهایی که قصد کُشتن‌شان را دارند، وحشت کنند. آنها را به مصیبت و غضب خود دچار می‌سازم و شمشیر را می‌فرستم تا همهٔشان را نابود کند. ۳۸ آنگاه من تخت سلطنت خود را در عیلام برقرار می‌کنم و پادشاهان و بزرگانش را از بین می‌برم. ۳۹ اما در آینده، مردم عیلام را دوباره

موفق و سعادتمند می‌سازم.»
خداوند چنین فرموده است.

پیام داوری خداوند به بابل

۱ خداوند در مورد شهر بابل و مردم آن سرزمین به ارمیای نبی چنین فرمود:

۲ «این خبر را به همه ملتها برسانید و آن را اعلام کنید!

یک بیرق را
برافرازید و
آشکارا اعلام
کنید،

آن را پنهان نکنید و
بگویید که

بابل سقوط کرده،

بُتِ بِل خجل شده،

بُتِ مرودک

سرافکنده،

سایر بُتهای بابل رسوا
گردیده

و مجسمه‌های

بی‌ارزش‌شان
تکه‌تکه شده‌اند.

۳ ملتی از جانب شمال بر
بابل حمله کرده

و سرزمین آن را

ویران می‌کند.

انسان و حیوان از آنجا
گریخته

و دیگر در آن
ساکن نخواهند
شد.»

بازگشت قوم اسرائیل

۴ خداوند می‌فرماید: «در
آن ایام و در آن زمان، مردم

اسرائیل و یهودا گریه‌کنان
می‌آیند و خداوند، خدای خود
را می‌جویند. ۵ راه صهیون را
می‌جویند و به آن سمت
می‌روند. آنها با من پیمان ابدی
می‌بندند و آن پیمان هرگز
فراموش نمی‌شود.

۶ قوم برگزیدهٔ من مانند
گوسفندهای گمشده هستند.
رهبران‌شان آنها را گمراه کرده و
در بین کوه‌ها آواره ساختند. این

قوم خانهٔ خود را فراموش کرده و نمی‌دانند که چگونه به آنجا برگردند. ۷ هر کسی که آنها را می‌بیند، به آنها حمله می‌کند. دشمنان‌شان می‌گویند: «ما حق داریم که با آنها این‌گونه رفتار کنیم، زیرا این مردم در برابر خداوند، چوپان حقیقی که مایهٔ امید پدران‌شان بود، گناه کرده‌اند.»

۸ ای قوم اسرائیل، از بابل

فرار کنید و از کشور بابلیان خارج شوید. همچون بُز نر که رمه را به دنبال خود می‌کشد، پیشقدم شده دیگران را هدایت کنید، ۹ زیرا من ملتهای نیرومند شمال را وادار می‌سازم تا به بابل حمله نموده و آن را تصرف کنند. آنها کمانداران ماهری هستند که هرگز تیرشان به خطا نمی‌رود. ۱۰ بابل غارت می‌شود و همه چیز آن را به

تاراج می‌برند.» خداوند چنین
فرموده است.

سقوط بابل

۱۱ خداوند می‌فرماید: «ای
غارتگران قوم برگزیدهٔ من، شما
خوشحال هستید و به خود
می‌بالید. مانند گوساله‌ای در
چراگاه جست و خیز می‌زنید و
مانند اسپ آواز می‌کشید، ۱۲ اما
بدانید که شهر عظیم‌تان خوار و

رسوا می‌گردد. سرزمین بابل قدر و اهمیت خود را از دست داده به بیابان خشک و بی‌آب تبدیل می‌شود
13 و به‌خاطر قهر و غضب من، بابل کاملاً ویران شده و کسی در آن زندگی نمی‌کند. هرکسی که از آنجا عبور کند، از دیدن وضع بد آن دچار وحشت می‌گردد.
14 ای کمانداران، در مقابل بابل صف آرایی کنید. همه تیرهای‌تان را

به‌سوی مردم بابل رها کنید،
زیرا آنها در مقابل من گناه
ورزیده‌اند. ۱۵ از هر طرف
فریاد برآورید، چونکه بابل
تسلیم شده است. دیوارهایش
ویران شده و فروریخته‌اند، زیرا
روز انتقام من است. همان
بلایی را که بر سر دیگران آورد
بر سر خودش می‌آورم. ۱۶
نگذارید کسی در آنجا دانه
بکارد و یا محصول را درو

کند. همه بیگانه‌گانی که در
آنجا زندگی می‌کنند، باید نزد
قوم خود و به وطن خود
برگردند تا از دَم شمشیر کُشندهٔ
دشمن در امان باشند.»

بازگشت قوم اسرائیل

۱۷ خداوند می‌فرماید:
«اسرائیل گوسفند گمشده‌ای
بود که مورد حملهٔ شیرها قرار
گرفت. اول، پادشاه آشور دست

به کُشتار آن زد و بعد
نِبوکدنصر، پادشاه بابل،
استخوانهای آن را شکست. ۱۸
پس حالا من، خداوند قادر
مطلق، خدای اسرائیل،
همان‌طوری که پادشاه آشور را
مجازات کردم، پادشاه بابل و
کشور او را هم مجازات خواهم
کرد. ۱۹ اما قوم اسرائیل را به
وطن‌شان برمی‌گردانم تا در
کِشتزارهای کرمِل و باشان سیر

شوند و در کوهستان‌های اِفرایِم
و جِلعاد از نعمتهای فراوان من
برخوردار گردند. ۲۰ در آن
زمان دیگر نه گناهی در اسرائیل
یافت خواهد شد و نه شرارتی
در یهودا، زیرا من گناهان
بازمانده‌گان آنها را می‌بخشم.»
خداوند چنین فرموده است.

داوری خداوند به بابل

۲۱ خداوند می‌فرماید: «بر

مردم مِراتایم و اهالی فَقود حمله کنید و همان‌طور که به شما امر فرموده‌ام، همه را کاملاً از بین ببرید. ۲۲ صدای جنگ و ویرانی بزرگ از آن سرزمین شنیده می‌شود. ۲۳ چکُش بابل همهٔ جهان را ذره‌ذره کرد و حالا آن چکُش خودش شکسته است و کشورهای جهان از دیدن آنچه که بر سر بابل آمده است، حیران می‌شوند. ۲۴ ای

بابل، بدون آن که بدانی، من برایت دام نهاده بودم و در آن گرفتارت کردم، زیرا تو بر ضد من برخاستی. ۲۵ من اسلحه‌خانهٔ خود را گشوده و سلاح غضب خویش را بیرون آورده‌ام، زیرا من، خداوند قادر مطلق، خدای متعال در سرزمین مردم بابل کاری دارم. ۲۶ از هر گوشهٔ جهان به جنگ بابل بیایید و انبارهای غله‌اش را

خالی نمایید. این کشور را
ویران کنید و هیچ‌چیزی را
برایش باقی نگذارید! ۲۷ تمام
جنگجویان نیرومندشان را
بکُشید! وای به‌حال مردم بابل!
زمان مجازات‌شان فرارسیده
است!

۲۸ به آواز مردم اسرائیل که
از اسارت در بابل فرار کرده و
به اورشلیم می‌آیند، گوش دهید.
آنها می‌گویند که خداوند از

مردم بابل به‌خاطر خراب
ساختن عبادتگاه او در صهیون،
انتقام گرفته است.

۲۹ کمانداران و تیراندازان را
جمع کنید و به بابل بفرستید که
آن را از چهار طرف محاصره
کنند تا هیچ‌کسی نتواند بگریزد.
همان کاری را که در حق
دیگران کرد، در حق خودش
بکنید زیرا از روی کبر و غرور
به من، خداوند که خدای

مقدس اسرائیل هستم، توهین
نمود. ۳۰ بنابران، در آن روز
جوانانش در کوچه‌های شهر و
عساکرش در میدان جنگ کُشته
می‌شوند.» این گفتهٔ خداوند
است.

۳۱ خداوند قادر مطلق،
خدای متعال می‌فرماید: «ای
کشور مغرور، من مخالف تو
هستم، روز آن رسیده است که
تو را مجازات کنم. ۳۲ ملت

مغرور تو لغزش خورده و بر زمین خواهند افتاد و کسی به آنها کمک نخواهد کرد تا دوباره بلند شوند. در شهرهای تو چنان آتشی می‌افروزم که حتی اطراف آنها هم خواهند سوخت.»

۳۳ خداوند قادر مطلق می‌فرماید: «بر مردم اسرائیل و یهودا ظلم شده است. کسانی که آنها را اسیر گرفته‌اند، ایشان را

محکم نگاه می‌دارند و مانع
آزاد شدن‌شان هستند. ۳۴ ولی
من که نجات‌دهندهٔ آنها
می‌باشم، نیرومند هستم و نام
من خداوند قادر مطلق است.
من آنها را نجات می‌دهم. صلح
و آرامش را به آنها برمی‌گردانم،
اما مردم بابل هرگز روی آرامش
را نخواهند دید!»

۳۵ خداوند می‌فرماید:

«شمشیر هلاکت بر مردم
بابل و برای نابودی
بزرگان و دانشمندان
آن می‌آید!

۳۶ شمشیر هلاکت بر انبیای
دروغین و احمق آنها
می‌آید!

شمشیر هلاکت بر
جنگجویان‌شان می‌آید
تا آنها از بین بروند!

۳۷ شمشیر هلاکت بر ضد اسپها و گادی‌های جنگی‌شان می‌آید تا آنها هم از بین بروند!

شمشیر هلاکت بر ضد عساکر اجیرشان می‌آید تا بسیار ضعیف گردند!

دارایی و ثروت‌شان تاراج می‌گردد!

۳۸ خشکسالی را به آن
سرزمین می‌فرستم تا آب
دریاها خشک شود،

زیرا آنجا پُر از بُت
است و مردم
دیوانه‌وار، بُتها
را پرستش
می‌کنند.

۳۹ سرزمین بابل مسکن
حیوانات وحشی و لانهٔ گرگها و

بومها می‌شود. دیگر انسانی در آن سکونت نمی‌کند و برای همیشه ویران باقی می‌ماند.
۴۰ همان‌طوری که سُدوم و عموره را با همسایه‌گان‌شان نابود کردم، بابل راهم از بین می‌برم و هیچ‌کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد. خداوند چنین فرموده است.

۴۱ ببینید، قوم نیرومندی از جانب شمال می‌آید.

پادشاهان زیادی از
نقاط دوردست
زمین

بر ضد تو برای
جنگ آماده
می‌شوند.

۴۲ آنها مردمان ظالم و
بی‌رحم بوده

و با کمان و نیزه

مجهز می‌باشند.

جنگجویان آنها سوار بر
اسپ

و آوازشان مانند
صدای طوفان
بحر است

و برای جنگ با تو
ای بابل،
می‌شتابند.

۴۳ وقتی خبر به پادشاه بابل برسد،

پاهایش سُست
شده، می‌افتد

و مانند زنی که در
حال زایمان
باشد، درد
می‌کشد.

۴۴ مانند شیری که از

جنگلهای اُردن بر چراگاه سرسبز گوسفندها حمله می‌آورد، من هم ناگهان بر بابل هجوم می‌آورم و مردم آن را از آنجا بیرون می‌رانم. آنگاه کسی را که من برگزیده‌ام، بر آنها رهبری خواهد کرد. کیست مانند من؟ چه کسی می‌تواند مرا به محاکمه بیاورد؟ کدام رهبری می‌تواند به مخالفت من برخیزد؟ ۴۵ پس بشنوید، این

است طرح نقشه‌ای که من بر ضد مردم بابل کشیده‌ام، حتی کودکان‌شان ربوده می‌شوند و همه به وحشت می‌افتند. ۴۶ از صدای سقوط بابل زمین می‌لرزد و فریاد آن به گوش تمام ملتهای جهان می‌رسد.»

بابل بیشتر مجازات می‌شود

۱ خداوند می‌فرماید: «من باد تباه‌کننده‌ای را بر بابل و

ساکنان آن می‌آورم ۲ و
بیگانه‌گان را می‌فرستم تا مانند
بادی که کاه را پراگنده می‌کند،
بابل را ویران کنند. در آن روز،
بلا و مصیبت از هر طرف بر
بابل هجوم آورده و همهٔ
سرزمیشان را ویران می‌سازد.
۳ دشمنان به مردم بابل موقع
نمی‌دهند که تیری از کمان رها
کنند و یا خود را مسلح سازند.
جوانان‌شان را زنده نمی‌گذارند

و تمام لشکرشان را از بین
می‌برند. ۴ اجساد
کُشته‌شده‌گان و مجروحین در
کوچه‌های شهر دیده می‌شوند.
۵ من، خداوند قادر مطلق
مردم اسرائیل و یهودا را ترک
نکرده‌ام، اگرچه آنها بر ضد
من، خدای مقدس‌شان، گناه
ورزیده‌اند. ۶ همهٔ‌تان از بابل
فرار کنید و خود را نجات
بدهید، مبادا با دیگران هلاک

شوید، زیرا روز انتقام من رسیده است و باید مردم بابل را به سزای گناهان‌شان برسانم. ۷ بابل در دست من مانند یک جام طلا بود که تمام قومهای جهان از شراب آن می‌نوشیدند و نشئه و دیوانه می‌شدند. ۸ ولی بابل ناگهان از دست من افتاد و شکست. برایش دوا بیاورید، شاید شِفا یابد. ۹ تبعید شده‌گان مقیم آنجا گفتند: «ما

خواستیم بابل را معالجه کنیم اما نتوانستیم. پس او را به حالش بگذاریم و همه به وطن خود برگردیم. مجازات او به‌دست خداست و خداوند او را از عالم بالا جزا بدهد.»

۱۰ خداوند می‌فرماید که قوم برگزیدهٔ من می‌گوید: «خداوند پشتیبان ماست، پس بیایید که به صهیون برویم و کارهایی را که خداوند، خدای ما کرده

است اعلام نماییم.»

۱۱ تیرهای‌تان را تیز کنید و
سپرهای‌تان را بردارید، زیرا
خداوند پادشاهان ماد را
می‌فرستد تا اراده‌اش را که
نابودی بابل است عملی سازند،
زیرا از کسانی که عبادتگاه او
را بی‌حرمت کرده‌اند، انتقام
می‌گیرد.
۱۲ تعداد نگهبانان را
اضافه کنید و پهره‌داران را برای
مراقبت قرار دهید! مردانی را در

کمینگاه بگذارید! خداوند آنچه
را که در مورد بابل فرموده بود،
عملی می‌کند.»

۱۳ ای سرزمینی که در کنار
آبهای فراوان قرار داشته و از
ثروت سرشار برخوردار هستی،
عاقبت تو به پایان رسیده و
رشتهٔ حیات‌ات قطع شده است.
۱۴ خداوند قادر مطلق به نام
خود سوگند خورده است که
بابل را با لشکر دشمن که

تعدادشان مانند یک خیل ملخ
بی‌شمار است، پُر می‌کند و آنها
فریاد پیروزی را برمی‌آورند.

سرود ارمیا برای ستایش خداوند

۱۵ خداوند با قدرت خود
زمین را ساخت

و با حکمت خود
جهان را بنا نهاد

و با علم و دانش

خود آسمانها را
برافراشت.

۱۶ به فرمان او آسمان به
غُرش می‌آید.

ابرها را از دورترین
نقاط زمین
آورده،

رعد و برق و باران
را می‌فرستد.

از محل و جایگاه
خود باد را
بیرون می‌آورد.

۱۷ کسانی که بُتها را پرستش
می‌کنند، احمق و نادان
هستند

و آنهایی که بُت
می‌سازند، خجل
و شرمنده
می‌شوند،

زیرا مجسمه‌هایی
را که می‌سازند،

بی‌جان هستند و
اثری از حیات
در آنها نیست.

۱۸ این بُتها بی‌ارزش و
نفرت‌انگیز هستند

که در روز داوری
نابود شده و از

بین می‌روند.

۱۹ اما خداوند، خدای
یعقوب مانند آن بُتها
نیست.

او خدایی است که
همه چیز را
آفریده است.

اسرائیل قوم
برگزیدهٔ اوست

و نام او خداوند،
قادر مطلق
می‌باشد.

بابل به عنوان وسیلهٔ مجازات

۲۰ خداوند می‌فرماید:

«ای بابل، تو اسلحهٔ
جنگ من هستی،

به‌وسیلهٔ تو قومها و
سلطنت‌ها را

جزا می‌دهم.

۲۱ به‌دست تو اسپها را با
سواران‌شان

و گادی‌های جنگی
را با
رانندەگان‌شان از
بین می‌برم.

۲۲ توسط تو مردان و زنان،
پیر و جوان،

پسران و دختران را
هلاک می‌کنم.

۲۳ به‌وسیلهٔ تو چوپانان را با
رمه‌های‌شان

و دهقانان را با
گاوهای‌شان
نابود می‌سازم

و حاکمان و والیان
را از بین

می‌برم.»

سقوط بابل

۲۴ خداوند می‌فرماید: «من
بابل را با مردم آن به‌خاطر تمام
کارهای زشتی که در صهیون
کردند، در برابر دیده‌گان
خودتان مجازات می‌کنم. ۲۵ ای
بابل، ای کوه ویرانگر، چون تو
جهان را نابود کردی، بنابران،
من دشمن تو هستم. دستم را بر

ضد تو دراز می‌کنم و تو را از
آن بلندی به زیر می‌آورم و در
آتش می‌اندازم. ۲۶ دیگر کسی
از تو سنگی را برای تهداب و
بنای ساختمان نمی‌گیرد و برای
همیشه نابود می‌شوی.» خداوند
چنین فرموده است.

۲۷ خداوند می‌فرماید: «یک
بیرق را در آن سرزمین برافرازید
و آهنگ جنگ را در بین
قومهای جهان بنوازید و به

کشورهای دیگر خبر بدهید که برای جنگ بر ضد بابل آماده شوند. به لشکر آرارات، مینی و اَشکَناز بگویید که حمله کنند و اسپهای بی‌شمار مانند یک خیل ملخ را جمع کنند. ۲۸ لشکر پادشاهان ماد را با حاکمان و والیان و کشورهای تحت سلطهٔ آنها برای جنگ آماده سازید. ۲۹ زمین می‌لرزد و از درد به خود می‌پیچد، زیرا

خداوند نقشهٔ خود را بر ضد بابل عملی می‌کند تا سرزمین آن ویران شده و دیگر کسی نتواند در آنجا زندگی کند. ۳۰

جنگجویان بابل از جنگ دست کشیده‌اند و در قلعه‌های خود مانده‌اند. آنها جرأت و نیروی خود را از دست داده و بسیار ضعیف شده‌اند. خانه‌ها در آتش می‌سوزند و دروازه‌های شهر شکسته شده‌اند. ۳۱

قاصدان یکی از پی دیگری به پادشاه بابل خبر می‌برند که شهرش کاملاً به تصرف دشمن درآمده است. ۳۲ تمام راه‌ها برای عبور از دریا بسته شده و نیزارهای کنار دریا را آتش زده‌اند. عساکر بابل به وحشت افتاده‌اند زیرا دیگر راه فرار ندارند.» ۳۳ خداوند، خدای قادر مطلق چنین می‌فرماید:

«مردم بابل مانند خِرمنگاهی

شده است و زمان آن رسیده که
دشمنان بیایند و مردم آن را
مانند گندم در زیر پاهای خود
بکوبند.»

۳۴ مردم اورشلیم می‌گویند:

«نِبوکدنصر، پادشاه بابل،
ما را کُشت و تکه‌تکه
کرد.

همه چیز ما را از

بین بُرد و مانند
اژدهایی ما را
بلعید،

شکم خود را با چیزهای
خوب ما سیر کرد

و خود ما را از
کشور ما بیرون
راند.

۳۵ بابل مسؤول تمام

ظلمهایی است که در
اورشلیم شده

و خداوند انتقام
خون ما را از
بابل بگیرد.»

خداوند از اسرائیل دفاع می‌کند

۳۶ خداوند در جواب مردم اورشلیم می‌فرماید: «من از حق شما دفاع می‌کنم و انتقام شما را از آنها می‌گیرم. من سرچشمهٔ

آبهای بابل و دریاهای آن را
خشک می‌کنم. ۳۷ بابل را به
تودهٔ خاک تبدیل کرده آنجا را
متروک و لانهٔ شغالها می‌سازم
تا همه از دیدن آن وحشت
کنند. ۳۸ مردم بابل از مستی
مانند شیر نعره می‌زنند و مانند
شیربچه‌ها می‌غُرَند. ۳۹ من
جشنی را برای‌شان برپا می‌کنم و
آنها را بیشتر نشئه می‌سازم تا از
خود بی‌خود گردند و به خواب

ابدی فرو روند و دیگر هرگز بیدار نشوند. ۴۰ آنها را مانند بره، قوچ و بُز به کُشتارگاه می‌برم.» خداوند چنین فرموده است.

سرنوشت بابل

۴۱ خداوند می‌فرماید: «بابل که زمانی مورد ستایش تمام مردم جهان قرار داشت، ببینید که چگونه سقوط کرد و حالا

همه از دیدن وضع بد آن
وحشت می‌کنند! ۴۲ آب بحر بر
بابل سرازیر شده است و امواج
خروشن آن را پوشانده است.
۴۳ شهرهایش منظرهٔ وحشتناکی
داشته و مانند بیابان خشک و
بی‌آب و علف گردیده است،
جایی که هیچ‌کسی در آن زندگی
نکرده و هیچ انسانی از آنجا
عبور نمی‌کند. ۴۴ من بُت‌بِل،
خدای بابل را مجازات می‌کنم

و آنچه را که بلعیده است، از
دهانش بیرون می‌آورم. مردم،
دیگر برای عبادت آن نمی‌روند
زیرا دیوارهای بابل
فروریخته‌اند.

۴۵ ای قوم برگزیدهٔ من از
بابل خارج شوید و خود را از
خشم شدید من نجات بدهید.
۴۶ نگذارید به‌خاطر خبرهایی
که در اینجا شنیده‌اید، جرأت
خود را از دست بدهید یا

هراسان شوید. هر سال خبرهای مختلفی را می‌شنوید. مردم آوازه می‌اندازند که در کشور ظلم و فتنه برپا شده است یا پادشاهی بر ضد پدشاه دیگر می‌جنگد.
۴۷ به یقین بدانید، زمانی فرامی‌رسد که من تمام سرزمین بابل را با بُتهایش مجازات می‌کنم. مردمش را شرمنده و رسوا و کوچه‌ها را از اجسادشان پُر می‌سازم.
۴۸ آنگاه آسمانها و

زمین با موجوداتی که در آنها
هستند از خوشی فریاد می‌زنند،
زیرا ویرانگران از جانب شمال
بر بابل هجوم می‌آورند. ۴۹
همان‌طوری که بابل باعث قتل
مردم اسرائیل و ملتهای دیگر
شده بود، خودش هم به همان
سرنوشت دچار می‌شود.»
خداوند چنین فرموده است.

پیام خدا به قوم اسرائیل در بابل

۵۰ ای کسانی که از دَم
شمشیر نجات یافته‌اید، بروید و
معطل نشوید. خداوند را از
همان جای دور یاد کنید و
اورشلیم را به‌خاطر داشته باشید.
۵۱ شما می‌گویید: «ما شرمنده و
رسوا شده‌ایم و شرم در چهرهٔ ما
نمایان است، زیرا بیگانه‌گان در
عبادتگاه خداوند داخل شده و
آن مکان مقدس را آلوده
ساخته‌اند.» ۵۲ خداوند

می‌فرماید: «اما روزی آمدنی است که من تمام بُتهای بابل را نابود می‌سازم و در سراسر آن سرزمین صدای فریاد و نالهٔ مجروحین شنیده می‌شود. ۵۳ بابل حتی اگر به آسمان هم صعود کند و نیرو و قدرتش افزوده شود، باز هم من ویرانگران را برای نابودی آن می‌فرستم.» خداوند چنین فرموده است.

ویرانی بیشتر بابل

۵۴ خداوند می‌فرماید:

«بشنوید! صدای گریه از
بابل می‌آید

و آواز شکست
بزرگ از آن
سرزمین بلند
است!

۵۵ زیرا من در حال ویران

کردن بابل می‌باشم

و آواز بلند آن را
خاموش
می‌سازم.

لشکر دشمن مانند امواج
خروشان بحر بر آنها
هجوم می‌آورند

و با فریاد بلند بر
آنها حمله

می‌کنند.

۵۶ ویرانگران بر ضد او
آمده‌اند.

جنگجویانش را
دستگیر کرده

و کمانهای‌شان را
شکسته‌اند،

زیرا من، خداوند، خدای
جزادهنده هستم

و بابل را مطابق
اعمالش جزا
می‌دهم.

۵۷ پادشاهی که اسمش
خداوند قادر مطلق است،

می‌فرماید که من
بزرگان،
حکیمان،
حاکمان

و مردان جنگی او
را نشئه می‌سازم

تا به خواب ابدی
فرورفته و هرگز
بیدار نشوند.

۵۸ خداوند قادر مطلق
می‌فرماید که دیوار
ضخیم بابل را ویران

و با خاک یکسان

می‌کنم و
دروازه‌های
بلندش را در
آتش می‌سوزانم.

زحمتی که مردم
برای آبادی آن
کشیده بودند،

به هدر می‌رود، زیرا
همه چیز طعمهٔ
آتش می‌شوند.»

ارمیای نبی به بابل پیام می‌فرستد

۵۹ در سال چهارم سلطنت صِدِقیا، پادشاه یهودا، ارمیای نبی به سِرایا، پسر نیریا، نوادهٔ مَحسِیا، خدمتگار صِدِقیا که قرار بود همراه او به بابل برود، هدایاتی داد.
۶۰ ارمیا چگونه‌گی تمام مصیبت‌هایی را که خداوند می‌خواست بر بابل بیاورد و در بالا ذکر شد، در طوماری نوشت
۶۱ و به سِرایا

گفت: «وقتی به بابل رسیدی، هرچه را که در این طومار نوشته شده، با صدای بلند برای همه بخوان. [۶۲] بعد دعا کن و بگو: «ای خداوند، تو فرمودی که این سرزمین را طوری ویران می‌کنی که هیچ انسان یا حیوانی نتواند در آن زندگی کند و برای همیشه ویران باقی بماند.» [۶۳] بعد از آن که خواندن طومار را تمام کردی، آن را به سنگی ببند

و در دریای فرات بینداز ۶۴ و
بگو: «به همین ترتیب بابل
غرق می‌شود و به‌خاطر بلایی که
بر سرش می‌آید، دیگر هرگز
برنمی‌خیزد.»»

این بود سخنان ارمیا.

سقوط اورشلیم

(همچنان در دوم پادشاهان ۱۸:۲۴ ـ ۷:۲۵)

۱ صِدِقیا بیست و یک ساله
بود که به سلطنت رسید و مدت

یازده سال در اورشلیم پادشاهی
کرد. مادرش حمیطل دختر
ارمیا، از اهالی شهر لِبنه بود. ۲
صِدِقیا مانند پدر خود،
یهویاقیم، کارهایی کرد که در
نظر خداوند زشت بود. ۳
بنابران، خداوند بر مردم یهودا
و اورشلیم خشمگین شد و آنها
را از حضور خود راند.

صِدِقیا بر ضد پادشاه بابل
قیام کرد، ۴ پس نِبوکدنصر هم

با تمام لشکر خود آمد و در روز دهم، ماه دهم که نهمین سال سلطنت صِدِقیا بود، به اورشلیم حمله کرد. آنها گرداگرد آنجا سنگر گرفته و شهر را محاصره کردند. ۵ شهر اورشلیم تا سال یازدهم پادشاهی صِدِقیا در محاصره بود. ۶ در روز نهم ماه چهارم قحطی شدیدی در شهر به وجود آمد و مردم آن سرزمین دیگر چیزی برای

خوردن نداشتند. ۷ آنگاه دیوار شهر شکافته شد و با وجودی که شهر در محاصرهٔ اردوی بابل بود، همهٔ عساکر در تاریکی شب از بین دو دیوار نزدیک باغ پادشاه، از شهر خارج شدند و به‌سوی عربه، درهٔ اُردن فرار کردند. ۸ ولی لشکر بابل به تعقیب صِدِقیا رفته و او را در نزدیکی دشت اریحا دستگیر کرد. اما تمام عساکر صِدِقیا او

را ترک نمود، پراگنده شدند.
۹ بعد صِدِقیا را گرفته نزد
پادشاه بابل در شهر رِبله واقع در
سرزمین حمات بُردند و
نِبوکدنصر در آنجا حکم
مجازات او را صادر کرد. ۱۰
پادشاه بابل پسران صِدِقیا را با
بزرگان یهودا در برابر چشمانش
به قتل رساند. ۱۱ سپس چشمان
صِدِقیا را کور کرد و او را به
زنجیر بسته به بابل بُرد. در آنجا

او را به زندان انداخت و صِدِقیا
تا روز مرگ خود در بابل
زندانی بود.

ویرانی خانهٔ‌خدا

(همچنان در دوم پادشاهان ۲۵:‏۸ـ۱۷)

۱۲ در روز دهم ماه پنجم
سال نوزدهم سلطنت نِبوکدنصر،
پادشاه بابل، نِبوزَرادان مشاور و
قوماندان قوای بابل، وارد
اورشلیم شد. ۱۳ او خانهٔ‌خدا،
قصر سلطنتی و تمام خانه‌های

اورشلیم را آتش زد. ۱۴ لشکر
نِبوزَرادان دیوارهای اطراف
اورشلیم را ویران کرد. ۱۵ بعد
یک تعداد از مردمان فقیر را با
طرفداران پادشاه بابل،
صنعتگران و کسانی که زنده
مانده بودند، به بابل اسیر بُردند.
۱۶ اما نِبوزَرادان عده‌یی از
فقیران را در یهودا بجا گذاشت
تا از تاکستانها و کِشتزارها
مراقبت کنند.

۱۷ مردم بابل ستونهای
برنجی، ذخیرهٔ برنجی آب و
ظرف‌های دیگری که روی
ارابه‌های برنجی نصب شده و
در خانهٔخدا قرار داشتند،
تکه‌تکه کرده با خود به بابل
بُردند. ۱۸ آنها دیگها،
خاک‌اندازها، زغالگیرها،
کاسه‌ها، قاشق‌ها و تمام
ظرفهایی که برای قربانگاه به‌کار
مرفت، همه را به بابل بُردند.

۱۹ آنها همچنان هر چیزی را
که از طلا و نقره ساخته شده
بودند، یعنی پیاله‌ها، منقل‌ها،
کاسه‌ها، دیگها، شمعدان‌ها و
لگن‌ها را با خود به غنیمت
بُردند.

۲۰ ستونها و ذخیرۀ برنجی و
دوازده مجسمۀ گاو برنجی را
که ذخیرۀ آب بر آنها قرار
داشت و سلیمان پادشاه آنها را
برای خانۀخدا ساخته بود،

آنقدر سنگین بودند که وزن کردن آنها امکان نداشت. ۲۱

بلندی هر ستون حدود هشت متر و ریسمانی به طول پنج و نیم متر دَور هر ستون را می‌توانست بگیرد. ستونها میان خالی و ضخامت فلز آنها چهار انگشت بود. ۲۲ هر ستون یک تاج برنجی به ارتفاع دو و نیم متر داشت. دَورادَور هر ستون، مزین با انارهای برنجی بود. ۲۳

به دَور هر تاج یک‌صد انار وجود داشت اما از پایین تنها نود و شش انار دیده می‌شد.

مردم یهودا به بابل اسیر بُرده می‌شوند

(همچنان در دوم پادشاهان ۲۵:‏۱۸ـ ۲۱، ۲۷ـ ۳۰)

۲۴-۲۶ برعلاوه، نِبوزَرادان سِرایا، کاهن‌اعظم، معاونش سِفَنیا، سه نفر از نگهبانان عبادتگاه و قوماندان لشکر را با هفت نفر از مشاورین مخصوص پادشاه و معاون

قوماندان که مسؤول ثبت‌نام افراد نظامی بود و شصت نفر دیگر از اشخاص مهم را با خود گرفته نزد پادشاه بابل به شهر رِبله، در سرزمین حمات بُرد ۲۷ و پادشاه بابل همهٔ آنها را کُشت.

۲۸ تعداد یهودیانی که توسط نِبوکدنصر تبعید شدند، از این قرار بود: در سال هفتم سلطنت خود سه هزار و بیست و سه نفر

را از یهودا ۲۹ و یازده سال بعد، یعنی در سال هجدهم پادشاهی نِبوکدنصر، هشتصد و سی و دو نفر را از اورشلیم اسیر کرد و به بابل فرستاد. ۳۰ در سال بیست و سوم سلطنت او نِبوزَرادان، قوماندان قوای بابل، بازهم هفتصد و چهل و پنج نفر از مردم یهودا را به بابل تبعید کرد. در مجموع چهار هزار و ششصد نفر تبعید شدند.

آزادی یهویاکین از زندان

۳۱ چند سال بعد، در روز
بیست و پنجم ماه دوازدهم سی
و هفتمین سال اسارت
یهویاکین، پادشاه یهودا، یعنی
در اولین سال سلطنت
اَویل‌مرودک در بابل، یهویاکین
مورد لطف او قرار گرفت و از
زندان آزاد شد. ۳۲ اَویل‌مرودک
با او دوستانه رفتار نمود و از
تمام پادشاهانی که در بابل در

حال تبعید به سر می‌بُردند، به
یهویاکین افتخار بیشتر بخشید.
۳۳ لباس نو به تنش کرد،
همیشه بر سر یک میز با پادشاه
غذا می‌خورد ۳۴ و پادشاه بابل
همه احتیاجات یهویاکین را تا
زمانی که زنده بود، مهیا می‌کرد.